در فرانسه چه دیدم؟

تألیف

گوردن واترفیلد

خبرنگار رویتر در ارتش فرانسه

ترجمه

عبدالمجید بدیع

از انتشارات

شرکت تضامنی علمی

تهران - ۱۳۲۰

چاپخانهٔ (شرکت تضامنی) علمی

مقدمه

مؤلف این کتاب « گوردن واترفلید » مدت چهار سال و نیم خبرگزار رسمی رویتر در پاریس بود و از اوضاع سیاسی فرانسه ، که بشکست فرانسه منتهی شد ، اطلاعات کاملی دارد .

و این کتاب را پس از اختلال پاریس و پس ازبازگشت خود بانگلستان بمدت کمی نوشت ، و پیش آمدهائی را که مؤلف گواه آن بوده است از ماه آوریل ۱۹۴۰ آغاز و در ژوئن همان سال بپایان رسید .

مانند یك عکاس جنگی که پیوسته سعی دارد از مهمترین مناظر جنگ عکس بردارد و بر انجام این منظور خود را در خطر نیز میاندازد ، خبر گزار نیز برای جمع آوری اخبار مهم بهرجائی که ممکن است میرود و بهر وسیلهٔ ممکن برای انجام مقصود خود متشبث میشود .

مؤلف این کتاب برای بدست آوردن معلومات مفید به خیلی از میدانهای جنك رفت و نتیجهٔ مشاهدات و اطلاعات خود را در کتابی که اکنون ترجمهٔ آن در دسترس خوانندگان قراردارد ، گردآورده ، و در نوشتههای خود نیز دقت و بیغرضی را رعایت کرده است

مؤلف همچنین برای کسب معلومات مهم از هیچ خطری روی گردان‌نبود . در راه انجام وظیفهٔ خود فداکاری کرده است . چنانکه یك بار در فرانسه او رایکی از چتر بازان آلمانی پنداشتند و خواستند تیرباران کنند . بار دیگر نیز خود را بیکی از هوا پیماهای بمب افکن فرانسه داخل کرده و بمرز آلمان رفت .

عنوان اصلی این کتاب « چه بر سر فرانسه آمد ؟ » میباشد ولی بهتر دیدیم که این عنوان را به « در فرانسه چه دیدم ؟ » تبدیل نمایم و ضمناً تا آنجائی که ممکن

بود ، در ترجمهٔ اصل کتاب ، که بانگلیسی بوده ، دقت لازم بکار رفته است .

این کتاب یك صفحهٔ روشن از تاریخ بزرگترین جنگهای اروپاست و وقایع شگرفی که در جبهه باختر یکی پس از دیگری بسرعت روی داده است و همچنین روش تازهٔ جنگی را بخوبی درنظرخوانندگان مجسم مینماید ودرعین‌حال‌علل‌شکست یکی وپیروزی دیگری را بدست میدهد و ازاین نظر دارای ارزش تاریخی ، نظامی و اجتماعی میباشد و امید است که مورد استفاده هم میهنان واقع گردد .

مترجم

در فرانسه چه دیدم؟

بخش یکم – علل شکست فرانسه

شکست فرانسه در اروپا دارای اثرات عمیقی خواهد بود زیرا آلمان در اروپا از دریای منجمد شمالی « آرکتیک » تا سلسلهٔ کوه های پیرنه تسلط پیدا کرده است و همچنان ایتالیا در سراسر دریای مدیترانه دارای نفوذ میباشد.

هیچ سابقه ندارد که ملت بزرگی باین زودی شکست بخورد. زیرا تمام این شکست در مدت چهار هفته صورت گرفت. در ۱۵ مه لشکرهای آلمان وارد کرانه های فرانسه بر رودخانه « موز » و در ۱۰ ژوئن وارد پاریس شدند از آن موقع ببعد شکست فرانسه بدیهی بنظر میامد و در تاریخ ۲۲ ژوئن پیمان متارکه جنگ در « کومپین » امضاء شد.

آیا این شکست چگونه پیش آمد؟ اسباب و علل آن زیاد است:

نخست آنکه سالها بود فرانسه از صورت یك ملت متحد و منظمی بیرون شده بود زیرا اختلافات سیاسی و تفرقه های اجتماعی چنان کشور را ناتوان کرده بود که نمیگذاشت حکومت پارلمانی درست از عهدهٔ کار خود برآید.

دوم اینکه در اثر جنگ گذشته وضع دارائی فرانسه ابداً بهبودی حاصل نکرد زیرا باعتماد « غراماتی » که از آلمان انتظار داشت دولت فرانسه زیر بار وامهای سنگین رفت.

سوم ستاد ارتش فرانسه با جنگهای موتوریزه آلمان که در اسپانیا ولهستان آزمایش شده بود خود را آشنا نکرد وتمام هم خودرا صرف ایجاد وسائل دفاع نمود و بواسطهٔ پشتیبانی زیادی که بخط ماژینو داشت ارتش خود را از حرکت و فعالیت محروم کرد.

چهارم یکی از خصائص فرانسویها اتکاء بر ابتکار آنی است. صحیح است که در جنگ گذشته برای ابتکار آنی وقت کافی داشتند ولی در این جنگ به آنها چنان فشار وارد آمد که دست و پای خود را گم کردند. همچنان یك خط دفاعی دیگری

تشکیل ندادند تا اگر هر آینه آلمانها از خط ماژینو بگذرند در مقابل آنها ایستادگی و ازپیشرفت آنها جلو گیری کنند : فرانسویها بگفته یکی ازامثال معروف همهٔتخم مرغها را در یك سبد گذاشته بودند بنا بر این بمجردیکه آلمان ها از یك خط « ماژینو » گذشتند ستاد ارتش و حکومت کاملا مأیوس شدند زیرا برای جلو گیری از یك جنگ متحرك موتوریزه تدابیری نیندیشیده بودند ـ پس همینکه بایك شکست روبرو شدند همچنانکه ویگان پس از شکست بر رود « موز » روبرو شد ـ احتمال شکست پی در پی پدید آمد و در این هنگام خاطرهٔ شکستهای سال ۱۸۷۰ بیش از پیروزیهای سال ۱۹۱۸ بیاد فرانسویها آمد ـ از آن موقع مردم و بویژه توانگران بتخلیه شهر ها شروع کردند و هر کس در فکر نجات خود افتاده و هر اندازهآلمانها نزدیکتر میامدند فرار اهالی بیشتر میشد .

پنجم بجای اینکه پناهندگان و سربازان را بماندن سر جای خود ناچار و در مورد تخلف حتی از اعدام آن ها نیز فرو گذار نکنند، بعکس اجازهدارند پناهندگان و سربازان مانند مور و ملخ بداخله خاك فرانسه هجوم آورند و خطوط ارتباطیرا مختل و مسدود و ازعملیات آرتش جلو گیری کنند .

بهر حال هرقدر بخواهیم برای شکست فرانسه علل و اسبابی در نظر بگیریم بازهم متحیر میمانم زیرا فرانسه طوری شکست خورد که نه دولت جمهوری سابق اسپانیا ، نه فنلاند ، نه لهستان نه نوروژ و نه دولتهای دیگرنظیر آن شکست رابخود ندیده بودند . ظاهرا دولت فرانسه طوری خود را باخت و فاتحین را طوری پذیرفت که دولت های مذکور بالا نکرده بودند .

بگمانم ملت فرانسه وبویژه میهندوستان میان کشاورزان و پیشه ورانوکسبه و طبقهٔ متوسط توده اشراف خود را نباختند اگر ملت با دولت بواسطه پارلمان یا انجمنهای دولتی بیشتر اتصال داشت و اگر حکومت اجازه داده بود که ملت به اهمیت وضع خود ، پیش از فوت فرصت ، پی ببرد و همچنان اگر از کشوریان در- خواست میشد که درهر دهستانی در فرانسهایستادگی کنند ولو اینکه آلمانها برسند و از پیشرفت آنها جلو گیری کنند ، و باری اگر مردم از خانهای خود در دهستانها

و در خیابانهای پاریس و تپه های آن دفاع میکردند ، چنان پیکاری روی میداد که ملت فرانسه تحسین تمام مردم گیتی را بخود جلب میکرد و نیز خیلی احتمال داشت که همین زد و خورد ها باندازهٔ آلمان را مشغول کند تا هنگامیکه ارتش متحدین از نو دست و پای خود را جمع نماید و شاید هم امریکا را با خود وارد میدان نبرد کنندو یك بار دیگر در ظرف نیم سده فیروزی را نصیب خود میکردند ، ولی وضع چنین نبود .

فرانسویها مانند مردمانی دست بسته از پای در افتادند و چون همه سرباز بودندباطاعت فرمانهای یك ستاد ناتوان و یك حکومتیکه صلح را بهر بهائی خواستار بود ، ناچار بودند .

بهرحال فرانسه شکست خورد و اگر زمامداران گذاشته بودندمردم میتوانستند خودشان زمام امور خود را بدست بگیرند ولی چنین نشد و برای جلو گیری ازاین پیش آمد حکومت ویشی روی کار آمد و سعی برای متار که جنك نمود . با همهٔ این فرانسویها هنوز خود را نباخته اند ولی در زیر بار فاتحین چه ازدست آنهابرمیآید

بخش دوم – کیش خود پرستی

فرانسویها بروشنی فکرشهرت جهانیدارند ولی سالها بود که درفلسفهسیاسی خود مبتلا بیك نوع پیچیدگی فکری بودند میان تودهٔ مردم راجع بمسئله «ایتاتیزم» یعنی تسلط دولت اختلافاتی بود .

« ایتاتیزم » ولو اینکه در زمان ناپلئون بوناپارت خوب پیشرفت کرد ، ولی بمرور وضع آن بجائی رسید که کشور بجز یك سلسله تشریفات و آئین خشك چیز دیگری نداشت و این حس خود پرستی را بمیان آورد و نتیجه آن ظهور شورش سال ۱۷۸۹ و شورش های دنباله آن بود . اصول سازمان اداری ناپلئون با بودن رؤسای محلی درزیرسلطهٔ حکومتمرکزی تازمانی که توانائی روحی ملی که ناپلئون موجد آن بود خوب پیشرفت کرد .

ولی وقتی که آن روح از میان رفت کشور فرانسه عبارت از چهل ملیون

مردم خود پرست بیش نبود که هر کس میکوشید خودرا از تسلط حکومت مرکزی رها کنند و اگر برای همین منظور خود راهی میدید افتخار میکرد ! فرانسوی ها خوشحال می شدند که از اوامر ونواهی قوانین برهند ، و برای عدم پرداخت مالیات نیز بهر وسیله متوسل شوند . رایزنانی در کار دخالت داشتند که درمقابل مبلغی ناچیز مردم را بمخالفت با قانون تشویق میکردند و اجازه میدادند مالیات دهندگان سالیانه هزارها فرانك نپردازند قانون گذاران نظر بکثرت لوایحی که انتشار میدادند ، که بعضی از آن ب لوایح پیش از آن بکلی ضد و نقیض بود ، مورد تنفر عمومی واقع شدند .

پس از مطالعه روزانه « ژورنال اوفیسیال » در سالهای اخیر از وضع رفتار یك فرانسوی در مقابل قانون دچار شگفتی نخواهیم شد .

ظهور جنگ بر شماره اینگونه لوایح قانونی افزود بدون اینکه وجهۀ نظر مردم را تغییر دهد در ماه مه باعدۀ از روزنامه نگاران بیگانه در یکی از رستوران های معروف پاریس ناهار خوردم از آن جمله خبر گذار استیفانی که نمایندگی رسمی خبرگزاری ایتالیا را داشت حاضر و نزدیك بمن نشسته بود . درهمان روزقانون فروش نوشابه های الکلی را قدغن کرده بود زیرا بملاحظه جنگ از نظر اقتصادی اینکار لازم بود . ولی پیش از ناهار در رستوران بما « کوکتیل » دادند وپس از شام « کونیاك » خبرگزار استیفانی ازاین وضع متعجب شد من باو گفتم صاحب رستوران با کمال اشتیاق مایل بود که بما نوشابه بدهد و چنین اظهار میکرد که وضع قانون فائده ندارد مگر اینکه برخلاف آن رفتار نشود !! این حرف من واین نافرمانی بیشتر بربهت وحیرت نمایندهخبرگزاری ایتالیا افزود . درابتدا خیال کردم که حس فاشیست خواهی اسباب تعجب اوشده ، ولی پس از آن فکر کردم که آیاوضع ملتی که افراد آن مطیع قانون نباشند درمقابل ملل مطیع وفرمانبرداری مانند آلمان وایتالیا چه خواهد بود . سالها بود که آلمان ها و ایتالیائی ها و بویژه آلمان ها از خوشگذرانیهای خود دست کشیده بودند در صورتیکه انگلیس ها و فرانسویها برهمان وضع طبیعی سابق خود زندگی میکردند مدتهای مدیدی بود که تبلیغات متفقین میخواست بنمایاند که دراثر گرسنگی

نیروی ملت آلمان ضعیف شده است . و کمتر میگفتند که رفاهیت مردم کشور های دموکراسی نیروی مقاومت را ضعیف کرده است .

برای خو گرفتن بفداکاری واز خود گذشتگی های سختی که جنگهای کنونی لازم دارد مدتی وقت لازم است .

حتی از ابتدای آگهی جنگ در سپتامبر تاماه مه توانگران فرانسه تغییر در وضع زندگانی خود ندادند . و همینکه جنگ بدروازهٔ پاریس نزدیك شد حرص نگهداری دارائی بررغبت پیروزی دشمن چیره شد و فرانسویها ورزیدگی و چالاکی آلمان هارا نداشتند .

رفاهیت اندیشه خطر را از یاد فرانسویها برده بود . فرانسوی ها میخواستند دارائی خود ، ساختمان های پاریس را - که نزد آنها عزیز بود - و زیبائی فرانسه‌را نجات دهند و در اندیشه نبودند که بمحض غلبه دشمن آن زیبائی ها دیگر ارزشی نخواهد داشت .

و همچنین فکر نکردند که اگر روزی بنا شود پاریس را از آلمانی ها پس بگیرند ، آلمانها آن را بآسانی تسلیم نخواهند کرد ، بلکه خانه بخانه میجنگند بهمان نحوی که اگر متفقین برلن را محاصره کنند از آن دفاع خواهند کرد .

آلمان ها دهستان ها ، فراریان و خطوط ارتباطی را بمباران میکردند ولی بندرت بر کارخانه های صنعتی بزرگ بمب فرو میریختند در صورتیکه میتوانستند آنها را بآسانی بمباران کنند . زیرا ، پس از شکست فرانسه میخواستند که در همان کارخانه برای جنگ با انگلستان اسلحه بسازند .

و همچنان احتمال میرود که آلمانها پیش خود چنین فکر کردند که دارندگان کارخانه های بزرگی همینکه شکست ارتش های فرانسه را ببینند ، نفوذ خود رابرای پذیرفتن شرایط صلح بکار میبرند باین امید که شاید اداره کردن کارخانه های خود را از دست ندهند و حتی پس از وقوع آن در دست آلمانها باز منافع و سود هائی بدست آورند .

و گمان نمیکنم از بین بردن آن کارخانه ها پیش از ورود آلمانها تنها ناشی

از سوء اداره کشور بوده است .

هنگامی که آلمانها وارد لهستان شدند چرا هوانوردان متفقین برلن وشهرهای عمده آلمان را بمباران نکردند ؟

زیرا میترسیدند آلمانها با پاریس و لندن همان معامله‌را بکنند . متفقین بجای بمب برگ های تبلیغاتی از هوا فرو میریختند . دولت انگلیس و فرانسه هردو دارای افکار و روحیه زمان صلح بودند ، با اینکه یك جنگ عمومی در گرفته بود با اینهمه انگلیس و فرانسه نخست وزیران ایام صلح خود و یك نفر سپهبد زمان صلح یعنی کاملن را برجا گذاشتند . پس از شکست لهستان و هنگامی که آلمان فرصت پیدا کرد بکار فرانسه بپردازد ، کاملن از بیشه « وارندت » که بر منطقه صنعتی ساربروك و راه های آن تسلط داشت ، نیروی خود را پس کشید ! زیرا همچنان که همان وقت اظهار داشت میخواست از اتلاف نفوس جلوگیری کند . درصورتیکه دشمنی که با آن می جنگیدند بمسئلهٔ اتلاف نفوس هیچ اهمیت نمیداد یك چنین فکری از شخصی مانند گاملن چندان باعث تشویق و امیدواری نبود .

چنین اشهار علنی او نیز برسربازان وافسران ارتش فرانسه اثرهای بدی‌داشت فرانسوی ها نه تنها او ساربروك عقب نشینی کردند بلکه گذاشتند شهر مهم صنعتی فرانسوی «فورباخ» را که یك چند میل‌ودرجنوب‌غربی‌واقع بود ، آلمانهاتصرف کنند .

ولی این مسئله را بکلی از ملت فرانسه پوشیده داشتند و هنگامیکه خودم‌یك چند ماه پس از این واقعه ، در ماه مه بجبهه رفتم یك سرهنك بسوی دود کشهای شهر فورباخ که درزیر پای ماواقع بود با دست‌اشاره کرد دانستم که آنجا دردست‌آلمانهاست

درست است که در جبهه باختر جنك هنوز شروع نشده بود و سیاست آنـروز عبارت از عقب نشینی درپشت خط ماژینو بود ولی هروقت کسی بر رفتار فرانسویها ایرادی میگرفت جواب میدادند :

« فرانسه همیشه هنگام حصول‌یك بحران بیدار میشود منتظرباش آلمان‌داخل فرانسه بشود و خواهی دید چه خواهد شد » و همان موقعیکه دوست فاشیست من در رستوران راجع بانحطاط فرانسه اظهار عقیده میکرد من آن جواب را باو دادم ولی

رفیق من گفت خود همین جواب دلیل انحطاط است زیرا علاج واقعه را قبل ازوقوع باید کرد یك ملت بیدار پیش از اتحاد در یك پیکار ملی منتظر بحران نمیشود . فرانسوی ها بیك تکان بسیار سختی احتیاج دارند تا بخود بیایند .

طبقه بورژوازی فرانسه مردمان خود خواه متکبری هستند که بدارائی خود می‌نازند و می‌بالندهمانطور که فداکاری در راه میهن را ببورژوازی ایتالی آموخته‌اند بفرانسویها نیاموخته اند . » ولی من در آنموقع از این طرز گفتار بدم آمد زیرا پیش خود یقین داشتم که روز مبادا فرانسه گلیم خودرا خوب از آب بیرون خواهد آورد ولی دو ماه پس ازاین گفتگو ، هنگامیکه درهمان رستوران شام میخوردم ودر وقتی که آلمانها تقریبا دربیست میلی پاریس بودند ، سخنان رفیق فاشیستی من بیادم آمد فرانسه از دفاع پاریس صرفنظر کرده بود . اجل فرانسه رسیده بود .

ولی هنوز حس حفظ دارائی در فرانسویها خیلی قوی بود . فکرموزه لوور پلاس‌دوواندوم ، مادلین و کافۀ های عزیز خود برشانزلیزه و خانهای مشرف بربوادبولون آنهارا وادار کرد که پاریس را یك شهر بی‌دفاعی اعلام کنند ولی درنظر یك مرد متدین و سالخوردی‌مانند پتن وژنرال قدیمی مانند ویگان‌شهرپاریس شهرشورش و انقلاب بود .

اینها از بودن‌افراطی‌ها اندیشناك بودند و میترسیدند مردم‌را بدفاع از پایتخت دعوت کنند که مبادا شورش دست دهد و زمام امور بدست احزاب دست چپ افتد .

از یك منبع موثقی شنیدم که در شهر تور در ۱۲ ژوئن ژنرال و یگان در یك انجمن دولتی گفته بود که‌افکارحزب دست‌چپ درپاریس‌زیاد شیوع دارد «توریز» پیشوای حزب کمونیست که در ماه سپتامبر گذشته منحل شده بود ، باستیلای بر کاخ الیزه موفق‌شده‌است . ژورژماندل‌وزیر کشور که‌پیوسته بوسله تلفون با مسیولانژرون رئیس شهربانی اتصال داشت بی‌درنك پرده ازروی این داستان شگرف برداشت وآنرا تکذیب کرد . زیرا من خودم با عدۀ از روزنامه نگاران در پاریس بودم وهیچگونه اثری از چنین شورشی ندیدیم .

بخش سوم - اختلاف کلمه

علت اینکه اشخاصی مانند « پتن » و دیگران بیمناك بودند از اینکه مردم را بدفاع از کشور دعوت کنند ، مربوط بتاریخ گذشته فرانسه می گردد که خاطره های تلخی از انقلاب در ذهن داشت .

شورش فرانسه تنفری از انقلاب ایجاد نموده بود که گاه بگاه مظاهر آن نمایان می گردید ، چنانکه درسالهای ۱۸۳۰ و ۱۸٤۸ و ۱۸۷۰ و ۱۹۳٦ اثرهای آن بخوبی هویدا شد .

در ششم فوریه ۱۹۳٦ اشخاصیکه در کارهای بزرك بازرگانی ذینفع بودند نتوانستند اصول فاشیزم را در فرانسه مستقرسازند و شاید هم باهمدستی فاشیستهای بیگانه میخواستند این کار را بکنند ولی این مقصود انجام نشد و پاسخی که جامعه فرانسوی باین مقصود داد دو سال بعد بهنگام انتخابات عمومی آشکار گردید و این پاسخ همانا ایجاد حکومت جبههٔ ملی بود که ازاتحاد دسته های رادیکال سوسیالیست وافراطیون دست چپ بوجود آمد و فرقه های مذکور دو باره حائز اکثریت شدند وحکومت سوسیالیست بریاست « لئون بلوم » زمام امور را بدست گرفت .

برنامه بلوم برای اصلاحات اجتماعی بسیار لازم بود وقتی شروع باجرای آن شد که فرانسه دستخوش دشواریهای بسیار زیاد بود . زیرا وضع مالی فرانسه رضایت بخش نبود و اجرای این برنامه نوین هزینه زیادی لازم داشت هر گاه اوضاع فرانسه با این تحول اجتماعی استقرار یافته بود ، حل مسئله آسان میشد .

ولی با روی کار آمدن « لئون بلوم » بیدرنك کارگران درخواستهای سنگین نمودند و برای قبولاندن تقاضا های خود کراراً ازکار دست کشیده اعتصاب کردند ومدتیوضع صنایع فرانسه را فلج کردند . همچنین تعیین چهل ساعت کار در هفته از جملهاشتباهاتی بود که حکومتجبهه ملی مرتکب گردید ، چه در آن هنگام فرانسه میبایستی بیشینه محصول را از سازمان صنایع وسیع و بزرك خود بدست آورد تا بتواند در قبال فعالیت تهدید آمیز آلمان و ایتالیا کاری از پیش ببرد . احساسات بدی

که میان بنگاههای بزرك بازرگانی ازیکسو و کارگران از سوی دیگر روز بروزشدت پیدا میکرد ، چنانکه گاهی احتمال میرفت یك جنگ داخلی در فرانسه پدیدگردد و در همان حال آلمان و ایتالیا مراقب بودند و از این اوضاع استفاده نموده ، پیش از آنکه فرانسه بتواند اوضاع داخلی خود را بمجرای طبیعی باز گرداند ، برنامه مقاصد خود را که عبارت از وسعت بخشیدن باراضی خودشان بود بتدریج اجراء می نمودند

اوضاع آشفته داخله فرانسه و بیرون بردن زر از کشور از طرف توانگران که سرمایه های خود را بخارجه منتقل میکردند ، مقام « بلوم » را با اینکه پارلمان دارای اکثریت بود متزلزل ساخت . بنا بر این برای فرانسه پیروی از یك سیاست خارجی ثابت و روشنی بسیار دشوار بود رفته رفته پیش از پیش اتحاد با انگلیس و اتکاء بآن متمایل میگردید .

اختلاف شگرفی که میان دسته چپ و راست در سیاست پدید گردیده بود اثرهای شومی داشت زیرا هر یك از دسته های مذکور با کمال قوا تلاش میکرد که اکثریت پارلمانی را بسوی خود جلب نماید و این ترتیب وضع پارلمانی را مختل نموده بود تاجائیکه مردان نامی و برجسته علناً بهم بد و ناسزا میگفتند و گاه میشد با هم دست بگریبان شده زد و خورد میکردند وحتی در محافل عصرانه ای که خانمها نیز در آن شرکت داشتند اختلافات حزبی با علی درجه نمایان شده بود . و در نتیجه همان ترس و وحشت قدیمی از خشم جامعه فرانسوی در دلهای صاحبان کارخانه ها و بانکداران و خدمتگزارن دولتی و مأمورین کشوری راه یافت و باری اختلاف کلمه میان مردم باندازهٔ شدت پیدا کرده بود که در بورس ودر آخرین روز های جنگ آلمان و فرانسه بیش از پذیرفتن شرایط متارکه آلمان ، مردم می گفتند « بگذارید هیتلر باشد نه بلوم » !

در آخرین لحظهٔ آنها که سر کار بودند ، از بروز یك انقلاب بدست افراطیون دست چپ پیش از هرچیز بیمناك و حاضر برای پذیرفتن شرایط متارکه جنگ بودند حتی موقعی که فرانسه نزدیك بود شکست بخورد ، در پاریس مشغول دستگیری اشتراکیون و هواخواهان آنها بودند در صورتیکه این جدیت را در سال گذشته برای

دستگیری هواخواهان فاشیست که در خرابی روحیه مردم پیش از اشتراکیون می‌کوشیدند ، بخرج ندادند .

بهر حال کابینه بلوم بیشتر بواسطه مخالفت اعضای مجلس سنا ، از کار افتاد و زمام امور بدست رادیکالها و رادیکال سوسیالیستها سپرده شد . این فرقه حکومت «جبهه ملی» را از میان برد . رئیس آنها یعنی ادوارد دالادیه زمام امور را بدست گرفت .

هر گاه «دالادیه» شخص توانائی بود شاید موفق میگردید یك حکومت ملی تشکیل دهد و در موقع مناسب اتحاد کلمه را دوباره در کشور ایجاد کند ولی دالادیه در عین حال وزیر دفاع ملی نیز بود و از اینرو پیرو عقاید ستاد ارتش فرانسه گردید و با نظریات سران ارتش هم آهنگ شد .

هنگامی که اشخاص روشن فکری مانند رینو و سرتیپ دو گل در آن تاریخ اعتراض میکردند که ارتش فرانسه با وسایل جنگی تازه ای که آلمان بدان مجهز است مجهز نیست ، خود را بگفته های اینگونه مردان آشنا نمیکردند ، ولی از سوی دیگر همینکه در افکار جامعه فرانسوی تولید شبهه‌ای میشد و همینکه درباره سازمان لشکر های موتوریزه آلمان گفتگوئی بمیان می‌آمد ، بمردم اطمینان میدادند که تا خط «ماژینو» وجود دارد از هیچ چیز نباید باك داشت و بهمین کلمه «خط ماژینو» سعی میکردند در افکار جامعهٔ فرانسوی تسکینی ایجاد کنند .

بخش چهارم - خط ماژینو

وجود خط ماژینو باعث شده بود که فرانسویها در سیاست و نظام روش منفی پیش گیرند و این روش در قبال فعالیت آلمان و آرمانهای زمامداران آن کشور بسیار زیان بخش بود .

در مارس ۱۹۳٦ هنگامیکه آلمانها وارد ناحیهٔ غیر نظامی «رن» شدند فرانسویها تصمیم گرفتند سیاست کجدار مریزی را پیش گیرند و در پشت خط ماژینو بانتظار نشسته هیچگونه فعالیتی بجز اینکه برای دژهای خود سربازانی گرد آورند از خود نشان نمیدادند .

از همان دم بر دوستان فرانسه مانند چکوسلواکی و یوگوسلاوی و لهستان

آشکار گردید که اگر هر آینه از طرف آلمان دوچار حملهٔ ناگهانی بشوند چندان امید کمکی از فرانسه نباید داشت آلمان درمقابل خط ماژینو خط « زیکفرید » را ایجاد کرد وایجاد این خط مانع ازآن بود که فرانسه بتواند بدوستان خود در اروپا مساعدت مؤثری بنماید و از اینرو شاید فرانسه دیگر از دول درجه اول اروپا بشمار نمی رفت .

پارلمان وحکومت بخوبی می‌دانستند که‌مقصود آلمان ازاشغال‌نواحی غیرنظامی «رن»چیست و چرا فرانسه درمقابل آن اقدامات سخت وجدی نکرد ، پیشوای آلمان همیشه از فرصت های مناسبی برای انجام مقاصد خود استفاده کرده بود چه در آن موقع انتخابات عمومی در فرانسه می‌بایستی دوماه بعد صورت بگیرد و « آلبیرسارو » در آن هنگام رئیس حکومت و « فلاندن » وزیر امور خارجه بود . اینها نیز همینکه دیدند دولت انگلیس حاضر نیست وعده کمك بدهد خودشان نیز تصمیم گرفتند که هیچگونه اقدامی نکنند .

از آن تاریخ ببعد پیشوای آلمان هیچگاه فتوری در اجرای تصمیمات خود راه نداد .

اگرفرانسه آزاد بود که بتنهائی‌اقدام کند بیقین‌میتوانست از آلمان‌جلوگیری کند و مانع پیشرفت مقاصد وی بشود و در اینصورت انگلستان نیز سرانجام ناگزیر بتائید اقدامات وی میشد ولی فرانسه حاضر نبود خود را درخطربیندازد .

از همان تاریخ مردمان تك رو در فرانسه « بونه » و « فلاندن » و « لاوال » و دیگران رفته رفته دارای نفوذ شدند و درپشت سرحکومت « جبهه ملی » که ازماه ژوئن ۱۹۳۶ سرکار آمده بود ، شروع باقداماتی به زیان آن کردند .

فرانسه درپشت خط ماژینو نشسته وآلمان را برای‌هرگونه اقداماتی در اروپا آزاد گذاشته بود .

ایتالی هوا خواه یوگوسلاوی بود و طولی نکشید که چکوسلواکی ولهستان بدست آلمان‌افتاد . سرانجام‌آلمان وقت مناسب‌را برای نبرد بافرانسه‌انتخاب کرد و به آسانی ازخط ماژینو گذشت .

خط ماژینو باهر ارزشی که داشت روح فعالیت را از فرانسویها سلب کرده بود فرانسه بی‌اندازه مطمئن بود که هیچکس نمیتواند ازخط ماژینوعبور کند ، با اینهمه برای حفظ بیطرفی بلژیك خط ماژینو را از « لونگوی » و « مونتمیدی » تالب دریا و از آنجا درپشت خاك لوکزامبورك و بلژیك امتداد نداده بود . حتی در ضمن مدت هشت ماه‌انتظار نیزبرای تقویت نقاط ضعف دفاعی خود هیچگونه اقدامی بعمل نیاورد در صورتیکه آلمان ها درهمان اوقات مشغول‌تدارکات برای حمله بضعیف ترین نقاط خط دفاعی فرانسه بودند .

پیش از دهم ماه مه درضمن اینکه سکون و آرامش در جبهه باختر حکمفرما بود بخطوط دفاعی جبهه مقدم رفتم . دیدم همهٔ سران سپاه میخواستند وسائلی را که برای دفاع تدارك‌دیده‌اند ، نشان بدهند . برکرانه رود » رن » درشمال «استراسبورك» یك سرهنك با کمال حماسه و حرارت مرا از یك ساختمان سیمان مسلح بدیگری میبرد ، و سربازان شب و روز باکمال فعالیت کار میکردند .

هنگامی که در بیشه های کرانه های » رن » من و سرهنگ با هم قدم میزدیم او میگفت عجب ساختمان سیمان مسلح خوبی است . آلمانها هرگز نمیتوانند از این دژها عبورکنند ! پرسیدم که «آیااحتمال میدهد آلمان ها نیزنظیر اینگونه ساختمانها دو آن سمت رود «رن » چند صدمتر دورتر از اینجا دارا باشند ؟ »گفت ، خیر بخوبی ساختمانها ی ما نخواهد بود .

پرسیدم «پیش از آنکه آلمانها خطوط دفاعی خود را تقویت کنندچرا بآنها حمله نمیکنید ؟»دیدم سرهنگ لبخند تلخی زد چنانکه گوئی کفر گفته بودم . و چون شخص فهمیدهٔ بود بدش نیامد ولی پاسخی بمن نداد . چنانکه در واقع کسی نمیخواست اصلا حمله کند .

وظیفه سربازان فرانسوی این بود که تامی توانند استحکامات از سیمان مسلح بسازند تاموقعی‌که آلمانها بآنها حمله کنند .

در دوسمت رود «رن» سربازهای فرانسوی و آلمانی جلوچشم یکدیگر مشغول ساختن استحکامات بودند و هیچیکدام بیکدیگر شلیك نمیکردند . فقط شامگاهان

برای درهم شکستن سکوت و آرامش این ناحیه چند تیری خالی میکردند .

در یکی از مراکز مستحکمی در کرانه‌رود « رن » شبی‌را بروز آوردم وسر-تاسر خندقها را تانقطه دیدبانی که بر کرانه آن آب بود پیمودم .

در آنسوی رودخانه یك جوان آلمانی‌رانگریستم که‌تا زیر ناف لخت شده‌ودر کرانه رودخانه آب تنی میکرد . در این سوی رود روبروی او دو شصت تیر قـرار گرفته بود . با اینهمه آن سرباز جوان آلمانی‌هیچ‌اهمیتی بوجود آنها نمی‌داد . از پاسبانان فرانسوی پرسیدم که چرا شلیك نمیکنند .

از گفتهٔ من بسی در شگفت ماند و گفت « آنها سوء قصدی ندارند . اگر مـا شلیك بکنیم آنها نیز شلیك خواهند کرد »

در هر حال من از این وضع درشگفت بودم زیرا میدیدم بامداد آلمانها در رودخانه آب تنی میکنند و عصرها که سربازان فرانسوی سنتور « کونسرتینا » را میزدندآلمانها بدان ساز گوش داده و تفریح میکردند ولی خودآلمانها همواره‌سرود های مهیج آور آلمانی میخواندند .

باری این پاسبانی دائمی سربـزان فرانسوی چه نتایجی میبخشید ؟ وظیفهٔ فرانسویها این بود که ساعت بساعت و روز بروز مراقب حرکات و سکنات آلمانهـا باشند و گزارش بدهند . و همینکه زدن سنتور موقوف میشد آنگاه میدانستند که سربازان دیگری برای پاسبانی دژ آمده اند و بادوربین ازمرکز دیده بانی مراقب‌رفتار سربازان تازه وارد میشدند و چنین بنظر میامد که طولی نخواهد کشید که میان پاسبانان در دو سمت رود دوستی و الفتی شگرف‌بمیان خواهد آمد .

صبحها وقتیکه سربازان فرانسوی از خواب بیدار میشدند میدیدند که در سرتاسر دژ آلمان پرچمهائی متضمن این عبارت آویخته اند « ما نمی خواهیم بـ شما بجنگیم » انگلیسیان کجا هستند ؟ و آلمان ها در تمام‌روز بوسیله بلندگو این گونه تبلیغات‌میکردند ولی رأی مأمورین رسمی این بود که اینگونه تبلیغات‌بقدری بیهوده است که هیچ اثری نخواهد داشت ، ولی وقتیکه میدیدم سوبازان در جبهه زندگانی خیلی محدود و یك نواخت دارند و دور از خانواده های خود هستند ، از

تبلیغات آلمان ها دربارهٔ آنان اندیشناك می‌شدم . زیرا ظاهرا خیلی از فرانسویان این جنك را لازم نمیدانستند وهمواره میپرسیدندبرای چه میجنگیم ؟ از سرهنك پرسیدم که آیا در مقابل این پرسش سربازان که درآمیخته به تبلیغات آلمان ها میباشد چه پاسخی دارید ؟ گفت «جنك يك كارجدی‌است وباین گونه تبلیغات اعتنا نمیکنیم ! »

بهر حال جنك کنونی دارای اصول تازه ای بود ولی آن سرهنك احتیاط که رو بهپیری میرفت اصول جنك ۱۹۱٤ را درنظر داشت . حتی اگر فرضا تبلیغات « ما برای چه میجنگیم ! » در آلمانها تاثیر کمی داشت ولی احتمال کلی داشت که در فرانسوی‌هاتاثیر زیادی داشته باشد .

باری کندن خطوط دفاعی وزندگانی در اتاقهای بسیار کوچکی که انسان نمی توانست در آن بایستد و در آغاز تابستان در ماه ژوئن رفته رفته بواسطهٔ طغیان رود « رن » آب میگرفت . خسته کننده بود . و من ندانستم برای چه تصمیم قطعی باید بدشمن واگذار شود ؟

این وضع دوستانه در خط‌ماژینو نیز حکمفرما بود . بهیکی از دژ ها نزدیك « اولوی » در جنوب خاور « مونتمیدی » که در آخر نقطه شمالی خط « ماژینو » واقع بود رفتم و سپس در آن ور مرز بلژیك خطوط دفاع کوچکی‌بود که آلمان ها یکماه پیش ، یعنی در ماه مه ، آنرا از میان برده بودند و در آن موقع آلمان ها می خواستند از نزدیکی « مونتمیدی » حمله کنند ولی آتشبارهای فرانسه از آن جلو-گیری کرد و این دژ که من در سرزمین آلمان دیدم بسان علامتی بود که آن سرزمین تخصیص می‌گردید از آنجا مرا بفراز تپه که برخطوط آنها مسلط بود بردند . دیدم فرانسوی‌ها جلو دشمن سیمهای خاردار درپیرامون آن تپه کشیده‌اند .

از دیدن این وضع بااینکه‌میدانستم جوابی‌خواهم شنید ، ناچار پرسیدم «آیا آلمان ها شلیك‌نمیکنند ؟ » .

و پس از رود آلمان بشمال‌خاك فرانسه در ۱۵ مه يك چنین سکوت وآرامشی را از فرانسوی‌ها انتظار نداشتم .

يك سروان فرانسوی جوان گفت آلمان‌ها در آن سمت مشغول کار خود

هستند و اگر ما را بحال خود بگذارند شلیك نمیکنیم » قدری بر فراز تپه نشستم و بدودی که از خط آلمانها بلند میشد تماشا میکردم .

توپخانه فرانسویها در این اثناء مشغول آزمایش مسافت گلوله رس توپهای خود بود .

سروان گفت : « آلمانها امشب دارند خود را برای شلیك آماده میکنند زیرا آنها آزمایش خود را تمام کرده اند . »

از فراز تپه بزیر آمدیم و بقسمتهای زیر زمینی خط ماژینو سرازیر شدیم و گوئی بیك کان زغال سنگ سرازیر میشدیم .

بالا رو ما را تا ته زمین فرو برد آنجا در یك تونل باندازه یك میل راه رفتیم در راه خود گروهی از سربازان دوچرخه سوار و راه آهن برقی را که خواربار و مهمات میاورد دیدیم سربازان در همان زیر زمین میخوردند و میخوابیدند و بندرت برای دم زدن هوای آزاد بیرون میرفتند با اینکه فرانسویها از خط ماژینو اطمینان کامل داشتند از حملهٔ چتربازان خیلی اندیشناك بودند . زیرا یکنفر دلیر بتنهائی میتوانست با انداختن بمب های آتش زا بر برجهای توپدار همه توپها را ازکار بیاندازد زیرا گرمی زیاد آتش گنبد فلزی توب را آب میکرد و توپ را ببرج خود میچسبانید افسران میگفتند که آلمانها بهمین وسیله توپهای دژ « لیژ » را از کار انداختند بنابر این فرانسویها خیلی مراقب بودند که با آنها چنان رفتاری نشود . اگر چند ماه پیش یکی بستاد ارتش فرانسه میگفت که یکچند آلمانی دلیر با انداختن چند بمب از آسمان و یا آنکه در تاریکی شب خود را بخط ماژینو رسانیده و توپهای آن خط را از کار میاندازد او را مسخره و دستگیر میکردند و وی را طرفدار شکست می خواندند .

وقتیکه بدیدن اینگونه افسران آسوده خاطر رفتم اول ماه ژون بود و در روز ۱۴ آنماه آلمانها وارد پاریس شدند و از این خط ماژینو نیز عبور کردند گزارش فرماندهی آلمان که صحت دارد در این باب چنین اعلام داشت :

« در جنك سختی که در مقابل خطوط دفاعی بسیار نیرومند مدت دو روز

ادامه داشت» فرمانده ارتش «فون ویزلین» با همراهی آتش بار سخت خود از خط ماژینو، که نگهبان کشور فرانسه بود و گمان میرفت عبور از آن امکان‌پذیر نیست، گذشت بهمین کیفیت درجبهه‌شمال‌خاوری دشمن را که از عقب تهدید میشد دو قسمت کرد و آخرین امید دشمن را بادامه زد و خورد از میان برد سر انجام جبهه خاوری فرانسه نیز همینطور شد هنگامی که در ۱۵ ژون ارتشی که زیر فرمان سرتیپ توپخانه «دوملن» بود بر خطوط دفاعی بسیار نیرومندی که نزدیك «کولمار» در سمت بالای رود «رن» بود غلبه یافت و بسمت «فوسج» پیشرفت کرد . در شکستن سریع خط ماژینو نخست در جنوب «ساربروك» و سپس در نزدیکی «کولمار» و «مولهوس» نیروی هوائی وظیفهٔ مهمی را انجام داد هرگاه وضع هوا اجازه میداد هواپیمایان منفردا یا مجتمعاً بردژها حمله نموده با انداختن بمب های سنگین اسلحه دژها را از کار می انداختند .

باری یکی ازافسانه های سال های اخیریعنی غیر قابل عبور بودن خط ماژینو سرانجام بپایان رسید . اطمینان ستاد ارتش فرانسه باین خط دفاعی، که بشکست فرانسه منتهی شد، یکی از وقایع محنت بارسال ۱۹٤۰ در اروپا بشمار میرود .

بخش پنجم - ستاد ارتش فرانسه

طریقه مارشال فوش در جنگ گذشته این بود که بهترین طرز دفاع همانا حمله و هجوم است ولی ستاد ارتش فرانسه باین روش جنگی ایمان نداشت . فرانسه از کمی جمعیت چهل میلیونی خود در مقابل هشتاد میلیون نفوس آلمانی اندیشناك بود وازینجهت‌فرانسویها میخواستند نفوس خودرا نجات دهند وپیوسته منتظر بودند که نخست آلمانها بر آنها حمله کنند و اگر میتوانند درمقابل توپهای نیرومند خط ماژینو نیروی فرانسه را مغلوب کنند آنگاه فرانسه تحریك ساکن نماید فرانسوی ها تصور میکردند که سرانجام‌جنگ بیك سلسله زدوخوردبا پیاده نظام منتهی خواهد شد و در این صورت سرباز فرانسوی در این نوع جنك بهتر از آلمانی میباشد .

ارابه های جنگی «تانك» وهواپیمارا فقط وسائلی برای کمك بارتش می -

پنداشتند . با اینکه آلمانها عملیات جنگی خودرا با آن وسائل در اسپانیا و لهستان علناً آزمایش و نشان داده بودند . اصرار رینو و «دوگل» برای تهیه تانك وهواپیمای زیاد با خونسردی و بی‌اعتنائی تلقی شد . چندین سال پیش « دوگل» شرحی نوشته بود که : « فردا تمام افراد ارتش بوسیله ارابه های جنگی حمل و نقل خواهد شد چنانکه یك گروه بزرگی ازسربازان جنگی صبحگاهان ساز وبرك خودرا برمیدارند و شبانگاه پنجاه فرسنگ دور از مبداء حرکت خود خواهند بود ودست کم درجنك دو هزار تانك را بکار میبرند . »

در کتاب خود نیز تفصیلات دقیقی درباره چگونگی عبور آلمانها از رود موزو سوم نوشته است .

وقتی که فرانسوی‌ها در اوائل جنك دربیشه «وارندت» پیشرفت کردند تانك‌های فرانسوی در مقابل تانکهای آلمانی ، که چندان محفوظ نبود ، خوب پیشرفت کرد . پیشوای آلمان نیز زود باهمیت سرعت تانکهای فرانسوی پی برد ودر مدت هشت‌ماه تانکهای بیشماری تهیه شد چنانکه بگفته سران سپاه فرانسه آلمان درماه ژوئن در آخرین جنك خود با فرانسه ۴۰۰۰ تانك بکار برد .

حتی از لحاظ دفاعی نیز ستاد ارتش فرانسه درکار خودچندان دقیق نبود زیرا خط اصلی ماژینو فقط نصف مرز فرانسه را میپوشانید از « باسل » تا « مونتمیدی » و « لونگوی » در جائی که مرز بلژیك شروع میشود هیچوقت خط را بسوی شمال دریا درپشت خط مرزی بلژیك امتداد ندادند نقشه‌های انگلیس که امتداد خط ماژینو را از دریای شمال تا مرز سویس نشان میداد انسان را گمراه میکرد فرانسویها تصمیم گرفته بودند استحکامات نیرومندی در سمت شمال برپا کنند ولی حکومت بلژیك این تصمیم آنهارا منافی با روابط دوستی پنداشته در نتیجه فقط اکتفا بساختن خط ضعیفی نمود . فرانسویها بهلندی‌ها و بلژیکی‌ها اعتماد داشتند که در موقع حمله میتوانند ایستادگی کنند تا وقتی که انگلیس و فرانسه برای آنها کمك بفرستند و این تصمیم اخیر فرانسه را ازهزینه هنگفت ساختن دژ، آنهم درموقعی که وضع مالی آنها اجازه نمیداد، نجات داد ولی شکی نیست که این صرفه جوئی خیلی بیجا بود زیرا اگر

آلمانها میخواستند حمله کنند پر آشکار بود که ضعیفترین نقطه خط دفاعی را در پشت مرز بلژیك اختیار میکردند درواقع در نقشه جنگی آلمان چیز تازهٔ وجود نداشت زیرا همان نقشه «فن شلیفن» فرمانده آلمانی درسال ۱۹۰۱ بود ، واین نقشه عبارت از این بود که جناح نیرومنددست راست را بسمت چپ بگرداند همینکه درشمال «سدان» آلمان ها راه یافتند و ارتش فرانسه عقب نشینی کرد ارتش آلمان بسمت جناح چپ خود در نزدیکی سدان اندکی در شمال خط ماژینو در «مونتمیدی» و « لونگوی » دور زد و با پیشروی بسوی کرانه های دریای مانش آلمانها ارتش انگلیس و بلژیك و فرانسه را از گروه عمده دیگری از ارتش فرانسه جدا نمودند و همینکه در این نقشه پیشرفت حاصل کردند همان نقشه سابق خود را پیروی نموده و بسوی جنوب بسمت رود (سن) چرخیدند .

ستاد ارتش فرانسه میبایستی قبلا بداند که آلمان سعی خواهد کرد که از منطقه «موز » نفوذ کند ، زیرا ضعیفترین خط دفاعی فرانسه درهمان نقطه بود ژنرال «دوگل» چندین سال پیش در این خصوص این قضیه را پیش بینی کرده وچنین نوشته بود .

« درست است که ارتفاعات « موزل » و «موز» که انتهای آن از یکسو برجلگه لورن و از سوی دیگر بر « آردن» مسلط است موانع سختی را تشکیل میدهد ، ولی این موانع از نظر نظامی عمق ندارد و یك اشتباه ویا غافلگیری و یا یك اهمال وغفلت کوچك آنی برای از دست دادن آن کافی است و همینکه از دست برود هرحرکتی برای عقب نشینی در « هینوات » یا «فلاندر» ، بهجوم دشمن تصادم میکند در آن جلگه ها اتفاقاً نه دیواری هست و نه سدی که بتوان خط دفاعی را بپشتیبانی آن ساخت و همچنین نقطه مرتفع ومسلطی که بتوان از آن خط دفاعی تشکیل داد یافت نمیشود . و رودخانه‌ها نیز موازی بامیدان جنگ نیست . ازهمه بدتر موقعیت زمین است که بواسطه راههای زیادی که دارد مانند دره‌های رود «موز» و «سامبر» و «اسکارپ» ولیس » هجوم را برای دشمن مساعد میکند و رودخانه ها و راهها وخط های آهن راهنمای خوب و وسائل مساعدی برای دشمن میباشد »

آلمانها هم بهمان نقطه حمله کردند که دوگل در کتاب خود پیش بینی کرده

بود آلمان ها دنباله رود موزرا در سمت جنوب گرفته و از هلند و بلژیك عبورنمودند وسپس از «ماستریشت» و «لیژ» ونامور » گذشته خودرا به «روگروا» رسانیدند و از آنجا به « مەزیدر و سدان » وارد خاك فرانسه شدند . دو ارتش که این قسمت رود موزرا درخاك فرانسه در دست داشتند ، یکی لشگر نهم و تحت فرماندهی ژنـرال کوراپ بود و درسمت راست آن در سدان لشگر دوم آلمان تحت فرماندهی ژنـرال هنتزیگر بود لشگر کوراپ چندان نیرومند نبود و از اینجهت ژنرال کوراپ کراراً از فرمانده کل خواهش کرده بود که برای تأسیس خطوط دفاعی برای لشگر او اسلحه بهتری بفرستد .

و هرموقع که خبرگزاران جنگ ژنرال کوراپ را ملاقات میکردند وی از کمی ساز وبرك شکایت داشت هنگامی که نیروی موتور ریزه آلمان‌وارد خاك‌فرانسه شد مسئولیت را بگردن کوراپ انداختند . ولی بگمانم در نتیجه باز جوئی معلوم شد که تقصیر از ستاد ارتش فرانسه بوده است نه او ، رینو در سخنرانی‌که درمجلس سنا تحت عنوان « میهن در خطراست » نمود از ستاد ارتش بطور غیر مستقیم انتقاد کرد و گفت : « رودخانه موز که عبور از آن بسیار دشوار است آن را در مقابل دشمن مانع نیرومندی پنداشتند از این جهت بود که سربازان را که برای دفاع در این نقطه گماشتند آن را بریك میدان بسیار پهناوری‌سراسررودخانه پخش نموده بودند . علاوه براین ارتش ژنرال کوراپ را که چندان افسران خوبی نداشت و خود ارتش نیزآنطوری‌که باید شاید ورزیده نبود درآنجا قرار دادند و درعوض بهترین سربازان که قسمتی از جناح چپ را تشکیل میدادند بسوی بلژیك گسیل داشتند .

« موز رودخانه ایست که عبور از آن دشوار ودفاع از آن نیزدشوار میباشد . درآنجا شلیك مسلسل برجناح لشکر غیرممکن است ولی برای سربازانی که بخواهند بقلب دشمن نفوذ پیدا کنند آسان است . بعلاوه بیش از نصف عدهٔ ارتش کوراپ بموز نرسید بااینکه این ارتش میتوانست با کمترین حرکتی خودش‌رابداتجابرساند نه تنها این مسئله بلکه درنتیجه اشتباهات باور نکردنی که‌شایسته کیفرخواهدبود . پلهای رود موز را خراب نکردند . و از روی همین پلها نیروی موتور ریزه آلمان

عبور کرد و پیشاپیش آن نیزهواپیماهای جنگی برلشکریان هجوم کرده و بواسطه درست آشنا نبودن لشکریان باچنین هجومی ، آنهاراپرا کنده‌نمودند . از این‌مراتب میتوان باین فلاکت وارده و بی‌ترتیبی ارتش کوراپ‌پی برد .

بنابراین کیفیت بود که محور ارتش‌فرانسه درهم شکست وراهی به پهنای ۶۰ میل درجبهه ما باز شد .

ارتش آلمان که عبارت از لشکر های موتوریزه بود ، ازاین رخنه وسیع هجوم نموده و بسمت پاریس پیش آمدند و سپس بسوی دریا رفته و از عقب هم دژهای مارا که سراسر مرز فرانسه و بلژیك بود گرفتند . و ارتش « متفقین » را که هنوز در بلژیك بود بد آنها فرمان عقب نشینی صادر نشد مگر روز ۱۵ مه ، تهدید کرد . »

زینمو در این باره بازهم خاطر نشان کرده بود که رود موزرا یك مانع‌بزرگی برای دشمن پنداشتن خطاست زیرا در آنجا شلیك مسلسل برجناح غیر ممکن است ولی برای سربازانی که میخواهند بر دشمن راه پیدا کنند ، آسان است . »

دوگل نیز در کتاب‌خود نوشته بود که «هرافسر ارتش که نقشه برداری‌خوانده باشد میداند که برای لشکر مهاجم عبور از موز امکان پذیر است » باوجود این ستاد ارتش فرانسه در آنجا لشکری را قرار داد که ناتوانی آنرا میدانست .

، عمدهٔ نقشهٔ ستاد ارتش فرانسه کمك و دفاع از مرز بلژیك بود و میخواستند آنرا خط جلوی خود قرار دهند در صورتی که میدانستند که بلژیکی ها مدتی بود که برای جنگ تردید داشتند .

بخش ششم — در جبههٔ باختر

شب پنجشنبه و جمعه ۹ و ۱۰ ماه‌مه آلمانها وارد خاك هلند شدند ، وسائلی را که بکار بردند بسیار شگفت انگیز بود حکایاتی را که فراریان بلژیکی و هلندی راجع بچتربازان برای فرانسویها نقل میکردند باندازهٔ ترس و هرج و مرج تولید کرد که گوئی خود چتر بازان حاضر بودند . باری برای ایجاد هرج و مرج اینهم شیوهٔ بود که بکار برده شد .

در بامداد جمعه آلمان ها تقریبا پنجاه سرباز را با لباس نظام هلندی بوسیله هواپیماهای آبی بر رودخانه رود تردام پیاده‌نمودند . این سربازان با قایقهای کاوچوکی خودرا بخشکی رسانیده و پلهارا گرفتند ، وطولی نکشید که‌هلندیهاهمه آنها را کشته و یا اسیر گرفتند . در « لاهه » آلمانها بالباس نظام هلندی وارد شده و از فراز بامها شروع بشلیك نمودند . سربازان هلندی برای جلوگیری از آلمان ها بفراز بامها رفتند ولی اهالی شهر همان سربازان هلندی را آلمانی تصور کرده و آنهارا کشتند عدهٔ با لباس پیشاهنگی که مسئول حفاظت مردم از حملات هوائی بشمار میرفتند آلمانی بودند و بسربازان هلندی شلیك کردند و درنتیجه تمام پیشاهنگان مورد بد-گمانی واقع شده و آنهارا از کار خود باز داشتند همچنان در شهر شایع شد که یك اتومبیل آلمانی در خیابانهای شهر گردش میکند و بمبهای گاز میاندازد . با اینکه این اشاعه بکلی بی اساس بود باوجود اینهمه درجستجوی آن اتومبیل افتادند» دراثر کشیدن سیگار های مسموم پاسبانان کاخ سلطنتی هلند مردند . کلفت های آلمانی را که چند ماه پیش از هلند به آلمان خواسته بودند دوباره‌بهلند روانه نموده وهر کدام سبدی ازخواربار دردست داشته و در زیر خوار بار ها بمبهای دستی پنهان بود ، که برای سربازان آلمانی و ستون پنجم آورده بودند . وضع طوری شد که کسی نمیدانست دوست و دشمن کیست .

در این گیر ودار سه نوع چتر باز یافت میشد . یکی سربازان آزموده بودند که نقشه مفصل نقاط مطلوب را داشتند و بخوبی میدانستند سربازان درچه جائی‌قرار گرفته اند و تابع کدام هنگ هستند و نزد خود نشانی هواخواهان آلمان را داشتند پس ازبازجوئی معلوم شد که از جمله اوامری که اینها داشتند این بود که هرکس یك گواهی‌دارای‌عکس‌بامضای رئیس کل شهربانی‌آلمان داشت باواجازه مروربدهند

دوم گروهی بودند که تولید هرج ومرج نموده بهر چیز که میدیدند شلیك میکردندو دیده شد که بعضی از این گروه همینکه فشنگشان‌تمام میشد میگریستند

سوم چتربازان جوانی بودند که وقتیکه دسته دسته از هوا فرود میآمدند غالباً میترسیدند و همینکه زمین میرسیدند خود را تسلیم میکردند .

هنگامیکه یکچنین اضطراب و هرج و مرجی در گرفته بود آلمانها یك لشکر کامل را که تقریباً عبارت از هفده هزار نفر بود باهواپیمایان سربازبر وارد هلند کردند. چتر بازان باهمراهی سربازانی که دنبال آنها آمده بودند، فرودگاهها را بدست آوردند و عدهٔ زیادی از سربازان را نیزبر کرانه «شیونینگ» پیاده کردند و گروهی از آن سربازان دراتوموبیل های زره پوشی قرار داشتند که برنك مخصوص هلندیها بود در این گیرودار ازهمه مهمتر تصرف پل «موردایك» «هلندشدیپ» بود.

استحکامات این جسر خیلی خوب بود زیرا خط مهمی را برای مواصلات تــ داخله هلند تشکیل میداد ولی بهر شیوهٔ بود آلمانها با لباس نظامی هلندی در سمت جنوب پل ودر اتومبیل های هلندی پیاده شدند و توانستند پاسبانان پل را قانع کنند که از مرکز فرماندهی هلندحامل اوامری هستند کهپاسبانان بنقطهٔ دورتری درسمت جنوب عقب نشینی کنند در نتیجه آلمانها بی آنکه از طرف پاسبانان هلندی بآنها شلیك بشود پل را تصرف کردند. وقتی که مرکز فرماندهی از این قضیه بـ خبر گردید بپاسبانان که دویست نفر بودند فرمان داد که بیدرنگ باز گردند وبهرقیمتی که شده پل را بگیرند، ولی همه آنها کشته شدند.

روز شنبه یك لشکر موتوریزه فرانسوی رسید و بآنها امرشد که پل‌راتصرف کنند وگرنه برای لشکریان‌موتوریزه‌آلمان راه را بازخواهد گذاشت بنظرفرماندهی کل هلند انجام اینکاربرای فرانسویان باداشتن یك‌اچندارابهٔ جنگی‌آسان بود، ژنرال ژرو نیز از اهمیت تصرف پل آگاه بود وفرمان لازم داد، ولی فرمان او هیچوقت‌اجرا نشد و حتی پل‌را نیز نابود نکردند. سرانجام لشکر های موتوریزه آلمان رسیدند و و از روی همین پل عبور کردند وارد خاك بلژیك و فرانسه شدند، و اگر از آن پل نگاهداری میشد ممکن بود پیشرفت آلمان را مدتی متوقف کرد تا موقعی که‌متفقین خود را در پشت خط های دفاعی هلند برسانند ولی پس از یك نبرد دلیرانه که پنج روز طول کشید در تاریخ ١٤ مه فرمان صادر شد که هلندیها از آتش دست نگاهدارند ولی جنگ درزیلند برای چند روز بیشتر بطول انجامید.

بخش هفتم - پیشرفت آلمان

وقتی که آلمانها در کرانه های رودخانه « موز» پیشرفت کردند من و دو نفر از همقطارانم که یکی از آنها خبرگذار روزنامه « نیوز کرونیکل » و دیگری خبرگزار« دیلی اکسپرس» بود درنزدیکی سدان بمرکز فرماندهی لشکر دوم که بفرماندهی سرلشکر هنتزیگر بود ، وارد شدیم .

روز ۱٤ مه با اتومبیل از «کامبره» به « ووزیه» و سپس اندکی بسمت شمال بمرکز فرماندهی رفتیم . درپنجاه میل اخیر این مسافرت دسته هائی از فراریان دیدیم که ازهلند و بلژیك ولوکزامبورك وموز گریخته بودند و وضعیت آنها رقت انگیز بود ، زیرا میان آن گروه زنهائی بودند که درسال ۱۹۱٤ نیزدچارهمین محنت شده و همین راهرا پیموده بودند وحتی بعضی ازآنها در سال ۱۸۷۰ شکست ناپلئون سوم را در سدان گواه بودند .

خیلی ازفراریان کالسکه های کودکان ویا کالسکه های کوچك سواری میراندند دسته سوار دوچرخه های عادی و دسته سوار دوچرخه های بستنی فروش بودند و گروهی از راه ناچاری سوار درشکه های نعش برداری شده بودند دربعضی ازدرشکه های باربری سه اسبه یا چهاراسبه درحدود پنجاه زن وبچه با بار و بنه روی همدیگر ریخته بودند .

روستائیان دسته دسته فرارمیکردند گاهی همه اهالی یك دهستان میگریختند و بندرت برای صرف غذا در راه توقف میکردند . درواقع اهالی ٤ کشور در حرکت بودند و از ترس دشمن بسمت جنوب میرفتند . شمارهٔ آنها روز بروز افزون میشد چنانکه سر انجام همین فراری ها راههای فرانسه را بستند ترتیب توزیع خوار و بار و نفت را بهم زدند ونگذاشتند ارتشی که دریکی ازسخت ترین جنگهای تاریخ مشغول نبرد بود از عهده کار خود برآید .

فراریهائی که با اتومبیل آمده بودند می گفتند لشکرهای موتوریزه آلمان از پلهای کانال « آلبر » و رود « موز » عبور کرده اند و هیچکس پیش از ورود آنها پل

های مزبوررا خراب نکرد .

پیشرفت آلمانها چنان سریع و برق آسابود که فراریها ناچار شده بودند که در اندك مدتی خانه ولانه خودرا ترك كنند .

ماچنین می پنداشتیم که فراریها بتوهم اینکه دشمن آنهارادنبال میکند میگریزند و در راستی گفتار آنها تردید داشتیم ولی بعدا معلوم شد که فرار آنها چندان از روی توهم نبوده است .

ما در راه خود روبمرکز فرماندهی غالبا ناچار بتوقف میشدیم . زیرا هواپیما های آلمانی را بر فراز سرخود میدیدیم که وسائل ارتباطی راه و خط آهن را در پشت خط مقدم بمباران میکردند .

مرکز فرماندهی لشکر دوم که در دهستانی واقع بودونسبت بجاده خطرناکی که از آن گذشتیم ساکن و آرام بود و از اینجهت در آنجا جرئت کردیم که کلاه‌خود فولادی خویشرا از سر برداریم و باماشینهای تحریر خود مشغول کار بشویم : آنجا رئیس مطبوعات ارتش سروان «ماسیس» اطاق خوبی را باختیار ما گذاشت و در مدت دو روزی که میبایستی بمانیم خیلی راحت بودیم .

سروان « ماسیس » بما گفت : « آلمانها بسرعت تمام درجنوب بلژیك و لوکزامبورك پیشرفت کرده اند و برای حمله بزرگی به خط دفاعی فرانسه بر رود « موز » در منطقه سدان درعصر همان روز یا بامداد روز دیگر خودرا آماده میکنند و شما خوب بموقع رسیدید »

سروان « ماسیس » درچند روز گذشته باتفاق سراشگر « هنتزیگر » در مرز فرانسه وبلژیك مشغول گردشهای اطلاعی بودند در آنجا دیده بودند که بلژیکی ها کاملا برای دفاع آماده نبودند و اهالی نیز بخطرناك بودن این وضع پی نبرده بودند از آنجمله شهردار «بویون» که از شهرستانهای کوچك بلژیك است ، گفته بود « ما اینجا راحت هستیم ، زیرا این دهستان مرکز جهانگردی کوچکی است و احتمال نمیرود آلمانها بدان آسیبی برسانند »

اتفاقاً این دهستان روز بعد دچار بمباران سختی شد وظاهراً این بمباران برای

این منظور بود که اهالی بسوی مرز فرانسه فرار کنند و مانع پیشرفت عملیات نظامی فرانسه بشوند .

سروان مفصلا چگونگی احتمال هجوم آلمان را برای ما نقل نمود وسر انجام آنچه گفته بود کاملا صحت پیدا کرد از آنجمله اظهارداشت آلمانیها هوا پیماهای خودرا مانند توپخانه بکار میبرند .

بهرحال سخنرانی سروان برای ما بد نبود وبما اطمینان‌داد که آنچه بنویسیم بمرکز نظامی پاریس باپیك ویژه ارسال‌میشود و از آنجا بزودی بلندن خواهدرسید

بنا براین ماشینهای تحریر خود را دردست گرفته و باآب و تابی مقالاتی‌راجع باوضاع جنك نوشتیم ولی بدبختانه مقالات ما بلندن نرسید مگر پس ازپیشرفت‌لشکر های آلمان و پس از عقب نشینی ارتش های دوم و نهم .

برای فرانسه شکست دومی درسدان پیش‌آمد و برای دفعه دوم بسمت «لوار» عقب نشینی کردند ولی ایندفعه یك شخص سیاسی مانند « گامبتا » نبود که بفریاد فرانسه برسد .

باری در ۱۴ مه سروان «ماسیس» وافسران دیگر مرکزفرماندهی ازپیشرفت خود کاملا اطمینان داشتند .

سروان میگفت ، ما کشتیهای خود راعقب میکشیم همچنانکه همیشه مقصود ما بود ولی درخط دفاعی عده خوداز آلمانها جلو گیری میکنیم .

بنا بود سرلشکر « هنتزیگر » همان روز هنگام عصر و یا صبح روز بعد ما را ملاقات کند و مارا بنزدیکترین نقطهٔ میدان جنگ ببرد ولی موفق نشدیم زیرا برای سرلشکر کار زیادی پیدا شد وسرانجام شنیدیم که خیال دارند مرکز فرماندهی را همان شب تغیر بدهند ، و همچنین شنیدیم که آلمانها در همان نقطهٔ که سرلشکر « کوراپ » میخواسته میدان وسیعی را تشکیل بدهند پیشرفت کرده‌اند .

باری سرلشکر « هنتزیگر » را سر انجام ندیدیم وتنها بخواندن فرمانهای روز مره او قناعت میکردیم ، سر لشکر در فرمان های خود بسربازان میگفت که : نباید بهیچوجه از جاهای خود در خط ماژینو عقب نشینی کنند و باید از سرزمین مقدس

فرانسه دفاع کنند.

این فرمان ازیك سرلشکر بسربازان خود باعث دلگرمی بود، ولی شش هفته نگذشت که همین سرلشکر رئیس هیئت نمایندگی بود که برای امضاء شرایط صلح ماموربشد باتفاق یك ستوان کارمند سرویس نگارش به «ووزیه» برگشتیم، آقای ستوان که خیال داشت بتماشای یکی از هنر پیشگان نامی که قرار بود روز بعد در سدان نمایش بدهد برود از این بازگشت به «ووزیه» چندان خشنود نبود.

شب را در «ووزیه» بسر بردیم ولی از آمد و رفت کامیونها و تانکها از خط مقدم خوابمان نبرد.

«ووزیه» پراز فراریان بود که در خیابان ها و چهار راه ها خوابیده بودند. حتما در این اثناء لشکریان آلمان در چند میلی همانجا آمده و خطوط ارتباطی را بریده و بر ترس و رعب اهالی افزوده بودند.

فرانسه که درچندسال گذشته خیلی میکوشید بیگانگانی را که مورد بد گمانی واقع میشدند ازمیان ببرد اکنون دچار گروه زیادی ازمرد و زن وبچه ازملل مختلف شده بود و اینها همه از خط ماژینو عبور میکردند. شاید فرانسه چنین وضعی را پیشبینی کرده بود، ولی برای جلوگیری ازفراریان درمرزهای بلژیك ولوکزامبورك هیچ اقدامی بعمل نیاورد، مگر وقتی که فرصت از دست رفته بود، البته لازم بود اگرچه بوسیله تهدید بتیر تفنك هم که باشد آن فراریان را در دهستان های فرانسه جا دهند تا وقتیکه تدریجا با کامیون ها و راه آهن مرتبا آنهارا بیرون ببرند.

اعضای مرکز فرماندهی لشکر دوم شبانگاه براه افتادند و بقدری بکار های خود مشغول بودند که ما را در «ووزیه» فراموش کردند در (ووزیه) بسربازانی که از خط مقدم می آمدند ملتجی میشدیم و معلومات زیادی بدست آوردیم که هیچیك اسباب خشنودی ما نبود زیرا گفتند آلمانها خطوط دفاعی را درنقاط معینی بر رود (موز) شکستند و این برای ما چندان خبر خوبی نبود زیرا این وضع ارتش متفقین را مجبورمیکرد، که درجبههٔ متحرکی بجنگند درصورتی که خودرا فقط برای یك جنك دفاعی آماده کرده بودند برای اثبات درستی این خبرها وسیله نداشتیم و ناچار بودیم

بامید کسب اطلاعات از مرکز فرماندهی بانتظار بمانیم .

همهٔ سربازان از حملات هولناك هواپیماهای (دایوبمب) آلمانی شکایت می‌کردند زیرا برای ایستادگی در مقابل چنین حمله ای تعلیماتی نگرفته بودند میگفتند حمله این هواپیماها از فراز سر آنها که یکچند گامی بیش بالاتر نبود بخودی خود برای ایجاد ترس و بیم کافی بود چه رسد باینکه بمب هم بریزند .

این سربازان هردم می‌پرسیدند (هواپیماهای فرانسوی کجا هستند؟ زیرا همیشه فقط هواپیماهای آلمانی دیده میشد که درهوا چنان آمد و رفت میکردند که گوئی در خانه خود بودند .

سربازان خیلی خسته و کوفته بنظر میامدند در تمام صبح کرارا بمباران شده بود آلمانهامیخواستند راه «ازن» و خط آهن آن را که برای فرستادن نیروی کمکی بکار میرفت خراب کنند .

همینکه برای خرید سیگار از مهمانخانه بیرون آمدم دیدم دو هواپیمای در نیمه پیداشدند وارارتفاع کمی بامسلسل‌های خود شلیك میکردند طولی نکشید من و گروه زیادی از مردم در خیابان خودرا روی شکم انداختیم خوشبختانه بمب های آنها در خیابان بیرون شهر افتاد و توده های بزرگی از دودسیاه بلندشد .

پس از بازگشت هواپیماها من ویکی از همقطاران بتماشا رفتیم دیدیم بیك قافلهٔ نفت برداری نظامی بمب خورده بود که سخت از آن آتش بلند میشد در هرگوشه از راه در فاصله های دویست یا سیصد متر گودالهای بزرگی از اثر افتادن بمب ایجاد شده بود در نزدیکی آن قافله حرارت آتش خیلی شدید بود وصدای ترکیدن فشنك هردم بلند میشد .

دریك کشتزار نزدیك افسری را کشته‌دیدیم‌ودر کشتزار دیگری‌یك‌سرباززخمی یاری میجست و بیدرنك برای او آمبولانس حاضر کردیم .

هواپیماهای‌آلمان دوباره و سه باره همان روزآمدند هردم من و رفیقم خود را در گودالی پنهان میکردیم ولی یکی از رفقای ما بسوی چراگاهی فرار میکرد و میگفت منظره گاوها که در موقع بمباران با کمال آرامی علف خودرا میخورند برای

او موجب تسلیت میباشد .

بدیدن شهردار رفتم خیلی سراسیمه و نگران بود زیرا هر روز هزارها فراری بشهر پناه می‌آوردند تهیه خوراك و وسیله باربری برای آنهـا اورا خیلی در زحمت انداخته بودبهرحال مرا به‌بیمارستان نظامی که دخترش در آن پرستاربود برد فراریان زخمی را یکی پس از دیگری باطاق عملیات داخل میکردند .

مرا بیك اتاق بزرگی پر از زنهای زخمی بردند اغلب آنها فرانسوی و اهل (آردن) بودند با یکی از آن زخمیها که تازه دستش را بریده بودند و تختخوابش خون‌آلود بود سخن گفتم . در این اثناء در نزدیکی پنجره آن اطاق بمبی تـرکید و درهای پنجره را نابود کرد چنان در زخمی‌هاتولید وحشت کرد که قابل وصف‌نیست بویژه وقتی که با ضعف و ناتوانی خود میخواستند از اطاق فرار کنند ، پزشکـان با کمال زحمت آنهارا آرام نمودند .

اگر فراریان سرجای خود میایستادند ، پزشکان بهتر میتوانستند از سربازان زخمی که از جنگ رود "موز" به (ووزیه) می‌آمدند پرستاری کنند همچنان‌هرگاه بیمارستان نظامی از زخمی پر میشد برای زخمیان دیگری که میامدند دربیمارستانهای کشور جا پیدا میشد .

در خیابان زنان و پیرمردان هردم از راه آمده می‌پرسیدند که چکنم هردفعه بآنها میگفتم سرجای خود بمانید بهتر است ولی از ترس بمباران نمی‌ماندند وهمه بار و بنه خودرا برمیداشتند و میرفتند بنابراین مهمانخانهٔ که یکشب پیش در آن شام خوردیم بسته شد .

پیش از ظهر برای خرید کاغذ ماشین تحریر بمغازهٔ نوشت افزار رفتم ، دکاندار پیرمردی که لباس سیاه و یخهٔ آهار دار در برداشت و کاملا معنی‌کلمه « بورژوا » را داشت که درآن دکان بیست سال بسر برده و گوئی از اثاثیه ثابت همان دکان شده بود و احتمال داشت تا بیست سال‌دیگر نیز بهمین وضع بماند ! طولی نکشید این پیرمرد نیز مختصر اسباب خودرا درگاری یکچرخه گذاشته و از آنجا کوچ کرد .

عدهٔ عبارت از هشت زن انگلیسی در «ووزیه» بودند که با ارتش فرانسه ارتباط داشتند. وظیفه آنها راندن اتومبیل‌های بهداری و بردن بندیان دشمن بمرکز فرماندهی وفراریها و زخمی ها به بیمارستان بود.

میان عدهٔ خانمهای انگلیس «مس اسکوت» برای ما تعریف میکرد که یك روز پیش صاحبخانه او که خانمی بود رفت وکلید خانه را باو سپرد. «مس اسکوت» باو گفت که کلید را با خودش ببرد بهتر است زیرا احتمال نداشت آلمان ها به «ووزیه» برسند.

ولی خانم صاحبخانه نپذیرفت و گفت «درسال ۱۹۱٤ ازخانه که بیرون رفتم کلید را با خودم بردم ولی وقتیکه بر گشتم دیدم بجز کلید اثر دیگری از خانه برایم نمانده بود! بنا بر این کلید چندان ارزش ندارد»

تصور میکنم از جمله نقشه های جنگی آلمان این بود که وسائلی فراهم بیاورند که مردمان غیر نظامی همیشه در حرکت باشند.

وقتیکه روتردام بمباران شد میخواستند برای ترساندن فرمانده هلندی هر اندازه که ممکن باشد شهررا خراب کنند ولی در فرانسه بمبهای سبکتری بکار بردند که شعاع عمل آن کمتر بود و بیشتر نظر داشتند تولید وحشت در مردم کنند.

باری مهاجرت مردم نقش بزرگی در شش هفته جنك بازی کرد شنیدیم که سراسر رود «موز» دست کم پلی بود و چون پر از فراری بود فرانسویها از نظر ترحم نخواستند آن را خراب و فراریان را سرنگون کنند. ولی پل‌های دیگر را یا ازروی غفلت و یا بقصد خیانت کسی خراب نکرد.

در بعضی قسمتهای رود موز آلمانها تانکهای خود را بمنزله پل قرار داده و تانکهای دیگر را از روی آن عبور دادند و از اینجهت پیشرفت آنها خیلی سریع بود.

هنگامیکه سخت ترین جنگها درگرفته بود آنهم فقط در مسافت بیست و پنج میل دور از ما از شنیدن اخبار صحیح محروم بودیم و یگانه وسیله جمع آوری اخبار همان فراریها و بعضی سربازان بودند بهر حال وقتیکه افسر اداره نگارشها آمد

خوشحال شدیم ولی تازهٔ نداشت بجز اینکه اظهار کرد که جنك بزرك هنوز ادامه داشت و اوضاع چندان رضایتبخش نبود.

لشگرهای موتوریزه آلمان از رود موز عبور کردند تانگها و ستونهای زره پوش آنها بتندی پیش میآمدند. گمان میکنم حتی مرکز فرماندهی لشگر دوم نیز اطلاعات درستی از وقایعی که روی میداد نداشت.

شبانگاه مرکز فرماندهی بیك کاخ منتقل گردید که فقط یك تلفون داشت که در بدو امر برای آنها خیلی مشگل بود که با جائی اتصال پیدا کنند.

لشگر «کوراب» در سمت چپ ما در شرف شکست خوردن بود و آلمانها از خطوط دفاعی که در پشت بلژیك واقع بودو آن را اشتباها خط ماژینو نامیدند می گذشتند.

نظر باینکه ما طبعاً میخواستیم راجع بجنگ هر اطلاعاتی که ممکن بود بدست بیاوریم خواهش کردیم که همانطور که قرار شده بود مارا به مرکز فرماندهی ببرند.

ولی دیدیم بر عکس قرار شده بود که هر قدر ممکن است مارا عقب ببرند تا کمتر ببینیم و کمتر بشنویم، ظاهرا ستوان نامبرده از ما بدش آمده بود که چرا با سربازانی که از میدان جنك به «ووزیه» پناه آورده بودند برای کسب اطلاع سخن گفتیم. و امر کرد مارا به «وردن» که نزدیك مرکز فرماندهی جدید بود ببرند بنا بر این بازگشت به «کامبره» و گرفتن لباسهای خودمان که در اطاقهائی گذاشته بودیم که مأمورین نظامی آن را باختیار ما گذاشته بودند دیگر میسر نبود. زیرا آلمان ها بسرعت زیادی بان سمت می آمدند.

بهر حال شب را در «وردن» بسر بردیم و صبحگاهان سروان «ماسیس» از مرکز فرماندهی رسید ستوان باو گفت که ما در «ووزیه» برای کسب اطلاع باسربازان سخن میگفتیم، دیدم این نیز از ما بدش آمد واظهار کرد که آن سربازان نمایندگان ارتش فرانسه نبودند، بنا براین با اینکه خیلی اصرار کرد که بپاریس بر گردیم حاضر نشد برای ما یك اتو مبیل تهیه کند زیرا تمام اتو مبیل های قسمت اداره نگارشها

طرف احتیاج ارتش واقع شده و برای هر لشکری هشت دستگاه اتومبیل معین شده بود ما سخت پا فشاری کردیم زیرا میل نداشتیم در موقعیکه میخواستیم بعنوان خبرگزارهای جنك اثبات وجود کنیم و بمطبوعات فرانسه و انگلیس مقالاتی راجع بجنگ بنویسیم مارا بپاریس برگردانند .

بهر حال اصرار و الحاح ما فایدهٔ نداشت ، زیرا اگر هم اطلاعات خوبی بدست می آوردیم برای ارسال آن راهی نداشتیم مگر بتوسط مرکز فرماندهی زیرا هیچ ممکن نبود بدون موافقت مرکز فرماندهی هر کسی تلفون یا تلگراف کند . بنا بر این نخواهی نخواهی قبول کردیم بپاریس برویم .

وقتیکه بپاریس رسیدیم دیدیم چندین روز بود که قطاره های راه آهن را باز داشته بودند اتومبیل نیز نتوانستیم بدست بیاوریم زیرا تمام اتومبیل هارا برای حمل و نقل فراریان و پناهندگان برده بودند بنا بر این چارهٔ بجز این نبود که شب راهمان جا بسر بریم .

در آن شب حوادث خیلی مهمی دست نداد بجز اینکه قدری بمبارانی شد و همقطاران من «دیوید اسکوت» خبرگذار روزنامه «نیوزکرونکیل» را چتر باز پنداشته و اورا موقتا دستگیر کردند .

باری روز بعد نزدیك ظهر ترن براه افتاد و پرازرخمی و فراری بود . درواگون ما دونفر زخمی بودند که آنهارا از بیمارستان «بار لودوك» بیرون کرده بودند و می خواستند بعدهٔ کمی از بقیةالسیف یك هنگی که در راه خود به میدان جنك بمباران شده و تقریبا نیست و نابود شده بود در همان بیمارستان جای دهند .

سفر ما در ترن عوض مدت دو ساعت معمولی هیجده ساعت طول کشید .

در راه بیك قطاری رسیدیم که از اثر خمپاره های شراپنل و آتش بکلی سوخته وویران بود . در آنجا صدای سوت خطر را شنیدیم و قطار ایستاد . یك میل بالاتر هواپیماها خط آهن را بریده بودند . درظرف یکچند ثانیه صدای هوا پیمارا بالای سر خود شنیدیم دفعتا شش بمب در کشتزاری موازی با راه آهن که چندان دور از ما نبود تر کید . در آنجا یکبار دیگر دیدم چگونه مردم همینکه صدای بمب رامیشنوند

بی اختیار روی شکم میخوابند.

عدهٔ ازسربازان فرانسوی پهلوی من بودند ولی ظاهراً خودم روی شکم خوابیدم زیرا دو نفر سرباز فرانسوی یکی روی دیگری و هردو خود راروی من انداختند.

از یکسو خوشحال بودم که اگر خطری دست دهد پاره های بمب باشراپنل اول به آن سربازانی که روی من در افتاده بودند میخورد و فدائی من میشوند!

باری هوا پیماها ناپدید شدند و آن دو سرباز هنوز روی من بودند و داشتم از سنگینی بار آن‌ها خفه میشدم!

همینکه خطر مرتفع شد زنها و بچه ها از ترن بیرون گریختند و بیك بیشه که یك میل دور بود پناه بردند.

در این گیر و دار سعی میکردیم مردم را آرام کنیم همقطار من خبر گزار روز نامه «دیلی اکسپرس» از یك مادرو بچهٔ او توجه میکرد مادری که بچه‌خودش را گم کرده بود از من خواهش کرد بچه اورا پیدا کنم از حسن اتفاق بچه رادریکی از کشتزارها یافتم.

هر کس از بازگشت هواپیماها اندیشناك بود که مبادا بر گردند و ایستگاه را بمباران کنند. دیری نگذشت هواپیماها بر گشتند وپنج بمب فرو ریختند که در پنجاه قدمی لکوموتیو ترکید و تمام پنجره های ایستگاه را از میان برد ولی خوشبختانه غیر از سه جوجه مرغ که کشته شدند و خرگوشی که زخمی شد دیگر آسیبی بکسی نرسید. و همچنان از حسن اتفاق بترن و مسافرین زیانی نرسید. ولی ضرر عمده بخطوط تلفون رسید و بنا براین ممکن نبود بدانیم که خطوط جلوی ما تاچه اندازه صدمه دیده بود.

بعد از ده دقیقه ترن برای آگاهی مسافرین خود که به بیشه هاپناه برده بودند ده سوت جگر خراش زد و در فاصله نیم ساعت براه افتاد ترن آهسته آهسته خود را بهمان جائی رسانید که راه آهن بریده شده بود در آنجا کارگران در کمال فعالیت مشغول کار بودند و در ظرف یکساعت خط را درست کردند.

دراین مدت یکساعت مردم برای شلیك بچتربازان خودرا آماده مینمودند.

لباس رسمی ما بلباس چتربازان بی شباهت نبود . اگر در آن دم که کارگران مشغول اصلاح راه آهن بودند میدانستیم که دو نفر از همقطاران ما را در « کمبره » دستگیر کرده اند بیقین میترسیدیم .

ذکر مختصری در باره لباس ما بیجا نیست . ما خبرگزاران جنك هرگاه دستهٔ میشدیم و از خیابانهای « شانزده لیزه » عصر یکشنبه ها عبور میکردیم برابر مردم بی تماشا نبود . زیرا اخلاق و خصائص فرانسویها کاملا در لباسشان نمودار می گردید . ماخبرگزاران انگلیس سعی میگردیم خودرا مانند افسران انگلیس نشان بدهیم و همچنان خبرگزاران امریکائی میخواستندخود را مانند افسران امریکائی نشان دهند . با اینکه هیچ رتبه نظامی نداشتیم ولی نزد خود چنین قرار گذارده بودیم که فقط بافسرانی سلام کنیم که رتبشان از درجه سروان بالاتر بود . بر شانه های ما یاگونهای سبز بود با عبارت «خبرگزار جنگ» و گمان میکردیم بهمین وسیله فرانسویها هویت مارا تشخیص خواهند داد .درجلو کلاههای مانیز حروفی گذاشته بودیم که معنای آن «خبرگزارجنك» بود .

هنگامیکه برای دفعهٔ نخستین خبرگزاران در خیابانهای پاریس دیده شدند ، روزنامه های فکاهی هفتگی فرانسه مارا«نیمه سرباز» خواندند و برعلامات کلاههای ما مضامین فکاهی نوشتند که معنای بعضی از آن «مرغابی زنجیری بود» بود !

نیم تنه هـای ما از حیث رنك و برش طور دیگر بود . تکمه های ما چرمی و مانند تکمه های هنك تفنك دار یا اینکه باشکال مختلف دیگر بود . برش شلوار کاملا بسته بسلیقه شخص بود . در قد و قامت ما اختلاف عجیبی بود چنانکه گمان ندارم هیچ ارتشی در دنیا مارا برای سربازی میپذیرفت .

باری منظرهٔ ما شگفت انگیز بود زیرا نه افسر بودیم و نه سرباز و ازاینجهت مورد بدگمانی گروهی از مردم واقع شدیم .

بخش هشتم - هیجان عمومی

مخاطرات و مشاهدات نامه نگارانی که به « کامبره » برگشتند شنیدنی است زیرا نشان میدهد که هیجان عمومی تا چه اندازه واگیر دارد.

گروه فراریان و پناهندگان که از راه خسته و کوفته شده بودند در اثر عبور یك هواپیمای آلمانی و باشاعهٔ داستانی که صرف برای ترسانیدن مردم بود، باندازه بیم و هراس در مردم پدید می‌آورد که حتی بخود مأمورین محل نیز سرایت میکرد.

گاهی چنین شایعاتی نشر و بسرعت برق در مردم اثر میکرد چنانچه اگر یك اوتومبیل عادی و یا باربری و یا اتومبیل بهداری دیده میشد مردم سراسیمه به آن اتومبیل می‌آویختند و میخواستند هر طور که باشد فرار کنند.

از جمله خبرگزارانی که در ۱۵ مه در " کامبره " ماندند یکی "پرسی فلیپ" خبرگزار « نیویورك تایمس » و دیگری « بتلرهنری » نمایندهٔ «اتحاد چاپکران » و « موریس نوئل » خبرگزار روزنامه فرانسوی « فیکارو » بود.

افسر اداره نگارشهای ارتش به آن خبرگزاران گفت که در جای خود بمانند تا فردا بامداد که خودش برگردد و آنها را بخطوط مقدم جنك ببرد.

ولی شبانگاه اداره مرکز فرماندهی شنید که خطوط مقدم برخلاف میل آنها نزدیکتر آمده و بنا بر این تصمیم گرفتند هرچه زودتر از " کامبره " کوچ کنند.

خبرگزاران که راحت خوابیده بودند و از این پیش آمد ناگهانی اطلاع نداشتند در کامبره ماندند.

صبح افسر مذکور پیدا نشد و چون ظهر شد و نیامد خبرگزاران قدری اندیشناك شده و بمرکز نظامی برای تحقیق از سبب نیامدن او رفتند، دیدند چند افسری که در آنجا باقی مانده بودند از وجود آنها در « کامبره » اظهار تعجب میکنند و گفتند « مگر نمیدانید آلمانها به « کامبره » نزدیك شده اند و اداره فرماندهی عقب تر رفته است؟ پس بیدرنگ با ترن حرکت کنید و بروید »

خبرگزاران نیز اسباب خود را جمع کرده و بایستگاه راه آهن رفتند. ایستگاه

پر از مردم فراری بود که منتظر قطاری بودند که بنا بود پس از یکساعت از آنجا حرکت کند .

خبرگزاران برای گذراندن وقت از ایستگاه بیرون رفتند و نیمساعت بیشتر طول نکشید که هواپیماهای آلمانی پیدا شدند وقسمت بزرگی از ایستگاه را خراب کردند، یکی‌ازخبرگزاران بفکر ماشین‌تحریر واسباب‌خود افتاد که‌در اطاق رئیس ایستگاه گذاشته بود . ولی‌همینکه رفت و در را باز کرددید پهلوی ماشین تحریرش چند کشته‌افتاده است لذا از ماشین خود بکلی صرفنظر کرد .

ایستگاه چنان ویران شده بود که احتمال نمیرفت تا چندین روز دیگر قطاری از آنجا براه افتد با اینکه خیلی‌ازگروه فراریان پناهگاههائی برای خود پیدا کردند با اینهمه عدهٔ هم از آنها در اثر بمباران کشته شدند .

سه نفرازخبرگزاران‌خواستند برای‌خوددوچرخه‌بخرند وازشهربروند ولی‌هنوز با دوچرخه های خود از شهر بیرون نرفته بودند که هواپیما ها دوباره پیدا شدند و بمب ریختند. شدت انفجار بمب چرخ عقبی یکی از دوچرخه ها را سخت بهوا پراند و سوار را بر دسته آن انداخت . خوشبختانه نه این و نه همقطاران او چندان صدمه ندیدند و پس از اصلاح آن دو چرخه همه خبرگزاران عازم پاریس شدند ، ولی بواسطه اختلاف درقوای‌دوچرخه سواری خبرگزاران ناچار بعد از یکروز ازیکدیگر جدا شدند .

« فیلیپ » خبرگزار «نیویورك تایمس » تصمیم گرفت با راه آهن پاریس‌برود. « فلیپ » اصلا اسکاتلندی و آدمی بلند بالا و قوی هیکل بنظرمیامد. لباس رسمی‌او مانند لباس چتربازان آلمانی در انظار مردم مینمود . بر قطاری که مسافرت میکرد بمب افتاد و مسافرین بیمناك شدند، روزنامه‌ها و مرکز بی‌سیم فرانسه بمردم‌سفارش کرده بود که در جستجوی چتربازان باشند و در نتیجه اینگونه تبلیغات چهار سرباز فرانسوی و یك سروان « فیلپ » را دستگیر کردند و مردم باندازه به‌هیجان آمده بودند که هیچ عذری از فیلپ نپذیرفتند و حتی حاضر نبودند او را بنزدیکترین جا برای بازرسی لازم ببرند بلکه تصمیم داشتند هرچه زود تر کارش را بسازند .

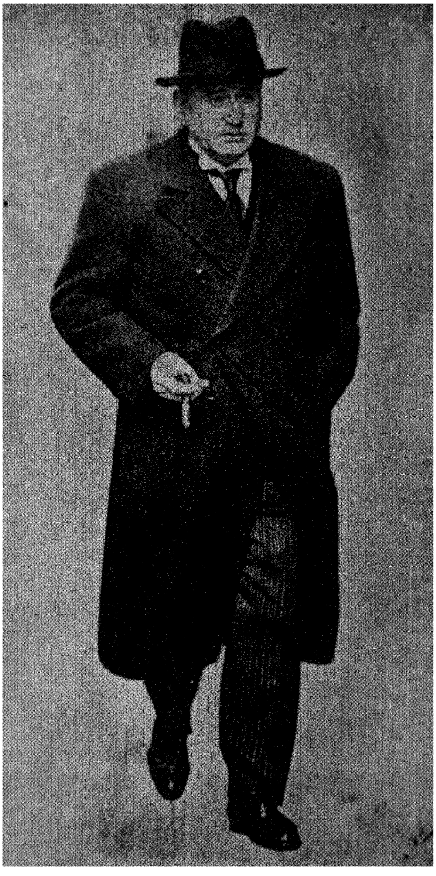
فیلیپ بهر وسیله که خواست خود را معرفی و ثابت کند که چهارده سال مقیم فرانسه بوده است فائده نبخشید. خط سرخ «لژیون دونور» را که با خودداشت ارائه داد ولی مؤثر واقع نشد زیرا همه اورا یك نفر چترباز آلمانی تصور کرده بودند. سفارش نامه هائی را که از مرکز کل فرماندهی با تمبر های رسمی داشت نشان داد. این بیشتر برشك و شبهه آنها افزوده زیرا گفتند اکنون که کاغذ های زیاد دارد بیشتر مورد بدگمانی است.

بنا بر این کفش اورا بیرون آورده و خوب بازرسی کردند همینکه چیزی که باعث ایجاد شبهه باشد نیافتند گفتند: ما بیخود تضییع وقت میکنیم. همانا بایست تا کارت را ساخته باشیم! و شخصی رولور خود را بلند کرد و گفت نخستین تیر را من بطرف او خالی میکنم! جمعی هم بآواز بلند موافقت کردند. در این اثناء عدهٔ از پاسبانان پیدا شدند و بسختی از میان گروه مردم گذشته و خود را بزندانی رسانیدندو گفتند اوراقی که با او هست درست است ولی نمیتوانند با این همه هیجانی که درمردم ایجاد شده حیاة اورا حفظ کنند و از این بابت عذر خواستند و باو گفتند بهر نحوی که خودش بهتر میداند فرار کند!

فیلیپ از آنها تشکر کرد و با همراهی سه تن از پزشکان نظامی خـود را از منطقه خطر دور کرد.

داستانی نظیر همین نیز برای خبر گزار فرانسوی «نوئل» پیش آمد. نوئل با این که فرانسوی بود ولی بیشتر بآلمانها شباهت داشت. روزی سواردوچرخه وارد یکی از دهکده‌های آرام فرانسه شد و برای نوشیدن نوشابه قدری ایستاد «نوئل» کر بود و نمیدانست پیش از ورود او همان دهکده بمباران شده است.

رفته رفته اهالی دهکده از پناهگاههای خود بیرون آمدند همینکه «نوئل» را دیدند او را آلمانی پنداشتند. «نوئل» برای رفع بدگمانی به آواز بلند و بزبـان فرانسه شروع بسخنرانی نمود و میخواست مانند «دانتون» پیشوای شورشیان درایام انقلاب فرانسه گروهی از مردمان خشمگین را آرام کند ولی هر وقت برای نفس کشیدن «نوئل» لحظه میایستاد، زنها فریاد میکشیدند و میگفتند «روزنامه ها



دالادیه

بما گفته اند هرچتر بازی را که بینیم بکشیم ! »

خبر دستگیری وی هرچه بیشتر در دهکده شایع میشد ازدحام مردم بیشتر میگردید بااینوضع « نوئل » نتوانست ازخنده خودداری کند بویژه هنگامی که یك سرباز عرب از اهل الجزایر مشت خود را زیر دماغش تکان میداد و میگفت ازلهجه تو دانستم که فرانسوی نیستی !

دراین اثناء خبر دستگیری این چتر باز بگوش سایرین رسید و برای دستگیری وی آمدند و بیدرنك « نوئل » را بجای دیگر بردند و گروه مردم نیز بدنبال وی شتافتند گرمای هوا بیشتر برحرارت مردم افزوده بود هیجان عمومی باندازه شدت کرده بود که حتی بهمه نیز اثر کرده بود چنانکه یکی از آنها از فرط هیجان مدارك « نوئل » را بچشمش نمیدید و نمیتوانست بخواند .

مأمورین مشغول بازرسی شدند مردم فریاد کنان قتل او را میخواستند نوئل از شدت گرما کفش خود را بیرون آورده و بدسته دوچرخه خود آویزان کرده بود و در کفش او یك قوطی گرد سفید که داروی ضد بدی گوارش بود پیدا شد .

از دیدن این قوطی مردم مجدداً فریاد کردند (اینك مواد منفجره) (نوئل) فریاد زد ، (چرند نگوئید الان بشما ثابت میکنم که چنین نیست .) کبریتی ازجیب خود بیرون آورده ، ولی پیش از آنکه آنرا آتش بزند و بآن گرد سفید نزدیك کند مردم نگذاشتند کبریت را آتش زند و شهر را ویران کند .

در این گیرودار دهدار دهکده که آدم متنفذی بود پیدا شد .

دهدار به برگ‌ها ومدارك (نوئل) رسیدگی کرد و آنرادرست یافت وبیدرنك او را مرخص کرد . ولی برای اینکه مردم بنوئل آسیبی نرسانند او را بنزدیکترین نقطه نظامی تحویل داد .

ازهمه بدتراینکه هنگامیکه خبرگزاران جنك چند روز پیش وارد (کامبره) شده بودبد و یك سرهنك از ما پذیرائی کرد و وسائل راحتی ما را فراهم ساخت و ضمناً یك اطاق و یك دستگاه تلفن ویك نفر ماشین نویس در اختیار ما گذاشت (نوئل) بهمراهی سرهنك بدیدن یکی از لشگرها رفته و با سرهنك بخوبی آشنائی پیدا کرد

و در اینجا همینکه شنید میخواهند او را نزدیك سرهنك ببرند خوشحال شد .

اما وقتی سرهنك را ملاقات و باکمال شوق و حرارت باو سلام کرد تصور میکرد سرهنك هم آشنائی خواهد داد و دیگر کسی اسباب زحمت او نشود . ولی بدبختانه قضیه کاملا بر عکس شد زیرا سرهنك که مبتلا بفراموشی بود ، گفت نه « نوئل » را میشناسد و نه اوراق اورا و بی‌تأمل بدستگیری او فرمان داد ، ولی روز بعد صبحگاهان « نوئل » را مرخص کردند .

باری این گونه هیجان های عمومی از طرف مردم در همه جا و در دهکده های فرانسه دیده میشد و سازمان های محلی مانند اداره های آتش نشانی و بهداری را مختل نموده بود همچنین بسیاری از خلبانان فرانسوی و انگلیسی و سربازان فرانسوی از این وضع صدمه خوردند .

البته نباید انکار کرد که در این اثناء چندین چترباز فرودآمده و دستگیر شده بودند و مردم فرانسه در هیجان خود محقق بودند ، همچنانکه « رینو » درسخن رانی خود در مجلس سنا اظهار داشت :

« افکاری را که در آموزشگاه راجع به تاکتیك جنك فرا گرفتیم بـا افکار جدیدی مصادم شد ، سرچشمه این‌افکار تنها مسئله بکار بردن اسلحه‌های سنگین‌زره پوش بهمراهی هواپیما نیست بلکه ایجاد اغتشاش و هرج و مرج در پشت خطـوط بوسیلهٔ حمله چتربازان نیز از تاکتیك های تازه جنك است .

« دربارهٔ اخباردروغ وفرمان‌های‌دروغی‌که بوسیلهٔ تلفن‌بمأمورین کشوری مثلا بقصد تخلیه سریع داده می‌شود با شما سخن نمیگویم ، زیرا مجلس سنا میداندچیزی که از همه بیشتر در مارسوخ دارد پاکی قلب وفکر است و از اینرو ما باید درفکر جنك تازه باشیم که بدان روبرو شده ایم و تصمیم فوری بگیریم .

« دولت فعلا تصمیماتی گرفته است که اقدامات نخستین آنرا میدانید

« هیچ گونه عدم پیشرفتی‌را نمی‌توان تحمل کرد اعدام‌آسان‌ترین کیفری‌است

« برای هر گناهی که برضد منافع حیاتی کشور باشد . در موقعیکه سر بازان ماجان‌میدهند نباید باخائنین ومفسدین و بزدلان‌سهل انکاری گردد وقت‌استفاده‌های



پل رینو

مادی نیست بگذارید در مقابل بدبختیهای کشور قیام کنیم ».

سخنرانی بالارا «رینو» در تاریخ ۲۱ مه یعنی پیش از ورود آلمان بخاك فرانسه ایراد کرد. در تمام این مدت گذاشتند فراریان و جاسوس های دشمن وارد خاك فرانسه شوند. و برای حل این مشکل نیز هیچگونه تصمیمی نگرفتند بسیاری از مأمورین فرانسه بواسطه نداشتن دستوری از حکومت مرکزی بلا تکلیف بودند. و هرگاه بحرانی دست میداد مردم خود مجری قانون میشدند و این بیشتر بر هرج و مرج عمومی میافزود.

هرشهری و هر دهکدهٔ میخواست پاسخ این پرسشها رابداند: «آیا از فراریان باید جلوگیری کنند و یاآنکه آنهارا کمك نمایند و اگر هرآینه باید به آنها کمك کرد آیا بچه وسیله؟ اگر باید بفراریان کمك کرد چگونه خوار بار به آنها برسانند؟ آیا تکلیف اهالی شهرستانها و دهستانها این بود که بجای خود باقی بمانند و یاآنکه بمهاجرین پیوسته و در نقاط دور تری درسمت جنوب ویا غرب کشوررفته بر زحمات مأمورین بیافزایند؟» حقیقت‌قضیه اینستکه این یك مسئله ملی بود که میبایستی یا دولت مرکزی و یا ستاد ارتش آن‌را حل کند.

بعضی از مأمورین همینکه دیدند خطوط ارتباط با پاریس بریده شده بیدرنگ سوار اتومبیل شده و برای دانستن علت قضیه آهنك پاریس نمودند بواسطه ازدحام گروه مردم در راهها خیلی از آن مامورین نتوانستند بمحل های ماموریت خود بر گردند و از این رو مردم خود تکلیف‌خودرا معین‌میکردند. بعضی از این‌مامورین نیز از ساعت حرکت از محل ماموریت خود اصلا قصد باز گشتن نداشتند زیرا می دانستند که آلمان ها نزدیك میشوند.

مثلی است معروف«پس از حدوث واقعه فهمیدن آن آسان میگردد.»

ولی وظیفه هر کس است که اینگونه حوادث را پیش بینی کندو در صددجلو گیری از آن بر آید.

نخست انکه نمیبایستی بفراریان هلندی وبلژیکی و لوکزامبورگی به خاك فرانسه راه بدهند.

دوم آنکه پس از تاریخ ۱۰ مه که آلمان وارد خاك هلند و بلژیك شد نمی بایستی بگذارند هیچ فرانسوی بدون اجازهٔ ویژه از جای خود حرکت کند .
سوم آنکه لازم بود بمردم حالی کنند که با تخلیهٔ دهکده ها بیشتر بعملیات آلمانها کمك می کنند بلکه باید مراقب چتر بازان باشند و از کار های آنها جلو گیری کنند و هرگاه موتو سیکلت و یا اتو مبیل آلمانی می بینند میخ و شیشه در راه آنها بیاندازند .

برای انجام تمام این عملیات فرانسویها می‌بایستی بیش از این مراقب باشند . بگمانم اگر مأمورین محل حاضر بودند و آنهارا بتهیه وسائل دفاعی تشویق میکردند مردم با کمال رغبت بکار میپرداختند .

درپشت خطوط مقدم هرجا که رفتم روحیهٔ فرانسویها را خیلی خوب دیدم زیرا آنها حاضر بودند از خانه‌ها و خیابانها و دهستانهای خود دفاع کنند ولی همینکه از خانه های خود بیرون رفتند و سرگردان بسمت جنوب روان شدند و غالبا از خانواده های خود نیز جدا شده بودند دل از همه چیز بر کنده بودند و بزودی هراسان میگردیدند .

ازیکسو میتوان گفت که مردمان بی‌سلاح درمقابل لشکرهای موتوریزه کاری از دستشان‌ساخته نبود این سخن‌درست‌است‌ولی بااینهمه بسیار کارعاقلانه‌ای بود هرگاه که درموقع ورودارتش آلمان مردم‌داخل خانه‌های‌خودمیماندندزیرامسلم بود درخانه های‌خودسالم ترمیبودند ولی‌درکوچه‌ها و خیابانها درمعرض شلیك مسلسل وبمب‌قرار گرفته ویاآنکه بدست‌سربازان موتوریزه دستگیر میشدند . این سربازان برای سرعت پیشرفت‌برق‌آسای‌خودبهرچیزی که سرراهشان واقع میشدابقا نمیکردند بعلاوه این سربازان‌وقت آن‌را نداشتند که درهر دهکده بایستند وخانه هارا جستجو کنند .

برای جلو گیری از دسته های کوچك موتو سیکلت سوار و یا قطع خط سیر آنها هنگامی که میخواستند در منتهای سرعت نقاط « لشکرکشی» مهمی را بگیرند و یا خطوط ارتباطی را ببرند ، ممکن بود اهل شهر خیلی کمك کنند .

این موتو سیکلت سواران یك روز یا دو روز ، زودتر از ورود قسمت عمدهٔ



ژنرال گاملن

ارتش خود ، وارد دهکده های خالی فرانسه میشدند .

از آن جمله گروهی از سربازان فرانسوی که در گوشه بیشه نشسته بودند دیدند یك نفر موتو سیکلت سوار بتندی شصت میل در ساعت بسوی آن ها می آید نزدیك آن ها که رسید حرکت را آهسته کرد و بعد ایستاد و از آنها راه «سنت آدرس» را پرسید و چون آلمانی بنظر می آمد سربازان فرانسوی فوراً اورا دستگیر کردند دیدند با خود دستور هائی دارد که در همان روز و در ساعت معینی در «سنت آدرس» باشد .

یك پاسبان موتوسیکلت سوار در میان شهر «ریتل» که هنوز دست فرانسویان بود وارد شد یکجفت دستکش سفید و چوب سفیدی برای اشاره بوسائط باربری با خود داشت و همچنین دستور داشت که به «ریتل» خود را برساند و آنجا وسائط باربری را اداره کند !

اینگونه مهاجمین در کمال تهور در راههای فرانسه حرکت میگردند و گوئی در کشور خود بودند ، بی آنکه برای جستجوی فرانسویان بایستد .

پس از عبور قسمت عمده سربازان موتوریزه و پیش از ورود پیاده نظام، مأمورین در هر دهکده میتوانستند داوطلبان را برای خرابکاری در پشت خطوط آلمان دعوت کنند ، همچنانکه آلمان ها در پشت خطوط فرانسه مینمودند .

خطر جنگیدن با دشمن بدین وسیله بیشتر از آن خطر نبود که مردم فرار کنند و آخر دست دشمن بیافتند .

رینو سخنرانی خود را در موضوع فرانسه در خطر است باین عبارت بپایان رسانید : این دو ملت بزرگ « یعنی انگلیس و فرانسه » و این دو کشور را نمیتوان شکست داد فرانسه نخواهد مرد ، و اما اگر بمن بگویند که تنها یك معجزه می تواند فرانسه را نجات دهد پاسخ خواهم داده بمعجزه ایمان دارم زیرا بفرانسه ایمان دارم نجات فرانسه بدون معجزه امکان داشت حتی تا ۲۱ مه با اندیشه صاف و تصمیمات دلیرانه حکومت نجات فرانسه ممکن بود .

ولی با این عبارات روشن رینو مردمان نفع پرست بنفوذ خود باقی مانده بودند که با گروه آشتیجویان همدست شده ورفته رفته مقام « رینو » را متزلزل نمودند و بیش

بردند . جز برای نجات پول خود در بانکها و کارخانه ها و خانها وزندگانی خانوادههای خود حکومت را بدرخواست شرایط صلح قانع کردند .

شرائط صلح عوامل زیادی داشت ویکی از عوامل عمده آن هرج و مرجی بود که گروه فراریان پدید آورده بودند نخستین فرمان جلو گیری از فراریان برای باز گذاشتن راهها و دستگیری آنها از طرف مأمورین نظامی درصورت تخلف فقط در ۱۶ ژوئن صادر شد یعنی چند روز پیش از درخواست شرایط صلح از آلمان و کاملا یك ماه پس از شکست در کرانه رود « موز » بدیهی است که این دستور خیلی دیر صادر شده بود .

فراریان پس از مهاجرت از خاك فرانسه و صرف تمام خواربار و نفتی که در راه بود سرانجام اوقیانوس اطلس جلوآنها را گرفته و در کمال فقر و فاقه دورحکومت « بوردو » گرد آمدند .

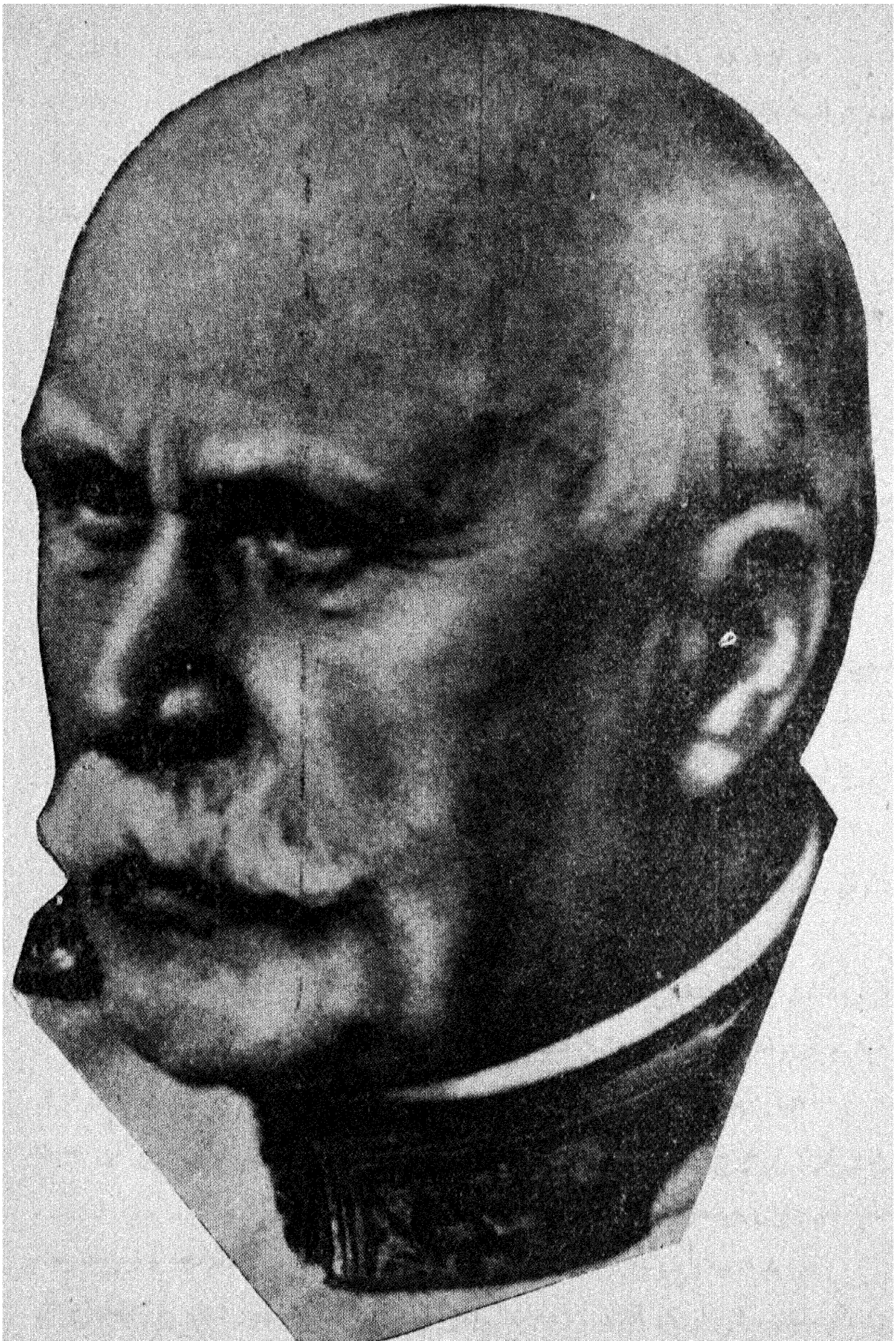
شنیدم وقتیکه یکی از سفراء درآخرین ایام حکومت «بوردو» بدیدن مارشال « پتن » رفت و از وی درخواست کرد که اگر لازم باشد جنك را در افریقا ادامه دهد . مارشال هیچ چیز بفکرش نیامد مگر فراریان و گفت نمیتوانیم هیچ کاری بکنیم زیرا این هزارها مردم جائی ندارند بروند .

بخش نهم - جنك رودخانه ها

سیر حوادث بسرعت انجام میگرفت . در ۱۴ مه فرمانده کل ارتش هلندفرمان داد که لشگریان هلند از جنك دست نگاه دارند ولی در (زیلند) جنك چند روزی بیشتر ادامه داشت .

لشگرهای موتوریزه آلمان بسمت رود (موز) در بلژیك و کانال (آلبیر) بسرعت پیش میامدند و از منطقه (سدان) وارد خاك فرانسه شدند بخطوط دفاعی فرانسه نیز راه یافتند .

در ۱۶ مه نیروی موتوریزه آلمان از رود (موز) عبور کرده و از یك جزء ضعیف خط ماژینو گذشت .



مارشال پتن که درروزهای بحران آمیزفرانسه معاونت پل‌رینو را درکابینه قبول کرده
ودر۱۷ماه ژوئن نیزکابینه جدید فرانسه‌را تشکیل‌داده و۸روز بعد باآلمانها صلح کرد

در ۱۷ مه آلمانها وارد برو کسل شدند . نیروی اعزامی انگلیس با لشکر نهم فرانسه و نیروی بلژیك شروع بعقب نشینی کردند .

ژنرال گاملن فرمانی صادر کرده بود باین مضمون (یا فتح کنید یا بمیرید) . ولی رخنه ای که آلمان میان رود (سامبر) و (سدان) ایجاد کرد ، رفته رفته وسعت پیدا میکرد ، یك هفته پس از پیشرفت آلمان بر رود (موز) بلژیك سر انجام خود را بچشم دید .

رینو نخست وزیر فرانسه در مجلس سنا چنین اظهار داشت :

«میدانید دژهائی را که از کشور نگهبانی میکنند میتوان بدو قسمت تقسیم کرد یکی خط ماژینو از (باسل) تا (لونگوی) برمرز (لوکزامبورك) و دیگری خط دژ های سبکتر از (لونگوی) تا دریا .

« پس از تسخیر هلند و بلژیك و لوکزامبورك جناح چپ ارتش فرانسه از سمت دژهای واقع در میان (سدان) و دریا پیش آمد . و در (سدان) دور زده و وارد بلژیك شد و این همان خطی است که از (سدان) تا آنورس امتداد دارد که دنباله آن تا (بوالودوك) در هلند نیز میرسد» .

« در مقابل این وضع دشمن چه اقدامی کرد و چه چیزی را پیش بینی نموده بود ؟

بمحور ارتش فرانسه که در پشت رود (موز) و در میان (سدان) و (نامور) قرار داشت حمله سختی کرد . . . محور ارتش فرانسه را شکست و در جبهه ما بوسعت ۶۰ میل راهی برای آلمان باز شد. »

اخبار این پیش آمد بزودی در پاریس نشر گردید و بسیاری از توانگران فرار را بر قرار ترجیح دادند . در هیئت دولت و در مقام فرماندهی کل نیز تغییراتی دست داد که چنان مینمود سیر جنك چندان رضایت بخش نیست .

در ۱۸ مه رینو وزارت دفاع ملی را از دالادیه گرفت . دالادیه وزیرخارجه شده و سپس بکلی از کار افتاد . ومارشال پتن نائب رئیس جمهور شد . روز بعد ژنرال ویگان که فرمانده کل نیروی فرانسه درخاور نزدیك بود ، بجای ژنرال گـملن فرمانده

کل نیروی متفقین گردید . تا آنموقع نیز آلمانها خطوط دفاعی رودخانه های « اواز » و « سامبر » را درهم شکسته بودند « لەکاتو » و « سان کوینتیس » را تصرف نموده و بعبارت دیگر در ظرف چهار روز آلمانها ۷۵ میل نزدیك تر آمده بودند و از میدان سمت شمال باختری را پیش گرفته و لشکرهای ارتش نهم فرانسه را ازنیروی اعزامی انگلیس که درشمال بود باشانزده لشگر از بهترین لشگرهای فرانسه را از هم جدا کرده بودند .

قسمت بزرگی از لشگرهای موتوریزه آلمان بقصد درهم شکستن نیروهای متفقین بسمت شمال دور زد . و در ۲۶ مه « بولون » و « کاله » را از فرانسه گرفتند با تسلیم شدن ارتش بلژیك نیروهای متفقین در شمال دچار ورطه سختی شدندوناچار بودند سخت بجنگندو از راه باریکی بسمت « دنکرك » عقب نشینی کنند .

در ایام این بحران فرانسویها یك خط دفاعی بر رود « سوم » و « این » تشکیل دادند که تقریباً از دریای مانش شروع میشد و از شهر های « آبویل » ، (امین) ، (پرون) و (هام) ، رو بسمت خاور جنوبی میگذشت . واز آنجا از رودهای (ایلیت) و (واز) در نزدیکی (نوفچاتل) و (ریتل) و (آتینی) عبور نموده و در سمت خاور بر (کانال) (آردن) ممتد گردید و بخط عمدهٔ ماژینو در (مونتمیدی) و (لونگوی) متصل میشد .

• در پایان ماه مه بدیدن یك لشگر موتوریزه فرانسوی که از یك لشگر آلمانی جلوگیری کرده بود به (این) در خاور (آتینی) رفتم فرمانده آن ژنرال (بوبون) بود که ذاتا آدمی خاطر جمع بود و بهمین جهت در چنین بحرانی اجازه داد خبرگزاران جنك لشگر او را دیدن کنند . با اینهمه این افسر ارشد چندان باوضاع نیکبین نبود . و هرگاه سانسور اجازه نشر اخبار امید بخشی که از یك فرمانده نیکبینی بدست آمده بود میداد بدیهی است که در روزنامه های دنیا تولید شبهه نموده ونتیجه معکوس داشت .

هنگامیکه فرانسه نیازمند بامریکا برای هواپیما بود و سرباز های موتوریزه و توپخانه لازم داشت که هرچه زودتر از انگلستان برسند لازم بود بگذازند مردم کشور های مختلف حقیقت اوضاع را بدانند .



ژنرال ویگان در دفتر کار خود هنگام صدور دستورهای لازم

من پس از ملاقات ژنرال « بویسون » در طی مقاله که بلندن فرستادم نوشتم با اینکه ژنرال « بویسون » قسمت کوچکی از خط دفاعی را بررود «این» در دست دارد، ولی بررود « سوم » در باختر اوضاع چندان رضایتبخش نیست .

لشکر «زرهدار» که نیروی فرانسه در کرانه رود « این » از پیشرفت آن جلو گیری کرده بود، میخواست از نقاط ضعف خطوط دفاعی پیشروی کند و چون ازپیشرفت آن جلو گیری شد بسمت باختر و رو به«سوم» شتافت ولی گزارشهای عمومی من در این باب سانسور شد و در نتیجه تمام روزنامه های عصرلندن مضمون اخباری را که داده بودم بطوری نشر داده بودند که گوئی تانکهای فرانسه بهتر از تانکهای آلمان بوده واوضاع جنگ راکاملا رضایت بخش جلوه داده بودند .

خبری که دراول ژوئن در روزنامه تایمز منتشر گردید بدین مضمون بود

« خبرگزار ویژه رویتر از لشکر موتوریزه فرانسوی که از حمله سخت یکی از لشکرهای « پانزر » آلمان در جنگهائی که تانکها در آن زودو خورد میکردند و درسمت جنوب سدان از پیشرفت آلمان جلو گیری کرده بود دیدن نموده وی نقل میکند که افسران و سربازان نزدیك تانکهای خود و در زمینهای پوشیده در اثر جنگ سختی که دو هفته امتداد داشت اینك استراحت کرده اند و خبر های وی حاکی است جنگ صورت نبردهای خندقی را بخود گرفته و در هرلحظه که باشد پس از یك حمله آلمان این هنگهای موتوریزه بکمك و یاری پیاده نظام خواهند شتافت .

« پس از چهارده روز یك لشکر « پانزر » را برگرداندیم ، و با اینکه کرارا از طرف آلمان ها حمله عمومی شده یگانه لشکر پیاده نظام ما از دولشکر پیاده نظام آلمانی جلو گیری کرد فرمانده لشکر اظهار داشته از وقتیکه باین نقطه رسیده ایم یك وجب از خاك خود را از دست نداده ایم .

« افسران و سربازانی که در این جنك شرکت کرده اند میگویند هنگامیکه ستونهای موتوریزه آلمان برای نخستین بار در اواسطه ماه مه از « آردین » گذشته بفرمانده لشکر امر شد که ارتش موتوریزه خود را برای جلو گیری از پیشرفت آنها بسمت جنوب باختر سوق نماید همینکه لشکریان آلمان با تانکهای سنگین که

تانکهای سبکتری آنهارا بدرقه میکرد فرارسیدند با کمك پیاده نظام و نیروی‌هوائی که پشتیبانی از پیاده نظام مینمود ، روبرو شدند و پیکار سختی در گرفت .

« فرمانده لشکر اظهار میداشت این یك نوع جنك تازه ای است که با تانك صورت میگیرد و مانند نبرد های نیروی دریائی با نیروی هوائی میباشد تانکهای ما با تانکهای آلمانی روبرو شده و سعی داشتند بجناح آنها حمله کنند و از مسافت کمی خمپاره های خود را بر آنها میانداختند .

این پیکار درظرف‌چند دقیقه بپایان رسید تانکها ازیك چنین مسافت‌نزدیکی تاب مقاومت خمپاره را نداشتند . بنابراین عقب نشینی کردند .

« یك سروان جوانی فرزند یك سرلشکر معروف که دوازده تانك دشمن رادر ظرف دوازده دقیقه خراب کرده بود اظهار میداشت .

« همینکه شنیدم آلمانها بقصد حمله حرکت کرده اند ، با تانکهای سنگین خود برای همکاری با آنها شتافتیم ، من از دیگران جدا افتادم و یکباره همینکه بفراز تپه رسیدم دیدم در راه دوازده تانك دشمن روبه تپه در حرکتند . وضع زمین مانع از مانور جنگی آنها بود بنا بر این یك راست بر آنها تاختیم و در این پیکار پیروز گشتیم .

• حقیقت قضیه این بود که من از فرمانده لشکر پرسیده بودم اگر آلمانها بر-رود «سوم» و «این» پیشرفت کنند خط تازه ویگان کدام خواهد بود . فرمانده لشکر جواب این سئوال را نداد .

زیرا نمیخواست منکر چیز های محتمل الوقوع بشود و همینقدر گفت : این جنگ جنگ ماشینی است ما تنها باماشین میتوانیم دشمن را شکست بدهیم ، وگرنه سربازان ما نیزمانند سربازان آلمانی شجاعند ولی فقط نیروی ماشین جنك‌راخواهد برد » این گفته را فقط نیروی ماشین جنك را خواهد برد » لازم بود بهمه بگویند ستاد ارتش فرانسه میباستی بیست سال پیش اینرا بداند :

ولی توجهی بدین موضوع نشد مگر پس از شکست بر رود « موز » با اینهمه لازم بود که بهمه دنیا بفهمانند که اگر نیروی موتوریزه نداشته باشیم شکست خواهیم‌خورد



یك منظره از پیشروی واحدهای پیاده در پناه ارابه های جنگی و نیروی هوائی

« اگر بوسیلهٔ روزنامه ها و بی سیم این حقیقت را نشر میدادند ، و حتی هنگامیکه بر رود « سوم » و « این » موضع را گرفته بودند در اینخصوص شروع بتبلغیات جدی میکردند ، باز هم هنوز خیلی دیر نشده بود .

همه میدانستند که فرانسویها باندازهٔ کافی هواپیما و تانك ندارند و نیروی اعزامی انگلیس تازه میخواست در دنکرك پیاده شود و تاوقتیکه انگلستان میخواست سرباز و اتومبیل های بیشتری بکمك فرانسه بفرستد مدتی وقت لازم داشت در این صورت تکلیف چه بود ؟

سرلشکر بویسون از اوضاع بخوبی باخبر بود ، و نهایت کوشش خود را برای پیشرفت نظریه خود بکار میبرد وچون ذاتا استعداد فرماندهی داشت از اینجهت مانند هر فرمانده خوبی باوضاع نیك بین بود .

این سرلشکر فرمانده یکی از بهترین واحد های ارتش فرانسه که «شاسور» باشد بود و از آنجا اورا بفرماندهی یك لشکر موتوریزه منتقل کردند . ولی باوجود این لشکر سابق اوهمچنان تحت فرمانش بود وهمین لشکر بود که درجلو دو لشکر پیاده نظام آلمانی ایستادگی کرد .

سرلشکر گفت : « شبهـی پی در پی آلمانها بخطوط دفاعی ما در سراسر رود « این » رخنه کرده حمله میکنند . ولی من بلشکر « شاسور » تحت فرماندهی خود دستور داده ام پایداری کنند و سوگند یاد کرد که این لشگر خوب ایستادگی میکند. و میگفت ـ « صبحگاهان با چند تانك حمله متقابل نموده آلمانها را عقب مینشانیم ، سربازان من هنوز پا برجا و در مراکز خود هستند .

« پیاده‌نظام آلمان کرارا حمله کرده ، دچار تلفات شده است ، ولی این حملات متقابل چندان ارزشی ندارد که در باره آن چیزی نوشته شود ، لشکر موتوریزه که ما بآن روبرو شدیم ، بسیار نیرومند بود . زیرا از واحد های خوب آلمانی تشکیل شده خیلی خوب جنگیدند .

« ما با این لشگر با موفقیت جنگیدیم ، اینها روش تازهٔ را در جنك بکار می‌برند که آن عبارت از بکار بردن تانك است و نه تنها برای کمك پیاده نظام آنها رابکار

میبرند بلکه از آنها دسته هائی تشکیل میدهند و پیشا پیش ارتش حرکت کرده و تا قلب‌سپاه دشمن هر اندازه که عمیق تر ممکن باشد پیشروی میکنند .

« تانکهای بزرك آلمانی بسنگینی تانك های فرانسه است و هر یك از آنها سی تن وزن دارد . ولی آلمانها پوشش را فدای سرعت نموده اند .

یعنی تانکهائی بکار میبرند گرچه زره آن چندان ضخیم نیست ولی سرعت آن زیاد است بنا بر این وقتی یکی از تانکهای آن را بدام میانداختیم گلوله توپهای ما از زره آن عبور کرده بزودی آنرا از کار میانداخت . و بهمین وسیله بود که سروان « پیلوت » توانست دوازده تانك را از کار بیاندازد .

« باری براثر خرابی تانکهای آلمان بود که دشمن از هجوم بر " ریمس " و "پاریس " صرفنظر کرد .

سرلشکر دو باره دنبالهٔ سخن را گرفت و گفت : " در جنك از چیز های فوق العاده این است که روزی چندین پیك ازراه میرسند ودر بارهٔ پیشرفت آلمانها داستان های شگرفی برای ما نقل میکنند .

مثلا اگر پاسبانان ببینند يك‌نفر آلمانی‌نزديك‌میايد تصورمیکنند يك گروهان کامل‌دنبال اودرحرکت‌است . من پیوسته‌این‌اشتباه را بآنها گوشزد میکنم وغالبا می-بینند که اشتباه کرده اند . نباید حکایاتی را که از میدان‌جنگ نقل می‌شود باور کرد.

« گاه اوقات در فکر میشدم که آیا فرماندهان دیگر فرانسوی نیز باگزارش هائیکه در میدان جنگ بآنها میدهند چه احوالی دارند زیرا من میدانستم که بعضی از آنها در اثر بمباران خطوط ارتباطی از قسمت عمدهٔ سربازان خود منفصل شده و ارتباط بالشکر های دیگر را از دست داده اند .

سرلشکر بویسون بسخن ادامه داده گفت : فرانسویها باین نوع جنگ تازه موتوریزه رفته رفته عادت میکنید حمله های هوائی آلمان بویژه در موقع پیشرفت بر « موز » آنهارا غافلگیر کرد .

و حتی لشکریان من نیز هنگامیکه بمب افکنهای آلمانی پدید گردیدند . در ابتدا سراسیمه شدند . زیرا بمب افکنها نخست درهوا دور زده و سپس یکی ازآنها



درزیر آتش شدید توپخانه فرانسه سربازهای استحکامات آلمان موفق شدند درمدت بسیار کمی دو پل روی رود خانه (اسن) باقایق های (کائوچوکی) بسته و مهمات و لوازم رزم را بآنطرف رود خانه انتقال دهند

یا بلندی چند پا برفراز سر سربازها پائین آمده و بمبهای خود را فرو میریزد وسپس اوج گرفته به بخش خود که درپروازند ملحق میگردد و همینطور غالباً هواپیما ها تا مدت نیم ساعت این روش را ادامه میدهند . حتی هنگامیکه بمب های خود را تمام میکنند پی درپی برای تولید هراس تا نزدیك سربازان پرواز میکنند .

« ولی نظر باینکه این ترتیب برای آنها گران تمام شد رفته رفته از آن صرفنظر نموده اند . سربازان « شاسور » من با تفنگهای خودکار بیست هواپیما را در این ده روز اخیر فرود آوردند زیراسربازان همینکه دانستندپایداری امکان پذیراست بی آنکه اهمیتی بباران مسلسل هواپیما یا بمبهای آن بدهند ، آغاز شلیك نموده و هواپیماهای دشمن را یکی پس از دیگری فرودآوردند :

از سرلشکر بویسون پرسیدم : چگونه از سرباز های موتوریزه با سرعتی که پیش میآیند جلوگیری شده و چرا قطع ستون های لشکر آنان میسر نگردید ؟

خلاصه پاسخ سرلشکر از این قرار بود .

« ستونهای لشگری دشمن کراراً قطع شد . ولی از الحاق عده زیادی سربازان بستونهای مذکور جلوگیری نمیکرد ، همان تانکها و اتومبیلهای زره پوش که‌ساعتی ۲۰ میل سرعت سیر داشتند پیش از آنکه ازکار بیافتند خرابکاری‌های خود را کرده بودند بنابراین مسئله عمدهٔ جلوگیری از پیشرفت همه لشکر بود .

« در سال ۱۹۱۷ متفقین دچار همین قضیه شدند دیدند که درمیدان جنگ جلوگیری از یك لشگر پس از دیگری فائدهٔ ندارد بنا بر این مسئله تاسیس یك خط دفاعی در پشت میدان بمیان آمد و یك خط دفاعی بر رود « مارن » درست شد و دیده وران مشغول جنگ شدند .

برای تشکیل این خط و آوردن سرباز و توپ و فشنگ و خوار وبار و کندن خندق و ایجاد مراکز دفاعی ، دست کم هشت روز وقت لازم بود »

« درسال ۱۹۱۷ آلمانها نیروی‌موتوریزه کم داشتند و از اینجهت سرعت‌سیر آنهاتقریباًازسرعت‌سیرپیاده نظام بیشترنبود ، درظرف یك‌روزاز ۵ میل تا ۱۰ میل‌راه‌را میپیمودندولی‌دراین‌جنگ سربازان‌موتوریزه‌آلمانها روزی تقریباً ۱۸ میل‌طی‌مسافت میکردندوجنگهای سخت‌خطوط‌پشت‌جبهه‌نمیگذاشت که‌ازآن اندازه‌بیشترسیر کنند.

مسافت میان پاریس و سدان ۱۲۰ میل است و از روی سرعت ۱۸ میل در روز، در ظرف یك هفته این مسافت طی شد، همچنین شهر « والنسین » که نزدیك بمرز فرانسه و بلژیك واقع است، فقط ۹۰ میل دور میباشد و تا بولون پنج روز راه است و همچنین مسافت میان « والنسین » تا «امدن» بررود « سوم » فقط ۷۰ میل یا چهار روز راه است،

خوشبختانه آلمان ها ناچار بودند از چهار رود خانه « موز »، « اواز »، « سامبر » و « آنکر »، عبور کنند. بنابر این جنگ عبارت از نبرد رودخانه ها بود.

« زیرا در کشور های غیر کوهستانی برای تانکها دشوار ترین موانع رود - خانه است.

« خطوط دفاعی در مقابل حمله های موتوریزه باید قویتر و عمیقتر باشد، تا در مقابل هجوم پیاده‌نظام، وازاینجهت ایجاد آن خطوط بیشتر وقت و دقت لازم دارد ولی متفقین آنقدر مجال نکردند که نخست بر رود « اواز » و سپس بر رود «سوم» دست و پای خود را جمع کنند.

بعلاوه در این جنگ متفقین میبایستی سرباز وتوپ وخوار بار زود تر ازمدتی که در جنگ گذشته لازم بود برسانند اما فراریان و مهاجرین راهها و خطوط آهن را اشغال میکردند و بمباران پی در پی نیز خطوط مذکور را خراب میکرد.

« تمام زحمات ما بواسطه نداشتن هواپیما و تانك است. »

در سراسر جبهه جنك نیز همین حرف را میشنیدیم سپس سر لشکر رو بخبر گزار امریکائی کرد و گفت:

بامریکا لازمست بگوئید که ماهرچه بیشتر ممکن است هوا پیما لازم داریم و باید سلاح و ذخیره کامل بما برسد.

آلمانها در ریثل‌روبسمت باختر حمله های سختی نموده بودند، در همان نقطه من بدیدن یك لشکر پیاده نظام درزیر فرماندهی سرلشکر «دلاتر » رفته بودم، این سر لشکر نیز آدم توانا و نیك نفسی بود.

سرلشکر دلاتر از باز ماندگان هنگهای مختلف فرانسه که پس از شکست بر

«موز» عقب نشینی میکردند ، هنگی را تشکیل داده بود تا از پیشر فت آلمان بسمت « ریتل» جلوگیری کنند و همین هنك بود که پل رود « این » را خراب کرد و خطوط دفاعی برای خود ایجاد کرد وهمین گروه سربازان بودند که مدت هفت روز میدانی را که میان (شاتو پورسن) و (ریتل) در شمال (این) واقع بود نگاهداری کرده وسپس در خود شهر جنگ را ادامه‌دادندواین جنگ به «جنگ گورستانها» معروف شدزیرادر شمال شهر یك گورستان آلمانی و یك گورستان فرانسوی بود که گشتگان جنگ گذشته در آن مدفون بودند .

ایستادگی دلیرانه سرلشکران « بویسون » و « دلاتر » برنامه جنگی آلمان را بهم زد ، از دستگیری یك پاسبان آلمانی که مأمور اداره وسائط حمل و نقل بود معلوم شد که تنظیم آن برنامه چقدر دقیق بوده است .

برای تسریع در باز کردن راه بجهت عبور لشکرهای موتوریزه آلمان اینگونه پاسبانان پیشا پیش بهمه شهر های بزرگ اعزام شدند . نزد بعضی از بندیان جنك که از آنجمله یك سرهنك بود مدارکی پیدا شد که نشان میداد هدف آلمانها شهر « ریمس » بوده است و پس از جلوگیری از آنها بر رود « این » آلمانها نقشه خود را تغییر داده و بسمت باختر پیشروی کردند .

از سایر فرماندهان در همه جا بر علیه دلاتر شکایاتی میشد که چرا « دلاتر » سربازان آنها را گرفته‌بود . آن‌فرماندهان فراموش کردند که « دلاتر » آن‌سربازان را موقعی گرفت که بی فرمانده مانده و برای خودشان در جستجوی فرماندهی‌بودند همین ابتکار دلاتر سبب شد که این سربازان از دشمن جلوگیری کنند .

سرلشکر گفت : « یکبار سه ارابه جنگی فرانسوی دیدم که بواسطه جزئی خرابی از واحد های خود جدا شده بودند سر دسته آنها راضی شد بهمراهی من بجنگد و خوب‌هم از عهده بر آمدند و راستی اگر این تانکها نبودند نمی تـوانستیم ایستادگی کنیم .

« شجاعت و دلیری افراد این سه تانك زود در آن منطقه منتشر شد و طولی نکشید ، تانك های دیگر به آنها ملحق شدند و رویهمرفته دارای چهارده تـانك

شدیم ! ».

دریغ که مانند سرلشکر « دلاتر » در ارتش فرانسه نایاب بود . لشکر خودش نیز دورتر در سمت خاور رود « این » در میدانی که ۲۰ میل امتداد داشت پایداری میکرد. و این میدان برای یک عدهٔ دوازده هزار نفری بسیار وسیع بود .

سرلشکر گفت که تلفات پیاده نظام آلمان در این قسمت رود « این » زیاد بود آلمان ها از روی حماسه و با کمال تهور حمله میکردند . گاهی گروهی از آنها بگمان اینکه تهور آنان برای ایجاد بیم و هراس کافی است شلیک نمیکردند . سرلشکر « دلاتر » گمان میکرد که از این وضع میتواند بخوبی استفاده کند .

در نخستین حمله فرانسویها ۲۵۰۰ خمپاره در مدت ده دقیقه بر آلمانها انداخته و خون ریزی سختی راه انداختند . در این زد و خورد سخت عملیات دلیرانهٔ زیادی دست داد از آنجمله داستان کشتزار ستوان « جهین » بود .

ستوان « جهین » افسر جوانی بود که دوره دانشگاه « سن سیر » را دیده بود. ستوان مزبور و دو دسته از سربازهای او داستان خود را برای ما چنین نقل کردند :

دستهٔ ستوان « جهین که عبارت از بیست و پنج نفر بود کشتزاری را در شمال رود « این » از ساعت دو بعد از نیمه شب تا ساعت دو بعد از ظهر در مقابل ۲۰۰ آلمانی که آنها را محاصره کرده بودند ، پایداری کردند .

دو دستهٔ دیگر در ساختمان‌های روستائی بودند . یکی از این دو دسته دراثر حریق انبار ناچار بتسلیم شدند ، و دسته دیگر موفق بعقب نشینی شد . ولی ستوان جهین خودش دوازده ساعت ایستادگی کرد و سر انجام دشمن را از پیرامون آن کشتزار دور کرد .

آلمان ها پیوسته باین مزرعه حمله میکردند و باشتاب میخواستند ببالای اشکوب دوم عمارت بروند .

آلمانها یك توپ خندقی باچندین مسلسل باخودداشتند که برتمام عمارت مسلط بود . و بواسطه نزدیکی مسافت سربازان ستوان « جهین » فرمانهائی که بسربازان آلمانی داده میشد میشنیدند .



ژنرال هوتزینگر



ژنرال نگس



ژنرال ژرژ

حریقی که در بنای مزبور رخ میداد بیدرنك آن را خاموش میکردند .

فرانسوی ها با تفنك و مسلسل و با کمك آتشبار توپخانه خود آلمان هارا در جای خود نگاه داشتند ، همینکه به سربازان فرانسوی مدد رسید ، آلمانها عقب ـ نشینی کردند .

بنا براین با داشتن چنین فرماندهان و چنان سربازان جهت نداشت که فرانسوی ها نتوانند از آلمانها جلو گیری کنند حتی با نداشتن هوا پیما و تانك .

سراسر این جبهه که یکصد و بیست میل امتداد داشت . از لب دریا تامونتمیدی پی درپی حمله میشد . در همه جا آلمانها با مقاومت فرانسویها برخورده تلفات میدادند بویژه در منطقه مونتمیدی که میخواستند از خط ماژینو در گذرند ولی فرانسوی ها پس از شکست بر رود « موز » همینکه میخواستند بخود بیایند و دست و پای خود را جمع کنند ، اخبار تسلیم شدن ارتش بلژیك بفرمان پادشاه « لئوپولد » بگوش آنها رسید و این واقعه برای آنها بمنزله یك صاعقه بود .

بنا بگفته « رینو » در رادیو ساعت ۸،۳۰ صبح « ۲۸ » مه گزارش تسلیم ارتش بلژیك را ارتش و ملت فرانسه با منتهای وحشت و نگرانی تلقی کردند . یك بار دیگر فریاد « مارا از دست دادند » بلند شد و پس از شکست « موز » همین فریاد کرارا بلند شده بود »

گفته رینو در هزارها خانه و قهوه خانه در سراسر فرانسه شنیده شد . اتفاقا در همان موقع که رینو میخواست در رادیو نطق کند من وارد یکی از کافه ها شدم . نخستین عبارات رینو این بود . لازم است ملت فرانسه را از پیش آمد مهمی آگاه کنم .

این عبارت من و صاحب کافه و خانمش و خانم دیگری را که در آنجا بود ، بیحس وحرکت کرد .

رینو دنبالهٔ سخن خود گفت : « فرانسه دیگر نمیتواند بکمك ارتش بلژیك اعتماد کند » .

از این حرف آن دوخانم یکه خوردند . رینوسپس گفت . ارتش فرانسه و ارتش انگلیس اکنون تنها درشمال با دشمن میجنگند . میدانید پس از شکست در جبههٔ

ما در ۱٤ مه ، چه وضعیتی پیش آمد کرد ارتش آلمان خودرا بقلب سپاه ما زد و آن را دو بخش کرد که یکی در شمال ماند و دیگری درجنوب درجنوب لشکرهای فرانسه هستند که از یك جبهه تازه نگهداری میکنند و این جبهه دنباله رود های « سوم » و « ابن » را میگیرد و بخط ماژینو که دست نخورده است متصل میشود .

« درشمال گروهی از سه ارتش متفقین هست - ارتش بلژیك ، نیروی اعزامی انگلیس و گروهی ازلشکریان فرانسه که درمیان آنها خیلی ازعزیزان ما هستند - باین گروه که زیر فرمان سرلشکر « بلانشار » میباشد خواربار از راه دنکرك میرسد . ارتش های فرانسه و انگلیس در جنوب و درباختر و ارتش بلژیك در شمال از این بندر دفاع میکردند .

« ارتش بلژیك هنگامی که جنك با علی درجه رسیده بود بی قید و شرط و بی اطلاع همقطاران مسلح انگلیسی و فرانسوی خود یکباره و به موجب فرمان پادشاه خود تسلیم شد ، وبرای لشکرهای آلمان راه « دنکرك » را باز گذاشت . »

نطق رینو اینجا که رسید صدای گریهٔ آن دو زن بلند شد .

« هیجده روز پیش پادشاه بلژیك از ما یاری طلبید و بنا بنقشهٔ که ستادارتش متفقین در ماه دسامبر گذشته کشیده بود ، ما تقاضای او را اجابت کردیم سپس در بحبوحه جنك پادشاه بلژیك که تا ۱۰ مه همیشه نشان میداد که بهمان اندازهٔ که بگفتار آلمانها اهمیت میدهد بگفتار متفقین نیز اهمیت میدهد بدون اینکه به سرلشکر « بلانشار » اطلاعی بدهد اسلحه خود را بزمین انداخت . »

« حقیقی است که در تاریخ نظیر ندارد .

« حکومت بلژیك بمن گفته است این تسلیم بر خلاف احساسات مشترك وزیران مسئول میباشدودولت بلژیك تصمیم گرفته است تمام نیروهای بلژیك را که دراختیار دارد برای منظور مشترك بکار ببرد . ظاهراً حکومت بلژیك برای همراهی بحکومت فرانسه میخواهد ارتش تازه تشکیل دهد .

« ما در فکر سربازان خودمان هستیم . این سربازان میتوانند بگویند که شرافت آنها لکه دار نشده است . سربازان ما هر روزه در جبهه جنك کارهای شایان تمجید

میکنند. در اینمدت ۱۸ روز جنك هزارها نمونه از دلاوری خود نشان داده اند. ژنرال های بزرك فرانسه، که هنوز جای اسلاف خود را نگرفته اند، پیرامون آنهارا هالهٔ از مجد افتخار احاطه نموده است. فرماندهان و سربازان ما گروهی را تشکیل میدهند که کشور ما به آنها اطمینان کامل دارد و فردا، گیتی را ازدلیری خود دچار شگفتی مینمایند.

«میدانستیم روزهای تاریکی خواهد آمد و این همان روز هاست.»

«فرانسه‌صدبار دست دشمن‌افتاده ولی هیچوقت شکست نخورده‌است. بگذارید ملت دلیر ما در شمال این نکته را بداند. در میان‌فشاراین محنتها روح تازه‌فرانسه بر انگیخته خواهد شد، فرانسه که ازهربار بزرگتر خواهد بود.

«برخط تازهٔ که فرمانده بزرك ما «ویگان» با موافقت کامل «مارشال پتن» بر رود «سوم» و بر«این» ایجاد کرده‌است، ایستادگی‌خواهیم کرد، و چون‌ایستادگی خواهیم کردپیروز خواهیم شد.

بخش دهم - با نیروی هوائی فرانسه

سربازان و ملت فرانسه همیشه فریاد میزدند «هواپیماهای ما کجا هستند؟» براستی‌برای فرانسوی‌ها خیلی نا گوار بودکه هواپیماهای آلمانی آزادانه درآسمان سرزمین آنها پرواز کنندو گوئی آسمان فرانسه را از آن‌خودمیپنداشتند ودرمقابل هرده هواپیمای آلمانی یك هواپیمای فرانسوی وجود داشت و دراینصورت دور نبود که روحیه فرانسویها خراب نشود.

هواپیماهای آلمانی بدون هیچ مانع خطوط ارتباطی پشت جبهه را بمباران میکردند. حتی هنگهای ارتش فرانسه را پیش از آنکه بخط مقدم جنك برسند، متلاشی نمودند.

فرماندهی نیروی هوائی فرانسه میخواست همهٔ دنیا، و بویژه امریکا بدانند که‌وضع فرانسه تاچه اندازه سخت ودشوار است. «دراواخرماه مه فرمانده کل‌نیروی هوائی سمت شمال و دو فرمانده هوائی دیگر، خبرگزاری جنك را در «شانتیلی»

پذیر فتند . هریك از فرماند هان در بارهٔ عملیـات نیروی هوائی فرانسه سخن رانی خوبی کرد .

همه تفاوت بزرگ میان هواپیما های آلمان و فرانسه را ، که یك برده بود ، نشان دادند ، و من هروقت این نکته‌را بویژه در نوشته های خودخاطرنشان میکردم ، اداره نگارش آن را سانسور میکرد .

افراد نیروی هوائی فرانسه غالباً خیلی خوب‌بودند ، ولی سرعت سیر هواپیما های فرانسه از هواپیما های آلمان خیلی کمتر بود . هواپیما های شکاری فرانسه « موران » درمقابل هواپیماهای «مسراشمیت» آلمانی چندان کاری از پیش‌نمیبردند فقط در اواخر کاربود که هواپیماهای امریکائی بکمك رسید .

هر ارتشی برای نگاهبانی سربازان خود دسته هواپیما های جنگی خود را داشت ، ولی نه بقدر کافی بویژه پس‌از بمبارانی که آلمان ها در ۱۰ مه‌کردند ، شماره آن هواپیماها کمترشد .

همان روزیکه آلمانها واردهلند و بلژیك ولوکزامبورك شدند ، برای‌نخستین بار برخاك فرانسه بمب فروریختند . آلمان ها جای هر فرودگاه فرانسوی را بخوبی میدانستند و در بامداد ۱۰ مه براغلب آن حمله کردند .

درآن موقع من در شهر « نانسی » بودم و پس‌از آنکه من درفرودگاه «تول» که نزدیك نانسی بودآمدم‌آلمان‌هادست کم‌ده هواپیماراخراب کردند، ونظیراینگونه تلفات درهمه فرودگاههای فرانسه دست داد . و هنگامیکه هواپیماهای شکاری وبمب افکن بویژه لازم بود که نهایت کوشش خود را بکارببرند این بمباران هوائی آلمانها وضع هواپیمائی فرانسه را مختل کرد .

یکی از افسران فرودگاه در « شارتر » ازسختی‌هائی که بدان دچار شده بودند چنین میگفت

هربار که بسمت یك زمین تازه برای تأسیس فرودگاه میرویم ، هردو روز یا سه‌روز یك مرتبه گماشتگان فرودگاه زمینی با راه‌آهن ویا با اتومبیل های باری‌باید بدنبال ما بیایند در اثر بمباران سخت از خطوط ارتباطی راه آهن کاسته شد و درراه



ژنرال (ویمان) فرمانده نیروی هوائی فرانسه

نیز بواسطه کثرت فراریان هر کسی نــا گزیر بتوقف میشود و سر انجام وقتی که گماشتکان میرسند می بینند که ما ازجای‌خود کوچ کرده و به سرزمین تازهٔدیگری رفته ایم .

خلبانان ما که در اثر پرواز های ممتدخسته و کوفته شده اند ناچارند که تمام کار بمب برداری و تجدید سوخت و توجه از هوا پیمارا خود بعهده بگیرند ما وقتی که بمبهارا از صندوق بیرون می‌آوریم گاهی برای‌حمل‌آنها بهوا پیماها افزاردرستی نداریم بنا بر این با اینوضع هیچکس نمیتواند پی در پی دشمن را بمباران کند .

بعلاوه خیلی از خلبانان ما که ناچار میشدند با چتر فرود آیند در نقاط تهی از نفوس فرود می آمدند زیرا مردم تمام آن نقاط را خالی کرده بودند و در نتیجه چندین روز طول میکشید تا خلبانان دو باره بمراکز خود برگردند .

از جمله خودم با خلبانان خود پس از ریختن بمب بر «مونت گورنه» مجبور شدیم با چتر فرود آئیم با اینکه همه بسلامت در یك کشتزاری فرود آمدیم‌ولی‌غیر از گاو ها که در کمال آرامی علف میخوردند . اثری از انسان ندیدیم ! چندین‌ساعت راه رفتیم و از دهکده ها گذشتیم و یك نفر را ندیدیم که بما راهنمائی کند و یا آنکه حتی دو چرخه بما بعاریت بدهد .

سر انجام بدهکدهٔ رسیدیم که در آن یك پیر مردی رایافتیم این‌پیرمرد تصمیم گرفته بود در دهکده خود بماند ولو اینکه آلمانیها نیایند .

هیچوقت‌برایم اتفاق‌نیفتاده که از دیدن کسی‌مانند دیدن این پیرمردخوشحال شده باشم پیر مرد برای بدست آوردن دو چرخه مارا بجائی راهنمائی کرد و آنگاه با دو چرخه توانستم بمراکز خود برگردیم .

در آن ایام در اواخر ماه مه وقتی که خبر گزاران را از رفتن بمیدان جنك باز میداشتند برای‌بدست آوردن اطلاعات یکی‌از بهترین وسائل‌دسته های‌هواپیمائی بود در میان‌این گروه با یك افسر هوا پیمائی فرانسوی‌دوست شدم این افسرسرهنك «فرانسوا» نام فرمانده دسته بمب افکنهای شبانه در «نانگیس» در خاور پاریس بودو شخص نیك نهادی بود .

سرهنگ اجازه داد نقشه های او را که هر عصر وضع خطوط دشمن را نشان میداد ببینم .

این نقشه‌ها خیلی بزرگ و مفصل بود چنانکه سراسر دیوار یکی از اطاقهای آنجا را میپوشانید و از این نقشه ها بخوبی ممکن بود جریان جنگ را دانست .

هر روز عصر بر خط تازه آلمان در نقشه ها علامت میگذاشتند و علامت خط سابق را که قدری عقبتر بود، پاك میکردند .

در حدود ساعت ٦ عصر برای عملیات شبانه دستور میرسید این فرمانها غالبا مختصر و از موضوع اصلی خارج نمیشد، تنها هدف و سیر و شمارهٔ بمب و وزن آن را معین میکرد، و همچنان نقطی را که دیده بان لازم بود در نظر بگیرد، معین می کرد .

هنگامیکه من و سرهنگ نقشه را مطالعه مینمودیم و خلبانان خود را برای رفتن آماده میکردند، پیش خود فکر کردم اگر منهم همان شب بروم و برخطوط دشمن بمب فروریزم چه زمینه خوبی برای نوشتن بدست خواهم آورد، ولی برای حصول این مقصود چندان امیدواری نداشتم، زیرا فرمان های اکیدی صادر شده بود که هیچ خبرگزاری نباید درهواپیمای جنگی پرواز کند، بنابراین هیچ خبرگزاری موفق به چنین کاری نشده بود، و اگر فرضا هم یکی از آنها چنین پروازی میکرد یقین بود که دوباره تکرار نمیشود، از اینجهت داستان پرواز یك خبرگزار شنیدنی خواهد بود .

باری از سرهنگ پرسیدم :

« اجازه میدهید امشب پرواز کنم ؟

گفت . مانعی ندارد، آیا راستی تصمیم گرفته ای پرواز کنی ؟

گفتم : البته

من خیلی خوشحال شدم، زیرا یگانه خبرگزاری میبودم که در هواپیمای بمب افکن و بقصد جنگ سوار شده باشد .

همقطار امریکائی من « تیلر هنری » نماینده اتحادیه چابخانه ها خیلی مایل

بود بامن بیاید، ولی دید اگر بیاید و بر آلمان ها بمب فروریزد شاید میان امریکا و و آلمان سوء تفاهمی دست دهد البته حق هم داشت.

بیچاره هنری تمام وقت‌را افسرده خاطر بسر برد و نمیدانست آیا پیرو احساسات خود شده سوار هواپیمای بمب افکن بشود و یا آنکه وجدان ملی خود را مافوق احساسات قرار دهد برای تسلیت باو گفتم ممکن است پس از بازگشت از من کسب معلومات کند. دیدم از اینحرف من چندان خوشش نیامد و باندازهٔ افسرده و ملول گردید که میخواست هرطور باشد برای حصول مرام خود راه حلی پیدا کند گفتم بهترین راه حل این است که بگوید در یك هواپیمای اکتشافی پرواز کرده است و مشاهدات خود را بنویسد. هنری از این پیشنهاد خیلی خوشوقت شد. ولی بدبختانه سرهنگ راضی نمیشد هنری پرواز کند زیرا میترسید مبادا پروازاو اشکالاتی تولید کند. هردو باطاق غذا خوری افسران رفته و شام خوبی صرف کردیم. سرهنگ از « آران » آمده بود. درهمانجا خلبانان او هنگامی که در اواسط ماه مه آلمان ها بررود موز پیشرفت کرده بودند، پی درپی بمراکز گردآوری سربازان آلمانها بمب فروریخته بودند.

پدر سرهنگ که پیرمرد ۷۶ ساله بود برای سومین بار ورود آلمان ها را بخاك فرانسه دیده بود زیرا یکبار ورود آنها را در سال ۱۸۷۰ دیده بود. بار دوم در سال ۱۹۱٤ وبار سوم در ۱۹٤۰

پس‌ازآنکه آلمانها بر « نانسی » وسایر جاهای فرانسه بمب‌فروریختند سرهنگ نیز بریك شهر آلمانی بمب فرو ریخت و میگفت « نمیدانم چرا نگذاشتند قبلا اینکار را بکنم. زیرا نخست بمن گفتند که تنها فرودگاه بیرون شهر را بمباران کنم برگردم، ولی‌خودم نخواستم برگردم پیش ازآنکه شهررا بمباران کرده باشم! » سرهنگ نزد آلمان ها معروف شد و کراراً رادیوی آلمان از او انتقاد میکرد.

سرهنگ اهالی بلژیك را خوب می شناخت و میگفت بآنها چندان اطمینان ندارد، پیش‌ازجنگ جزو مأمورین ستاد هوائی فرانسه بود و برای انجام مأموریتی به بلژیك‌رفت ولی نتیجه نگرفت زیرا ستاد ارتش‌بلژیك حاضر نبود افسران فرانسوی

را از نقشه های خود مطلع سازد وحتی مایل نبود مواضع فرودگاههای خود را بگوید

در آنموقع که سرشام باسرهنگ صحبت میکردیم هنوز نمیدانستیم که پادشاه بلژیك به ارتش خود فرمان داده است که تسلیم شود.

سرهنگ که سابقاً یکی از کارمندان ستاد ارتش فرانسه بود، درباره عملیات ده سال گذشته سیاسیون فرانسه بد می گفت که چگونه نیاز فرانسه را بهواپیماهای بیشتری ملتفت نشدند.

از جمله حاضرین در اطاق شام «گاستون پاولویسکی» رئیس توانای دفتر «رینو» درموقعیکه اووزیر دارائی بود، اتفاقاً بانخست وزیروقت «دالادیه» اختلاف نظری پیدا کرد و درنتیجه دالادیه «پاولویسکی» را ناگزیر باستعفا کرد.

«پاولویسکی» درنظرداشت در ارتش چندین ماه خدمت کند وپس از آن با کسب بهترین سابقه خدمت نظامی که هنوز نصیب هیچ مأمور کشوری نشده بود، به پاریس برگردد و با کمك «رینو» که بمقام نخست وزیری رسیده بود دارای مقام رفیعی بشود.

نخستین مرحله‌نقشه پاولویسکی‌مقرون بموفقیت‌شد، زیرا نظربخدمات‌شایانی که درهواپیمائی بعنوان دیده‌بانی‌انجام داده بودبگرفتن‌نشان‌صلیب جنك«کروادوگر» مفتخر گردید.

ساعت نه بعضی از افسران که مامور بمب افکنی بودند از سر میز غذا بلند شدند ولی من و سایرین نشستیم و قدری هم نوشابه و کونیاك نوشیدیم و در اثر آن احساس حال خوشی درخود نموده واندکی خوشبین شدم

از زمان ورود آلمان ها بخاك فرانسه صدو بیست و پنج درصد از خلبانان تلف شده بودند از خلبانان جوان کراراً شنیدم که در اثر سوختن هواپیما ها ناچار خود را باچتر بزمین میانداختند و یکبار یکی از خلبانان نزدیك بود گیر بیفتد، زیرا خلبانی که پیش از او خود را انداخته بود بند چتر خود را خیلی زود باز کرد و از اینجهت بخود هواپیما گیر کرد ولی خوشبختانه ازارتفاع هزار قدم از زمین‌خلبان توانست‌لگدی بزند و خود را از هواپیما رها کند وبدینوسیله نجات یابد.

در هواپیما ها سوراخ های بزرگی باندازهٔ پیکر انسان دیده بودم که افراد «گروه یاری» آن را اصلاح میکردند.

با اینکه یك ساعت دیگر میبایستی پرواز کنیم این خلبانان جوان دلیرتر از آنوقتی بنظر میامدند که آن قضایا را نقل میکردند.

سرهنگ بمن گفت «خوب است یادداشتهای خود را همین جا بگذاری که اگر احیاناً گرفتار شدی دوچار زحمت نشوی» وپس ازلحظه ای تامل گفت «چون درلباس نظام هستی نباید بتو آسیب برسانند ولو اینکه دستگیر شوی»

«تیلر هنری» درآن سمت سرهنگ ایستاده بود وبازبان فرانسه آغشته بلهجهٔ امریکائی میخواست او را بپرواز خود قانع کند و تا موقعی که برای ما قهوه آوردند هنری موفق شد.

من و هنری بیدرنك بمرکز فرماندهی برگشتیم و درنیمه شب بالباس خلبانی وارد فرودگاه شدم.

دوستهٔ اول هواپیمایان برگشتند و گفتند با اینکه شب تاریك بود با کمال موفقیت برهدف های خود بمب ریختند.

من و سرهنگ فرانسوا میبایستی باهم برویم وهردو زیربال یکی از هواپیما ها نشسته ومراقب خلبانانی بودیم که بمب هارا بار میکردند.

برای داشتن هربمب صدپوندی از فرودگاه تاهواپیما دونفر لازم بود و چهارنفر دیگر درگودالی زیر هواپیما ها ایستاده و بمبها را که هریك چهار پا طول داشت در جاهای ویژه خود سوار میکردند در تمام وقت نور افکنها بهوا پیماهائی که برمی-گشتند علامت میداد. اتومبیل های بزرك باربری نیز از یك سمت فرودگاه بآن‌سمت دیگر رفته و مشغول تجدید سوخت هواپیماها بودند.

ساعت دوازده و بیست دقیقه از نیمهٔ شب گذشته همه چیز مهیا شده بود وچتر را بخودم بستم. بمن گفتند که اگر لازم شود باچتر خودم را پرت کنم بایدپیش از آنکه گیرهٔ چتر را که درسمت چپ بود باز کنم از یك تاده بشمارم.

تیلرهنری نیز حاضر شده بود وی با آن دسته هواپیمائی حرکت می کرد

که مامور بمباران فرودگاه کامبره شده بودند .

هواپیماهای سرهنگ مامور بودند یك چهار راه بزرگی را دربیرون «باپوم» بمباران کنند .

از هواپیما بالا رفتیم این هواپیما ازنوع « آمیو » وهفت سال ازعمرش میگذشت و بیشینه سرعت آن ساعتی ۱۲۵ میل بود . بمن گفتند چون این نوع هواپیما ها کهنه هستند ، نظر بکندی سرعت سیری که دارند نمی‌توان آنها را در روز بکار برد و تنها شبها میتوان از آنها استفاده کرد :

یکبار دیگر از حس صرفه جوئی فرانسوی ها خوشم آمد ولی بهواپیما های « آمیو » از نوع تازهٔ که آنها را شب ها برای اکتشافات مهم بکار میبردند ، با شوق و شعف نگاه میکردم در این هواپیمای کهنه برای همسفری مانند من جای خواب پیدا میشد من درجای دومین راننده نشستم و سه خلبان دیگر بالا آمدند هوا نورد و بمب انداز جلو من نشستند سرهنگ در جای راننده که بالای سر من قرار گرفته بود نشست مهندس بی‌سیم و مامور مسلسل بجاهای ویژه خود درپشت هواپیما رفتند .

راننده بمن گفت که چنانچه خواسته باشم ممکن است بند چتر مرا به گیره بالای سرم ببندد که اگر اتفاقی رخ دهد و بخواهم خود را پرت کنم چتر بخودی خود باز شود فکر خوبی بود ولی عملی نشد زیرا همانَدم سرهنگ باو فرمان حرکت داد وطولی نکشید که غرش ماشین های هواپیما بلند شد .

هیچ روشنی نمیدیدم مگر برق نورافکن و گاهی برق چراغ دستی هوانورد که بنقشه خودنگاه میکرد .

هواپیما کم کم بروی زمین براه افتاد و همینکه خط سیر خود را معین کرد بسرعت آن افزوده شد و سپس تدریجاً در هوا بلند شد و ببلندی پنج هزار پا رسید و درتاریکی شب راه خود را در پیش گرفت .

درهواپیما هیچ پیش آمدی رخ نداد و گوئی درلندن وسواریك اتوبوس بودیم بجز اینکه این هواپیما وسائل راحتی اتوبوس را نداشت .

زیرادرهواپیمامانندقورباغه‌چمباتمه زده‌بودم وچترنجات نیز بکمرم چسبیده‌بود!

دردوسمت هواپیما پنجره‌ای بود و از اینجهت بزودی توانستم خطوط سیمگون رود مارن را تشخیص دهم ولی از اینمدار ارتفاع تشخیص راهها وجاده ها وقتی میسر میشد که اتومبیلی از آن عبور میکرد ، و آنگاه راهها درنظر بخوبی مجسم میگردید

پس از یکساعت پرواز در سمت راست خود شهر « سنت کوینتین » و از آن دورتر در سمت شمال‌شهر « کامبره » را دیدم که در آتش می‌سوخت و درمهمانخانه ایستگاه همین شهر (کامبره) بود که چندی پیش اطاقی داشتم ولباس خودرا درآن آویخته بودم !

درسمت چپ شهر آمیه ن دچار حریق شده بود در افق برق آتش توپخانه ها دیده میشد گویا ابتدای هجوم متقابل بزرگی بود که فرانسوی ها در آن شب در نظر داشتند بنمایند .

طولی نکشید هوا نورد بسمت من آمد و فریاد زد که بر فراز خطوط دشمن می‌باشیم بقصد دیدن علائمی از توپهای ضد هوائی ، از هردو سمت پنجره های هوا-پیمازیر پای خودرا نگاه کردم ولی فضا بکلی تاریك بود و تنها یك خط روشن باریکی میدیدم و گویا از آن قطارهای اتومبیل بود .

مهندس بی‌سیم گفت که یك هواپیمای شکاری بدنبال ما می‌آمد و با مسلسل شلیك میکرد ، ولی از دستش نجات یافتیم - من تعجب کردم که چگونه با اینهمه سرعتی که میرفتیم هواپیمائی میتوانست بما برسد ، و تصور کردم شاید بمهندس بی-سیم یکنوع واهمه دست داده بود . با اینهمه فورا دست خودرا بسوی چترم بردم ودر فکر بودم که بنا شود از هوا پیما فرود آیم آیا هوشم سرجای خود خواهد ماند و آیا میتوانیم بموقع خود درست چتررا باز کنم یا نه . زیرا همان انتظار ده ثانیه‌ممکن است بیك انتظار ابدی منتهی شود !

در این اثناء هوا نورد گفت برای‌انداختن بمب خودرا آماده‌میکنم وسراسیمه شد . هردم چراغ خودرا بر نقشه روشن میکرد و با راننده بوسیله لوله کاؤ چوکی مخابره میکرد - بمبهای خودرا طوری قرار داده بود که بفاصله پنجاه متر از یکدیگر فرود آید. و تا آندم همه چیز آماده شده بود آنگاه هوا نورد دوباره بسوی من نگاه

و به سمت پائین اشاره کرده و چیزی در دست که بیك رولور که در منتهای یك‌لوله قرار گرفته باشد شبیه، بود.

هنگام فرو ریختن بمبها رسید و مقصود عمده از این پرواز نیز همین بود. ولی من نه چیزی می‌دیدم و نه صدائی می‌شنیدم. زیرا ازارتفاع پنجهزار پامن ملتفت هیچ چیز نمی‌شدم و صدای ترکیدن بمبی را نیز نشنیدم.

هوا نورد فریاد کنان گفت چهار راه را خوب آماج قرار دادم و بگمانم صدای انفجار بمبها را خوب شنیدی من باب‌ادب‌تصدیق بلاتصور کردم. زیرا با آنهمه‌محبتی که نسبت بمن کرده بودند شایسته نبود چیزی بگویم که دل آزرده شوند. در اینحم هواپیما چرخید. هوا نورد به سمت «کامبره» اشاره کرده و گفت آنچه را که می‌بینم توده های دودی است که از فرودگاه آنجا بلند می‌شود واین در اثر بمبهائی است که سایر دسته های هوا پیما بر آنجا فرو ریخته اند دوباره تصدیق بلاتصور کردم. اتفاقاً یك هفته پیش دشمن همان فرودگاه را بمباران کرده و هوا پیما های جنگی فرانسه بدنبال آنها رفته بودند.

از این پرواز بر من معلوم شد که برای مهارت یافتن در دیده بانی و رانندگی در تاریکی شب خیلی تمرین و ممارست لازم است.

دشمن‌برای فریب هوانوردان طرف چراغهائی دراطراف میدان‌ها می گذاشتند که هوا نوردان آن‌را شهر کوچکی پنداشته وراه خودرا ازدست بدهند، ولی‌خلبانانی که من با آنها بودم مواضع خود را باندازهٔ خوب می شناختند که فریب نمیخوردند، و هرگاه برای آنها تردیدی حاصل می‌شد مشعلی را با چتر می‌انداختند و بدینوسیله تمام فضای پیرامون خودرا روشن می کردند.

برای کشف حرکات دشمن از جمله فرمان هائی که بدیده بان صادر شده بود انداختن مشعل بوسیله چتر بود، زیرا دشمن در تاریکی‌شب سربازان خودرا ازجائی بجای دیگر بسرعت انتقال میدادند.

وقتی‌که بر گشتیم سرهنگ گفت این‌نخستین باربود که دشمن از تیراندازی بهوا پیماهای ما خودداری کرد و گمان می کرد که چون خبر آمادگی فرانسویهارا

برای حمله متقابل شنیده اند نمیخواهندبوسیله شلیك بسوی هواپیماها فرانسوی ها را بمحل توپخانه خودراهنمائی کنند .

پرواز ما قدری بیش از دوساعت طول کشید وقتیکه بمرکز فرماندهی بر-گشتیم ساعت دو و نیم‌پس ازنیمه شب بود ، در آندم خیلی میخواستم بدانم‌مشاهدات تیلر هنری همقطار امریکائی من بر فراز « کامبره» چه بوده .

ولی وقتی که پیاده شدم دیدم هنری در انتظار من میباشد و خیلی افسرده بنظرمیامد معلوم شدماشین‌هواپیمائی که هنری میخواست در آن پرواز کند ،عیبی پیدا کرده و برجا ماند .

کمی استراحت کردم وبامداد از خواب برخاستم و برای رفتن بمرکزهوائی دیگری که تقریباً پنجاه میل دور تر بود خود را مهیا کردم پس از رسیدن بدانجا و و صرف ناهار بدیدن فرودگاه هوائی رفتیم‌و با خلبانی که درپرواز بمب افکنهاشرکت کرده بودند صحبت میکردیم ترتیب بمب ریزی سقوطی را که قبلا آلمان ها زیادبکار میبردند . اما اکنون فرانسوبهابیشتر وآلمانها کمتر بکار میبردند . خلبانان میگفتند بمبهای سنگین‌را که از ارتفاع کم مثلا صد پا میانداختیم خیلی خرابکاری میکرد و هنگامیکه برجاده مستقیمی‌پشت‌سرسربازان‌انداخته میشد تأثیر بسیار داشت .

به هنری پیشنهاد کردم که اگر مایل باشد ممکن است اورا به « نانگیس» برگردانم و شاید از آنجا بتواند در همان شب پرواز کند با این که باران سختی می-بارید تصمیم گرفتیم به نانگیس برویم و ساعت ۸ شب به آنجا رسیدیم و موقع شام بود . وصول خود را خبر دادیم . هنری بیك سروان که دوست او بود بـرای پرواز تلفون کرد . سروان گفت که اگر ممکن شد او را با خودش خواهد برد . ولی تـا ساعت ۱۰ از شب خبری نیامد و هنری مأیوس شد .

طـولی نکشید سرهنك آمد و در کمال خوش روئی پرسید میل دارید امشب بیا ئید ؟

بیدرنك خود را آماده کردیم . این بار در پشت هوابیما و نزدیك یك مسلسل نشستم . ولی پیش خود گمان نمیکردم که اگر هواپیمائی ما را دنبال کنندبتوانم

با مسلسل خوددرست بهدف شلیك کنم ترتیب بکاربردن مسلسل را مفصلا بمن آموختند چنانکه نزدخود خیال کردم که با این ترتیب میتوانم بسیاری از هواپیماهای دشمن را فرود آووم جای من و سعت کافی داشت و اگر هـر آینه لازم میشد خودم را از هواپیما پرت کنم به آسانی میتوانستم از آنجا بیرون شوم در صورتیکه شب گذشته وقتیکه در هواپیما نشسته بودم فکر میکردم که اگر اتفاقی بیافتد آیا کی بایداول بیرون برود . آیا باز هم لازم بود بهمدیگر تعارف کنیم و یا آنکه از هول جان تعارف و مجامله را کنار میگذاشتیم !

امشب بمب نیانداختیم، خیلی خوب شد که هنری را با خود آوردم وگرنه هیچوقت نمیتوانستم مقالهٔ خود راازسانسوررد کنم .

وقتی که بپاریس برگشتیم و داستان خود را گفتیم یك هیا هوی غریبی بر پـ شد زیرا کارمندان سانسورهواپیمائی که مرکز خود را در مهمانخانهٔ « کونتیننانتال » قرار داده بودند : گفتند سرهنك فرانسوا بخوبی میدانست که نمی بایستی بهیچ روز-نامه نگاری اجازه پرواز بدهد وا کنون که اجازه دادهاست سخت دوچار زحمت خواهد شد بژنرال « وویه مین » فرمانده نیروی هوائی فرانسه مراتب را گزارش دادند، من و هنری نیز بسفارتخانهای خودمان رجوع کردیم که نخست نگذاریم برای سرهنك فرانسوا زحمتی فراهم آید و دوم سرگذشت خود را به مقصد برسانیم .

د سفارت انگلیس تصمیم گرفت که اگر لازم بشودبخود « رینو » در اینخصوص مراجعه کند ولی وقفه در کار پیش آمد

روز بعد بعضی ها بمن نصیحت کردند که در مسائل نظامی فرانسهدخالت نکنم و از سوی دیگر نیز از تعقیب سرهنك فرانسوا صرف نظر شد .

سفیر امریکا قضیه را دنبال کرد و سرانجام اجازه دادند گزارش ما بمقصد فرستاده شود .

پس ازبازدید هفت هشت فرودگاه فرانسوی برمن معلوم شدکه خلبانان فرانسوی خیلی شجعا و ورزیده بودند ولی هواپیماهای آنها بتندی هواپیماهای آلمانی نبودند و بعلاوه شمارهٔ هواپیماهای آلمان بمراتب بیش از فرانسه بود .

مأمورین نظامی فرانسه اجازه دادند از نیروی هوائی انگلیس چه در ابلاغیه های رسمی و چه در روزنامه ها تمجید شود ، ولی بعقیدهٔ من لازم بود از خلبانان فرانسوی که با هوا پیما نسبتاً پستی داشتندبیشتر تمجید کنند زیرا گزارشهای‌خیلی از دسته های هواپیمائی‌را که‌هرروزمیخواندم و می‌دیدم گاهی سه هواپیمای‌فرانسوی با هشت هوا پیمای آلمانی زد و خورد و یا آنکه پنج با دوازده هواپیما روبرو شده بود و همچنین در این گزارشها هیچوقت ندیدم که عدهٔ هواپیما های آلمان کمتر باشد . خلبانان آلمانی از خلبانان فرانسوی احتراز میکردند زیرا آلمانها هرگاه شش هوا پیمای فرانسوی را باهم میدیدند غالباً متعرض‌نمیشدند ، حتی اگر هم خودشان سه برابر آنها می‌بودند .

همچنان هوا پیماهای اکتشافی فرانسه تقریباً هر روز بر فراز مرز آلمان پرواز میکردند و عکس بر میداشتند سرویس عکس برداری فرانسوی‌ها خیلی منظم بود ، زیرا عکاسخانه‌های‌متحرك داشتند که هرروزه صدها عکس تهیه میکرد . اتصال این عکس های هوائی بیکدیگر که شامل چندین میل مربع میشد خیلی دیدنی بود ولی یکنفر استاد ورزیده میخواست که ازآن عکسها چیزی بفهمد زیرا خطوط آن عکسها که علامات گوناگون بطور سایه وروشن نشان می‌داد ، ومن ازآن‌چیزی نمیفهمیدم ، برای یك کارشناس آزموده متضمن خیلی چیزها بود .

زیرا کارشناس خرده بین درهمان علامات مواضع توپ دژ ، حوضهای نفت ،سربازخانه ها و حتی سربازان را درحال مشق تشخیص میداد . و اینگونه اطلاعات برای دسته های بمب افکن و برای ستاد ارتش خیلی اهمیت داشت .

با یکنوع دوربینهای خاصی عکس یك جای معینی را ازدو زاویه مختلف بر- میداشتند و سپس با ذره بین های مخصوصی به‌آن نگاه میکردند و دژها و خانه‌های آنجا را بدینوسیله بخوبی‌تشخیص‌میدادندد‌رصورتیکه باچشم مجرد آن دژ هاواین خانه ها سایه های مسطحی بیش بنظر نمی‌آمدند .

دلیری دسته های گوناگون هواپیمائی وابسته بافسرفرمانده آن بود بهترین دسته هاآنهائی بودند که افسرشان خودخلبان‌کار آزموده بوده است

در اوایل ماه ژوئن بهمراهی « ادی‌ورد » کارمند ایستگاه پخش صدای لندن ، بدیدن یك فرودگاه در « ایورو » رفتیم در همان‌موقع آلمانها بر رود « سوم » و« این» پیشرفت کرده بودند و بسمت رود « سن » پیش میرفتند البته خیلی لازم بود بمب افکنهای فرانسه تامی توانند چست و چالاك باشند .

دراداره سرهنگ بودیم که فرمانده واحدهوائی باو تلفون کرد که از مرکز فرماندهی باو اوامری رسیده است که بیدرنك برای جلوگیری از پیشرفت آلمان ها چندین دسته بمب افکن روانه کند .

میشنیدم که فرمانده بوسیله تلفون بآواز بلند فرمان میداد و گفت لازم است بعضی هدف ها بی تامل بمباران شود ولی سرهنك پاسخ داد که پس از دوساعت هیچ کاری‌نمیتوان کرد . فرمانده ناچاربایس امر گردن نهاد ولی ازاین تأخیرخشنود نبود .

دسته های بمب افکن دروقت معین‌حرکت کردند من بپاریس بر گشتم ولی رفیقم ادی ورد همانجا ماند افسران اورا بمیدان بردند و میخواستند ببینند ، دسته های بمب افکن چگونه مأموریت خود را انجام میدهند و سپس در ایستگاه پخش صدای لندن از آنها تعریف کند و برای انجام همین منظور گذاشتند ورد با خلبانان صحبت کند و بشنود که چه کرده اند .

این منتها آرزوی « ورد » بود از همین رو با دسته دوم خلبانان که بر گشتند صحبت کرد واطلاع یافت که بواسطه مه آنهانتوانستند آماج های خودرا به‌ببینند و از اینجهت‌بی آنکه بمبی‌بیاندازند بر گشتند! گروه‌دیگری نیزکه بهواپیماهای« مسراشمیت برخورده بود از انداختن بمب منصرف شد ، داستان مابقی نیز چنین بود .

بعقیده من اگر سرهنك « فرانسوا » فرمانده آن دسته ها می‌بود ، نتیجه غ. از این بود که گفته شد ولی‌عوض اینکه‌درچنین موقع دشواری اورا بفرماندهی‌دسته های بمب افکن مامور کنند باوکارهای اداری وا گذار کرده بودند .

بخش یازدهم - جنك برای فرانسه

ماه مه بپایان رسید و ماه ژوئن شروع شد برای ستونهای موتوریزه آلمان و

نیروی هوائی آن هوا روز بروز مساعد تر میشد .

فرانسه در انتظار نتیجه جنك در پیرامون « دانکرك » بیتابی میکرد زیرا فرانسویها می‌دانستند همینکه آلمانها بکرانه برسند راه پاریس‌را پیش‌خواهند گرفت .

نیروی آلمان غالباً با یك بمباران سختی هدفهای خودرا اعلام میکرد ازاینرو در سوم ژوئن برای نخستین بار پاریس بمباران وعدهٔ کشته شدند .

بمباران ساعت یك و نیم بعد از ظهر شروع شد ولی‌من نتوانستم پیش از ساعت سه و نیم همان‌روزخودرا بپاریس برسانم ، زیرا بهمراهی «جیروم ویلیس» خبر گذار روزنامه « ایونینك‌استاندرد » بدیدن خط ماژینو رفته بودم .

من و این خبر گذار هردو هواپیماهای آلمان را هنگامیکه از فراز سر ما رد شدند دیدیم . در راه شنیدیم که پاریس بمباران شده ولی بپاریس که رسیدیم پس از مدتی فهمیدیم که کدام نقطه بمباران شده بود در واقع هنگامیکه به « پلاس‌سن- میشل » برای رفع خستگی توقف نمودیم هیچکس نمیدانست که درپاریس‌بتازگی چه رخ داده است . سر انجام از یکنفر شنیدیم که او نیز از دیگران شنیده بود که کارخانه های « رینولت » و « سیترواین » بمباران شده بودند بیدرنك برای تماشای این‌نقطه‌حرکت کردیم‌دیدیم کارخانه‌رینولت آسیبی ندیده ولی کارخانه «سیترواین» سخت آسیب دیده بود آنجا گروه زیادی از مردم تماشاچی را دیدم که با صدها آتش‌نشانان که مشغول آتش نشانی بودند مخلوط شده بودند و کسی آنهارا ازپیرامون‌آن نقطه دور نمیکرد .

من بدرون ساختمان کارخانه رفتم عکسهائی گرفتم و هر پرسشی که خواستم نمودم و تنها یکبار از من پرسیدند که کیستم و برگه های شخصی مرا خواستند .

از گروه مردمیکه اول آمدند ظاهراً یکنفر از کارمندان سفارت ایتالی بود که خرابکاری هارا مورد بازرسی خود قرار داد و شاید گزارش خودرا تلگراف کرد .

درواقع سقف گاراژ بزرك‌متلاشی شده‌بود و آتش ازآن زبانه میکشیداندکی بالاتر تکه های خیلی بزرگی از شیشه ریخته ولی چهار چوبه‌های سقف اینجا عیب نکرده بود .

در اثر اصابتهای مستقیم بمب قسمت اداری سازمان کارخانه سخت ویران شده بود . در کارخانه ها و گاراژهای این سازمان اتومبیلهای زیادی بود که بیست دقیقه پس از حریق آنها را از آنجا دور کردند .

آتش‌نشانان نیم ساعت بعد رسیدند خوشبختانه در موقع بمباران تمام کارگران برای صرف ناهار رفته بودند و گرنه عدهٔ زیادی از آنها تلف میشد .

سایر خرابی هائی که در پاریس دیدم مانند خرابیهائی بود که در « نانسی » و وزیه » و«ویتری‌اوفرانسوا» و خیلی ازشهرهای دیگر دیده بودم . از جمله‌خرابی هائی که در پاریس دقت مرا جلب کرد یکخانه مسکونی ٦ اشکوبه بود که بمب هریك از آن اشکوبه ها را یکی پس از دیگری ویران کرده بود تا بآخرین اشکوب رسید . در آن دم مردی و زنی از نردبان اشکوب پنجم پائین می‌آمدند که به پناهگاهی خودرا برسانند ، دفعتاً بمبی افتاد و نردبان را از میان قطع و آن دو نفر بهمان‌تکه نردبان پاره چسبیده تا هنگامیکه آتش‌نشانان فرا رسیده آنها را نجات دادند .

در موقع بمباران هر کس که به پناهگاه و یا زیر زمینی خودرا رسانیده بود صدمه ندیده بود .

« رینو » عصرهمان روزبوسیله‌رادیوگفت که کارخانه های « سیتروابن» مانند همیشه مشغول کاراست . ولی‌وقتیکه خودم نیمه شب بهمانجا رفتم . دیدم هنوزآتش-نشانان‌مشغول کار هستند . راستی‌صلاح در این بود که‌کارخانه کارنکنند زیرا چندین بمب زیر خاك رفته و هنوز نترکیده بود .

روز دیگر بادستهٔ از خبرگذاران جنگ بمیدان «ایزن» رفتیم در هر ۵۰۰ متر نزدیك خط جبهه ازدژهای کوچکی‌میگذشتیم که از تکه سنگهای بزرك درست شده بود . درراه‌اتومبیلهای کهنه فوردافزار کشاورزی وچیزهای دیگر از همین قبیل دیدیم و سربازان سیاه پوست که از نقاط استوائی افریقاآمده بودند از آنجا پاسبانی میکردند . همین سیاه پوستان در جنگ گذشته خوب جنگیدند ولی دراین جنگ فرصت جنگ‌پیدا نکردند زیرا صدای هوا پیما و منظرهٔ تانکها سیاه پوستان رادچار وحشت کرده بود .

در ۵ ژوئیه بنزدیکی «ایزن» در شمال باختری «سواسون» رسیدیم میخواستیم نقطهٔ را ببینیم که مشرف بر خطوط دشمن باشد.

پیش از ورود به کشتزاری رسیدیم که چند ساعت پیش بمباران شده بود و یك خرمن گیاه خشک آتش میگرفت سوختگان خرمن گیاه خشک بی اهمیت بنظرمان آمد! ولی بعدها شنیدیم که حریق در اینگونه خرمنهای گیاه خشك چندین روز دوام میکند و برای هوا پیماها راهنمای خوبی است.

نظر باینکه آلمانها دربامداد آن روز بدومین هجوم بزرك خود شروع کرده بودند، همه خطوط ارتباطی و از آن جمله تلفون قطع شده بود.

ستوان سرویس نامه نگاری که ما همراه او بودیم، کوشش کرد که بسوی جبهه جنگ پیشتر برویم ولی ارتشی را که قرار بود ببینیم مشغول جنگ بود و اداره فرماندهی در آندم نمیخواست فکر خود را بگروهی ازخبرگزاران مشغول نماید.

این زد و خورد آغاز پیکاری بود که «رینو» آن را «جنك برای فرانسه نامید «حط ویگان» که از روی اصل خطوط دفاعی عمیق درست شده بود، در مدت کمی که آلمان ها فرصت داده بودند، ممکن نبود از آن بهتر تهیه شود.

کسی گمان نمي کرد آلمان پس از نخستین حمله بزرگ خود بزودی بدومین حمله بزرگ خود شروع کند زیرا در نخستین بار آلمان ها مسافتهای زیادی طی کرده و بعلاوه بسمت کرانه های دریای مانش پیش رفته بودند.

در بامداد ۵ ژوئن دومین هجوم بزرگ در ساعت ٤ شروع شد. وسعت جبههٔ جنگ یکصدو بیست میل بود و بسوی «آمدن» و «پیرون» و «کانال» و «ایلت» که جاده های آن بپاریس منتهی میشد پیش میرفتند آلمانها سه حمله عمده کردند و ظاهراً از نقشه جنگی «فون شلیفن» پیروی مینمودند زیرا با اجرای عملیاتی برای احاطه فرانسویان از «آمدن» و قسمت پائین رود «سوم» گذشته و بسمت جنوب باختری پاریس پیش میرفتند از وسط نیز میبایستی ازراه «کومپیه ن» به سمت دره «اواز» بروند و از آنجا مستقیماً بپاریس رهسپار شوند و از آنجا بالاتر ازسمت خاور میخواستند از رود «ایزن» بطرف دره «مارن» پیشروی کرده و بهمین نحو یورش بر پاریس را بانتها برسانند.

رینو در رادیو گفت : این قطعیترین اقدامات آلمان است . یك هجوم وسیعی است که قبلا فرمان آن صادر شده است و همه وسائلی را که میدانیم بکار رفته است لشگرهای موتوریزه و هواپیما ها میخواهند یکبار دیگر وارد کارزار شده و جنگ را بنفع خود تمام کنند ، همه مردم دنیا بی‌تابانه منتظر جریان این جنگ هستند زیرا جنگ ژوئن ۱۹٤۰ سرنوشت جنك را تا قرنها معین خواهد کرد .

در این اثناء خبرگزاران جنگ درپاریس بودند و نمیگذاشتند اینها یکی ازبزرگترین جنگهای تاریخی‌را ببینند ، بنا براین هرصبح وشام باید به سخنرانیهای سرهنگ توماس ، سخنران وزارت جنك خود را قانع کنیم . بجای اینکه این سخن رانی در وزارت دفاع ملی بشود ، در تالار « کواره دورسه » صورت گرفت و این‌همان نقطه ایست که پیمان معروف « بریان ـ کلوك » امضا شد که بموجب آن جنگ را تحریم کرده است .

همین تالار بزرك ، با میز سخنرانی که در میان آن بود ، در عصر پنجم ژوئن پراز روزنامه نگار بود ، همه بگفتار سرهنك سراپا گوش بودند .

سرهنگ گفت « امروز بزرگترین پیکار در این جنگ شروع شده است و تا کنون نمیتوانیم بدانیم نتیجه چه خواهد بود .

هر صبح و شام میبایستی برای شنیدن سخنرانی های ، سرهنك توماس ، که یگانه رابطهٔ ماباميدان‌جنك‌بود رویم. درصورتیکه‌جنك داشت بدروازهٔ پاریس‌میرسید

در این هشت ماه گذشته سرهنك در ابلاغیه های خود همیشه مینوشت « خبر قابل ذکری نیست » اکنون ناچاربودیم باوبگرویم وحرکات و سکنات اورا دقت کنیم باین امید که شاید مطالبی از آن بدست بیاوریم .

سرهنك توماس مطالب خودرا بدقت مینوشت و وقتیکه سخنرانی‌خودرابپایان میرسانید روزنامه نگاران بیدرنك بمحل‌های خود می‌شتافتند و گفتار های اورا بگوش همه گیتی میرسانیدند .

هر روز که جنگ برای فرانسه سخت تر میشد اهمیت سرهنك توماس نیز نزد ما بیشتر میشد سرهنك با صدای آهستهٔ خود شمارهٔ سربازانی‌را که مشغول جنك بودند گفت . روز اول تقریباً اسمی ازتانك نبرد، روزدوم گفت آلمانها تمام تانکهای خودرا

که مجموعا دو هزار می‌شود بکار برده اند . ولی وقتیکه روزسوم با آهنگ آرام‌خود گفت آلمانها چهار هزار تانك وارد میدان جنگ نموده اند ، همه شنوندگان یکه خوردند . سرهنگ که قبلا گفته بود آلمانها درنخستین روز جنگ ده لشگر آورده بودند این بار گفت آلمانها تقریباً یکصد لشگر که‌روی هم رفته عبارت از دومیلیون سرباز میباشد بکار برده اند .

فرانسوی ها در کوچه و خیابان ها از گفتار سرهنگ اظهار تعجب میکردند و میگفتند : چهار هزار تانك و تقریبا یکصد لشگر ! باور نکردنی است ! دیروز بما گفتند فقط دوهزار تانك داشتند !»

در اینموقع یك ضربت دیگری بر فرانسه وارد شد ، ایتالیا داخل جنگ شد پیشوای ایتالی در ۱۰ ژوئن گفت : ساعتی‌را که مقدرات معین کرده بود صدای‌آن در آسمان میهن ما شنیده میشود اکنون وقت گرفتن تصمیمهای تغییر ناپذیر است اعلان جنگ هم اکنون بسفرای انگلیس و فرانسه ابلاغ شد .

دخول ایتالیا در جنگ بر علیه فرانسه تلخ ترین پیش‌آمدها بود ایتالیائی ها که فرانسویها آنها را میشناختند و میدانستند که درجنگ میتوانند آنها راشکست دهند ، اکنون اگر آلمان پیشرفت کند میبایستی درغنائم فرانسه شریك شوند .

رینو فریاد کرد در اینموقع که فرانسه زخم خورده و برای استقلال خود و برای‌همه دنیادلیرانه‌میجنگد ، ایتالیا بفرانسه‌اعلان جنگ‌داد . مادرششمین روزبزرك ترین جنگ تاریخی هستیم .

سربازان ما ، خلبانان ما و نیروی هوائی انگلیس با دشمنی روبرو هستند که هم از حیث عده و هم از حیث اسلحه بیشتر است .

دراین جنگ که جنگ جبهه‌های متمادی نیست بلکه جنگهای نقاط نیرومند و عمیق است ارتش‌های ما دارند برای عقب نشینی راه پیدا میکنند ولی هیچ نقطه نیرومندی را از دست ندادند مگر پس از جنگ دلیرانه هر کیلومتر زمینی که دست دشمن افتاده برای وی گران تمام شده است .

تاآندم سربازان آلمانی در نقاط گوناگون در جنوب « رووان» رود « سن »را

عبور کردند.

شب یکشنبه ۹ ژوئن کارمندان تمام اداره های دولتی از پاریس رفتند ریشو بمرکز فرماندهی ویگان رفت برای خبرگذاران خیلی لازم بود بدانند که در آن لحظه چه وقایعی در جریان است.

دوشنبه‌صبح ۱۰ ژوئن همه در تالار «کوده دورسه» مانند سایر ایام در انتظار سرهنگ توماس بودیم سرهنگ تا مدت نه ماه و نیم سرساعت معین برای سخنرانی حاضر میشد ولی در آن روز ابدا کسی اورا ندید.

شنیدیم که از پاریس بیرون رفته است همچنین شنیدیم هر کارمندی که در وزارت اطلاعات و سائر اداره های دولتی بود ازپاریس رفته است با اینکه در ساعت آخر هم گفته بودند که آتش باداباد درپاریس میمانند آخرین وسیله ارتش مابامیدان جنگ یعنی سرهنگ توماس نیز شبانه رفته بود.

بنابر این چارهٔ جز این نداشتیم که یا بدنبال حکومت بشهر «تور» برویم ویا آنکه در پاریس بمانیم تا هنگامیکه آلمانها برسند و هیچ نمیدانستیم در آندم آلمانها کجا بودند و باچه سرعتی بسوی پاریس میامدند شنیده بودیم خط فرانسه را آلمانها شکسته‌اند دراینصورت آلمانهاباسیرعادی‌خود دورنبود که همان روزبپاریس برسند.

روز بعد سه ستون از ارتش آلمان زیر فرمان ژنرال «فن بروخیچ» آماده بود هدف عملیات تازهٔ آنها این بود که جبهه شمالی فرانسه را شکسته و لشگرهای فرانسه را که از یکدیگر جدا کرده بودند بسمت جنوب باختر و جنوب خاور عقب رانند و سپس این ارتشها را فنا و نابود کنند.

روز ۵ ژوئن هنگامی که لشگرهای ژنرال «فن‌بوخ» به سمت پائین رود «سوم» و کانال «اواز - ایزن» حمله کردند بادشمنی روبرو شدند که کاملا آمادهٔ دفاع بود فرماندهی فرانسه تصمیم گرفته بود که با هر نیروئی که‌داشت تا آخرین نفس از «خط ویگان» و خط ماژینو دفاع کند.

در ۹ ژوئن تعقیب ارتش فرانسه بسمت پائین رود «سن» وبه سوی پاریس کاملا ادامه یافت.

سرباز های موتوریزه زیر فرمان سرتیپ پیاده نظام « هوت » همان روز در اثر یك پیشروی مستقیم و بدون توقف به « رووان » رسیده و در نتیجه فرانسویها را بر کرانه نزدیك « دیه پ » احاطه و جناح چپ آنها را شکستند در پیشرفت بر رود « سن » نیروی هوائی خیلی کمك کرد وبا بمبهای خود پیاده نظام فرانسوی ودسته دهای تانك آنهارا هنگامی که میخواستند برای یك هجوم متقابل گرد آیند، پراکنده ساخت همچنین بوسیله قطع خطوط آهن و خراب کردن مواد راه‌آهن، نیروی هوائی وسائلی را که ممکن بود فرانسویها برای جلب کمك بکار ببرند از کار انداخته و آنها را در میدانی انداخت که قبلا در آن شکست خورده بودند، نیروی هوائی همینکه نخستین علائم پیاده کردن سربازان را در بنادر « هاور » و « شربورك » و « برست » ملاحظه نمودند بیدرنگ بهمان بنادر و بر مخازن نفت و کشتی ها هجوم کرده و موفق شدند »

سپس همین گزارش تفصیل شکست بر رود « این » را ذکر کرده و از آن جمله گفته است در جنگ سختی که دو روز طول کشید دشمن تا آخرین نفس از خود دفاع کرد »

سرعت پیشرفت آلمان ها فرانسویها را حیران کرده ، چنانکه نظامیان و کشوریان نه‌میدانستند به کدام سمت رو کنند ، اینجا تنها یك نقش دیگری برای فرانسویها باقی مانده بود که ممکن بود بوسیله همان کشور خود را نجات دهند - دفاع از پاریس .

بخش دوازدهم - دفاع از پاریس

در آخرین روز هفته آخر اعلام شد که پاریس را در یك وضع دفاعی قرار داده اند . فهمیدن معنای این تصمیم نیز مشکل بود ، زیرا اگرفرانسویان راستی‌می خواستند از پاریس دفاع کنند میبایستی بمردم ملتجی شوند که از پایتخت کشور خود دفاع و بسربازان در تأسیس موانع در هر کوچه وخیابانی کمك نمایند لازم‌بود دسته هائی از داوطلبان تشکیل دهند و نقاط مهمی را در پاریس برای دفاع در نظر

گیرند سپس با تهیه خواربار و مهمات تا می توانستند ایستادگی کنند و لو اینکه محاصره بشوند.

با چنین دعوتی از مردم و با استفاده از بی‌سیم وضع پاریس بکلی دگرگون میشد زیرا بجای اینکه مردم سراسیمه برای خود راه نجاتی پیدا کنند، خودرا به دفاع از پاریس مشغول مینمودند.

نقطه مهم دفاعی پاریس تپهٔ «مون مارتر» بود بر این تپه ممکن بود توپهای ضد هوائی نصب و از هواپیما هائی که در ارتفاعات کم پرواز مینمودند جلوگیری شود، همچنین ممکن بود در خیابان هائی که بتپه منتهی میشد، استحکامات بسازند در «آرن» «زیونف» و «شاتو دوونسن» در منطقه رصد خانه مون بارناس وجا های دیگر که بشهر تسلط داشت دیدبان بگذارند.

در شهر پاریس نیروی مسلح شهربانی‌نیروی‌خوبی بود کارخانه های «رینولت» «سیتروا ین» نیز صد ها کارگر داشتند، در بازار های «هال» همچنین باربران زیاد بودند و همچنین خیلی از اهالی انگلیس و امریکا و چکوسلواك و لهستان و ملل دیگر مقیم پاریس با میل ورغبت برای دفاع حاضر بودند، افراد ارتش‌شکسته که در جنگ بررود «سن» و رود «ایزن» شرکت نموده بودند و هنوز هم میل داشتند بجنگند، پاریس را برای خود مرکز خوبی قرار میدادند وبسیاری ازتوپ چی ها نیز میتوانستند توپهای خود را بپاریس بیاورند.

جمهوریخواهان در مادرید مدت چندین ماه‌ایستادگی کردند درورشو تفنگ داران لهستانی مدتی پایداری نمودند در داخله شهر تانك ازعهدهٔ جنگ برنمیآمد. زیرا در همان موقع که موانع از حرکت تانك جلوگیری میکند ممکن است با بمبهای دستی تانك را از کار انداخت.

در فرانسه کسانی بودند که در «لشکر بین المللی» درجنگ اسپانیا شرکت داشتند ممکن بود درفرانسه از وجود آنها برای دفاع پاریس استفاده کرد.

و همینکه شایع هیشد که پاریس از خود دفاع میکند شهرهای دیگری که هنوز اشغال نشده بود برای ایستادگی و مقاومت آماده میشدند. از آنجمله‌ممکن

بود شهرهای « لیون ، دیژون ، تروی ، لومان ، اورلئان » وجاهای دیگرایستادگی کنند .

هر شهری و هر دهکدۀ جای اجتماع سربازان پیاده نظام و توپخانه هائی می شد که ازگروهان و یا هنگ خود جدا شده بودند — نظر باینکه فرانسوی ها در اینکار های آنی کمال مهارت را دارند ، میتوانستند بخوبی ازشهرهای خود استفاده کنند ، در صورتیکه درفضا های آزاد فرصت تأسیس خطوط دفاعی راپیدا نمیکردند.

رینو گفته بود « این جنگ جنگ جبهه های متمادی نیست ، بلکه جنگ نقاط نیرومند عمیق است » بنا بر این همان شهر های فرانسه نقاط نیرومند میشدند و خانه ها در گوشه هر خیابانی نقاط نیرومند هر شهری میشد بعلاوه چندین لشکر فرانسوی بود که هنوز در جنگ شرکت نکرده بودند، همین لشگرها برای تأسیس خط دفاعی بر رود «لوار» فرصت میبافتند یا آنکه میتوانستند از «ماسیف» مرکزی در منطقه کارمون فران دفاع کنند .

انگلیس ها نیز بجای عقب نشینی با سه لشگر خود که بر رود « سوم » می جنگیدند سرباز های تازه نفسی وارد میدان میکردند .

چه در آنموقع یك دسته از نیروی اعزامی انگلیس در راه بود ولی همینکه شنیده شد شهر پاریس را بی دفاع اعلام نموده اند بر گشت .

برای دفاع از نقاط نیرومند فرانسه اسلحه و فشنگ کافی داشت ممکن بود با گذاشتن توپهای ضدهوائی بر کارخانه‌های «رینولت» اسلحه سازی را ادامه دهند.

بسیاری از هواپیما های امریکائی که خواسته شده بود نزدیك بود بفرانسه برسد همینکه امریکا میشنید فرانسه نیروی خود راگردآورده و عزم خود را جزم نموده است که برای حفظ خود تا دم واپسین بجنگد برای او هواپیما و اسلحه و فشنگ زودتر میفرستاد .

درفرانسه سران لشگری بودند که ازانقلاب بیش ازپیشرفت دشمن اندیشناك بودند .

حقیقت اینستکه حکومت فرانسه نمیخواست کارگران کارخانه‌های «رینولت»

و یا سایر اهالی پاریس بجنگند حتی دستور داده بود اگر برای دفاع از پاریس مردم کمترین حرکتی از خود نشان بدهند از آنها جلوگیری کنند .

رینو نتوانست بر دسته صلح طلبان که از ترس شورشی برای پذیرفتن شرایط متارکه تصمیم گرفته بودند ، غلبه کند بعلاوه پای اشخاص ذی نفعی درمیان بود که نمیخواستند پاریس بمباران و خانه های زیبایشان خراب وویران شود آنچه چرچیل در باره انگلستان گفته بود آن ها یارای گفتن آنرا دربارهٔ فرانسه نداشتند.

چرچیل گفته بود از هر دهستان و هرشهرو شهرستان دفاع خواهیم کرد تودهٔ بزرگ اهالی لندن اگر خیابان بخیابان بجنگد میتواند ارتش دشمن را دفع کند .

افراد ارتش فرانسه و ملت فرانسه از درون فاسد نبودند . تنها روش سیاسی فرانسه در این مورد متین و بنیان آن استوار نبود .

اگر فرانسه زمامداران خوبی داشت بهمان اندازه فعالیت از خود نشان می داد که در سایر مقتضیات ملی سابقاً از خود نشان داده بود .

سود پرستی که در فرانسه خیلی ریشه دوانیده بود سبب شد ملت را با یک اسلوب سیاسی بدی همیشه مشغول کند هنگامی که خطربدروازهٔ فرانسه رسید ملت دیگر نیروی قیام و جنبش نداشت .

باری هر گفتگو و مناقشه دراین باره رویهمرفته نظری وفلسفی میباشد حقیقت آنچه که روی داده است تا کنون آشکار نیست تنها آینده و گذر زمان حقایق را روشن خواهد کرد . ولی میتوان ثابت کرد که نه عشر مسئولیت بگردن آن کسانی است که در روز های بحران زمامدار فرانسه بوده اند .

کارمندان حکومت فرانسه پی‌درپی گفتند که تادم واپسین ایستادگی خواهند کرد ، گفتند پاریس در حال دفاع است ولی چند روز نگذشت که پاریس را شهر بی دفاع اعلام داشتند . سپس اظهار داشتند « اگر لازم بشود در افریقا میجنگنیم » بازهم طولی نکشید که شرایط متارکه جنگ را درخواست کردند

بخش سیزدهم - سانسور

سخت گیری سانسور نشان میداد که فرانسویها نه باداره اطلاعات اطمینان دارند و نه بآرامش مردم.

کارمندان سانسور نمیگذاشتند روز نامه نگاران در بارهٔ جنگ اظهارعقیده کنند با اینهمه گاهی بعضی مقالات از سانسور رد میشد. انتقاد از سانسور بپایه رسید که در بارهٔ آن مناقشات مفصل در مجلس شورای ملی فرانسه درگرفت

از جملهٔ «بلوم» سخنرانی مفصلی کرد وبرای مأمورین مهمانخانه کونتینانتال که مرکز وزارت اطلاعات فرانسه بود، کیفر قائل شد.

هردم که کسی میخواست بآن مهمانخانه برود بایستی برگهای چاپی ویژه‌را پر کند. از این‌عمارت بهمان سختی که ازوزارت جنگ انگلیس دروایتهول‌پاسبانی میشود، مراقبت میکردند، کار این بنگاه جلوگیری ازنشر معلومات بود و در این جا نیز فکر دفاع بر فکر هجوم غلبه داشت.

کارمندان سانسور تصور میکردند اگر راجع بچیزی شك داشته باشند همان را قلم بزنند

« هیچ کدام حاضر نبودند مسئولیتی بعهده گیرند و گمان میکردند اگر از نظریات خبرگزاران جلوگیری کنند بهتر است تا مبادا اظهار عقیده خبرگزاران باعث خشم سران ارتش بشود.

چنانکه‌میتوان گفت‌برای‌جلوگیری از نشراخباردرست یك‌خط‌ماژینوی‌ادبی برپا نموده بودند.

با تعطیل پارلمان دولت و ملت فرانسه هردو از راه مطبوعات نیـازمند کسب معلومات بودند برای اینکه در آن هفته های پر شور و غوغا مـردم تکلیف خـود را بدانند، برای کمك و یاری آنها دولت فرانسه وسیله خوبی در دست داشت و آنهم روزنامه بود ولی در نه ماه جنگ روزنامه نگاری فرانسه صورت خوبی نداشت.

اگر نشر ابلاغیه های رسمی ویامقالاتی در پیرامون آن که ازطرف سانسور

بدقت ملاحظه شده باشد ، یگانه اخباری از جنگ باشد که نشر آنرا برای مردم اجازه میدادند ، برای تبلیغات تأثیری باقی نمیماند .

مردم دانای هوشیار خواستار مطالب بیشتری بودند و به آن اطلاعات مختصر رسمی که برای ارتش فرانسه حماسه‌سرائی میکرد . اکتفا نمیکردند .

هر مطلبی را که از روی اصل خوشبینی نوشته میشد سانسور میپذیرفت .

بنا بر این اغلب خبرگزاران فرانسوی و برخی خبرگزاران انگلیسی در نوشته های خود جنبه خوش بینی را پیش میگرفتند .

خبرگزار یکی از روز نامه های لندن درپاریس مقالاتی در ستایش وتمجید عملیات نظامی فرانسه مرتباً میفرستاد ، که با عناوین بر جسته در آن روز نامه چاپ میشد .

بنا بر این فرانسوی ها تا چندین هفته برای خودش و برزندگانی روزمره خود بر قرار و از احتمال روز بلای بزرگی در میهن خود بیخبر بودند . ولی گاه بگاه پل رینو نخست وزیر با سخن رانی های غرای خود از مردم موقتاً رفع اشتباه می کرد .

وضع خبرگزاران جنگ نمونهٔ بر جستهٔ از فرصت های خوبی برای تبلیغات بود ولی از آن استفاده ننموده و آنرا از دست دادند . از آغاز کارخبرگزاران طرف توجه ستاد ارتش فرانسه نبودند .

در ماه سپتامبر هنگامی که جنگ در گرفت ژنرال گاملن گفت نمیخواهد خبرگزاری بمیدان جنگ بیاید و همچنین در بارهٔ جنگ باید در رادیو چیزی گفته نشود .

ستاد ارتش میخواست جنگ را تنهابخود منحصر کند . کارمندان ستادارتش نخواستند اذعان کنند که جنگ کنونی جنگ نیروی موتوریزه بود که در آن نقشی را که کشوریان ممکن بود بازی کنند بهمان اندازه نقشی که لشگریان بازی می کردند اهمیت داشت همچنین ندانستند که اطلاعات آلمانها دراستراتژی برای ارتش آلمان خود یك نیروئی بود .

ستاد ارتش آلمان از نظریات سابق نظامی خود را کاملا آزاد کرده بود در صورتیکه همان نظریات سابق مانند پردهٔ جلو چشم فرانسوی ها را گرفته بود و همین امروز در پیشرفت آلمان ها نقش مهمی را بهمان اندازهٔ عملیات نظامی بازی کرد .

لازم بود افسران احتیاط را که در جنگ گذشته شرکت نموده بودند . برای سرپرستی از خبرگزاران جنگ بگمارند . میبایستی بآنها اختیارات کافی بدهند که خبرگزاران را بمیدان جنگ ببرند و با آنها بمانند . ولی بجای اینکه اینکار را بکنند خبرگزاران را بافسرانی سپردند که مأمور نگارشها و پیرو ارتش های گوناگونی بودند که هرگاه جنگ در میگرفت ، کار های دیگری برای آنهاپیش میآمد که کمتر فرصت میداد بخبرگزاران برسند .

در جنگهای کنونی خبرگزاران جنگ را باید تقریبا جزء ارتش شمرد همچنانکه خبرگزاران ایتالیائی و آلمانی را شمردند . ولی در عین حال نیز خبرگزاران باید آزاد باشند که در بارهٔ آنچه می‌بینند بنویسند بشرطیکه کاری نکنند که مطالب مهمی بگوش دشمن برسد .

اگر فرانسوی ها و انگلیسها و امریکائی ها مقالاتی را میخواندند که روز نامه نگاران خوب و ورزیده آن را مستقیماً نوشته بودند که در میدان جنگ چه چیزها رخ میداد بیدرنگ حقایق را ملتفت میشدند و میدانستند که بیکارفرانسه بیکار حیات وممات است .

زیرا در جنگی میان نیروی کم استعداد فرانسه ازیکسو وستون های موتوریزه منظم آلمان از سوی دیگر . عملیات دلاورانه بسیاری انجام گرفت که برای مردم واقعاً شنیدنی بود ، بنا بر این امروز با نبودن آن گونه نوشته ها قانع کردن مردم که فرانسوی ها در خیلی نقاط جنگ در کمال شجاعت و دلیری جنگیده اند خیلی اشکال دارد .

اجازه نمیدادند خبرگزاران جنگ در باره آنچه که دیده بودند زیادچیزی بگویند در ماه مه خبرگزاران وضع فراریان و مهاجرین را دیده و عاقبت آنرا

تصور کردند.

بخبر گزاران دستور دادند که راجع بریختن بمب بر قطار های آهن چیزی ننویسند، در صورتیکه اگر مینوشتند برای مردم بهتر بود که سر جای خود بمانند و فراری نشوند همچنین اجازه ندادند بنویسند که قطار ها درمدت‌های معینی تنها برای بردن سرباز است تا مردم بیجهت در ایستگاهها ازدحام نکنند و مانع حمل و نقل سربازان نشوند.

اگر خبر گزاران امریکائی میتوانستند در میدان جنگ بمانند. ممکن بود پیش از فوت وقت امریکائی ها را از اهمیت وضع با خبر کنند، دولت انگلیس نیز آنگاه میفهمید که ارسال یك نیروی اعزامی تازه پس از تخلیه دنکرك بفوریت تا چه اندازه لازم و ضروری است.

نیروی اعزامی انگلیس تنها عبارت از یازده لشکر بود و فرانسوی ها نفهمیدند برای چه ممکن نبود انگلیس سربازان مجهز بیشتری را فورا بفرانسه اعزام کند.

کارمندان سانسور در مهمانخانه کونتینانتال با پذیرفتن عده زیادی از خبر-گزاران جنگ از هر سوی گیتی بر زحمات و مشکلات خود افزودند زیرا اداره کردن این گروه زیاد و دانستن تکالیف خود باآن‌ها خیلی مشکل بود پس بهترین راه را این دانستند که هر گاه جنگ سختی درمیگرفت خبر گزاران را بماندن در پاریس وادار کنند.

در سازمان سانسور در مهمانخانه «کونتینانتال» ترتیب صحیحی برقرار نبود اداره های آن بزرگ و کارمندان غالباً افسران باز نشسته و یا روز نامه نگاران بودند.

رؤسای اداره اغلب کار ها را بزن هائی که معاون آن ها بودند واگذار می نمودند از آن جمله رئیس اداره بازجوئی نگارش های خبر گزاران جنگ، اسماً یك نفر سرهنگ ولی رسماً یك زنی بود.

در اداره عمده سانسور خواهر زن رئیس همه کاره بود در این میانه همین خانم استعمال نقش قیچی را بر کلاههای زنانه مد کرد؟

در یکی از مقالات خود شبی را که در کرانه بیرونی « رن » بسربرده بودیم نوشتم از آن جمله متذکر شدم « خط ماژینو تقریباً غیر قابل عبور بنظرمی‌آید » سانسور کلمه « تقریبا » را قلم زد . در مقاله دیگری راجع بتأثیر هجوم های هوائی بر چندین شهر را وصف و از جمله نوشتم که تلفات مادی و روحی نسبتا کم بود همچنین نوشتم که در اثر ریختن بمب بر یکی از قطار های آهن چند جوجه مرغ کشته شد و خرگوشی زخمی شد ! سانسور آنچه راجع بقطار نوشته بودم قلم زد و درنتیجه مقاله من‌چنین شد که دراثر ریختن بمب یگانه تلفات کشته شدن چند جوخه مرغ وزخمی شدن یك خرگوش بود !

بدبختانه نتوانستم بموقع از وصول این مقاله به انگلستان جلوگیری کنم . زیرا کارمندان همینکه مطلبی از سانسور رد میشد بی تأمل مضمون آنرا با تلفون مخابره میکردند .

بروز نامه های لندن گاهی مقاله هائی میرسید که چیزی از آن فهمیده نمی شد . و تا مدت چندین ماه نمیگذاشتند آن روز نامه ها باداره های خود در پاریس تلفون کنند و توضیح بخواهند ، و همچنین اجازه نمیدادند اداره های پاریس به مراجع خودشان در لندن تلفون کنند . پس از برداشتن این قدغن نیزطولی‌نکشید که آلمان ها « امدن » و « دیه پ » را بمباران کرده و تمام خطوط تلفون میان پاریس ولندن‌قطع شد.

تقریبا همه اخبار تلگرافی‌را از راه نیویورك بلندن میفرستادند . اگر احیانا خبرگزاری چیزی راجع بجنگ میدید ویامیشنید بیدرنك با اوتومبیل‌خود بپاریس میرفت که مطلب را بروزنامه خود برساند . ولی غالباً دو روز معطل میشد تااجازه نشر میدادند .

از سوی دیگر سرهنگ توماس هر روزه اخبار همان جنك را بخبرگزاران پاریس میداد و آنها نیز مطالب را فوراً تلگراف میکردند .

تنها در پایان ماه مه سانسور نظامی در کار های خود فعالیتی‌نشان داده وگر نه تاآنوقت روزنامه های جهان برای‌بدست‌آوردن اخباربخبرگزاران جنك اعتماد

نمیکردند و تنها اعتماد آنها به خبر گزاران پاریس بود که هر روز از سرهنگ توماس کسب خبر میکردند و بآنها هیچوقت اجازهٔ ورود بمیدان های نظامی داده نمی شد .

پس سرهنگ توماس یگانه منبع اخبار جنگ بود که خبر های او در روز نامه های دنیا انتشار مییافت ، بنا بر این خبر گزاران جنگ ناچار بودند بکلیات اخبار ، که فرستادن آن دیگر معطلی نداشت ، اکتفا کنند .

برای تبلیغات تنها یك وسیلهٔ باقی مانده بود که حکومت از آن چندان جلوگیری نمیکرد و آنهم رادیو بود .

هنگامیکه آلمان ها در سی میلی پاریس بودند من و « ادی ورد » کارمند رادیوی لندن برای توصیف پروازشبانه خودم بر فرازخطوط آلمانها ، که رادیوی لندن آنرا خواسته بود رفتیم . وقتیکه بدرون ایستگاه پخش صدا رفتم هیچکس از من مطالبهٔ شناسنامه نکرد ، و هیچ کس نیز خود را مقید نداشت که بداند من دیگر در میکروفون چه خواهم گفت .

هنگامیکه کارشناس بر میکروفون گفت : اینجا ادی ورد سخن میگوید من هر آنچه که در دل داشتم باز گفتم .

و معلوم است که دشمن اگر میخواست بخوبی میتوانست از این وضع استفاده کند .

پاریس خصوصا وفرانسه عموماً در آن موقع نیازمند ذکر داستان هائی بودند که غرور ملی آن هارا تحریك میکرد . البته اینگونه داستان ها را ممکن بود در روزنامه انتشار بدهند .

ولی بجای اینگونه انتشارات باابلاغیه های خشك رسمی و گزارش های وحشت انگیز فراریان افکار مردم را پر میکردند . در نتیجه اهالی پاریس بر زندگانی روز مره خود برقرار بودند و گوئی هیچ پیش آمد ناگواری رخ نداده بود .

هربار که بپاریس میآمدم تعجب میکردم که کافه ها پراز جمعیت بود وخانم های خوش لباس و جوان های ظریف هر روز عصر در « شانزلیزه » مانند همیشه

گردش و تفریح میکردند. شهر پاریس نسبت بحوادث جنگی کاملا اظهار بی اعتنائی میکرد، برعکس لندن.

سربازان فرانسوی که میدیدند اهل پاریس مشغول تفریح بودند با احساسات بدی بمیدان جنگ میرفتند. پیش خود فکر میکردند که چرا زندگانی خود را فدای کسانی کنند که مشغول تفریح و خوشگذرانی بودند.

طولی نکشید در همان خیابان ها و بولوارد های پاریس صدای پای سربازان آلمانی بلند شد.

بخش چهاردهم - حرکت از پاریس

درروزهای اخیرادامه زندگانی روز مره در پاریس بهمان وضع طبیعی بیشتر قابل تأسف بود. دهستان وشهرستان هائی را دیدم که دراندك مدتی خالی ازجمعیت میشدند. ظاهرا ساکنین پاریس باور نمی کردند که نوبت پاریس نیزخواهد رسید.

روز دو شنبه ۱۰ ژوئن حکومت بشهر « تور » رفت. درآن موقع آلمانها در سمت شمال و فقط بیست میل دور از پاریس بودند. ارتش آلمان ازدوسمت پیش روی نموده واین پندار هنوز باقی بود که پاریس درحال دفاع میباشد. در هرجا که پاسبانان فرانسوی مرا خبرگزار تشخیص میدادند وازچگونگی اوضاع میپرسیدند، نمی توانستم اظهار عقیده کنم زیرا معلومات من بیش ازآنها نبود. خبرهای وحشت ناك روز های اخیر که منتهی بتسلیم پاریس شد، در مردم همان تأثیر را داشت که بمب افکن های عمود رو و بی اطلاعی مردم کمك عمده ای بـه پیش رفـت دشمن نمود.

خیلی ازپیشوایان سیاسی دست چپ بتهمت های سیاسی یادرزندان ویاتبعید شده بودند فرقه دست راست گمان میکرد با این وضع بزودی بمقصود و مرام خود می رسد.

پاسبانان نیز از چند هفته پیش مسلح شده و دستور داشتند از هر تشبثی که برای دفاع از پاریس بعمل میآید جلوگیری کنند.

هنگامیکه مرکز شهر پاریس ساکن و آرام بود ، راههائیکه به بیرون شهر منتهی میشد ، پر از مهاجرین و فراریان بود ، که بصفوف آراسته حرکت میکردند. در بیرون ایستگاهها صد ها مردم که میخواستند خود را بقطار راه آهن برسانند ، راهها را بسته بودند و غالبا نیز قطار گیرشان نمیآمد .

مردم گاهی تمام روز و یا تمام شب را بانتظار بسر میبردند و سر انجام پس از زحمت و مشقت زیاد همینکه خود را بباجه بلیت فروشی راه آهن میرسانیدند به آنها میگفتند که قطار نیست .

رویهمرفته اهل پاریس ساکن و آرام بودند با اینکه ممکن بود یك حمله هوائی و یا زمینی آنها را غافلگیر کند .

دو بامداد دو شنبه (۱۰ ژوئن) اتفاقا دراتومبیلی از (شانزهلیزه) و دو خیابان « گراند آرمه » و « فوش » عبور کردم ، دیدم در هر پنجاه متر اتوبوسی را در پهنای خیابان گذاشته بودند ، تا از فرود آمدن هوا پیما های آلمانی حامل سرباز مانع گردد ، پس از آن اتوبوس ها را بردند و یك شب بعد ارابه های خاکبرداری بجای اتوبوس‌ها درپهنای خیابان‌ها قرار داده شده شماره ارابه ها دست کم ۵۰۰ بود وهر کدام دوتنگه نفت داشت که از درون بازنجیری بسته شده بود .

برای تخلیه پاریس ممکن بود از این ارابه ها خیلی استفاده کنند ولی هیچ کدام از آن را بکار نبردند .

در همان شب یك دود مخصوصی در فضا منتشر شد ، صبح وقتیکه ازخواب بیدار شدیم ممکن نبود در بیرون پنجره مسافت زیادی را به بینیم ، چنین بنظر می آمد که بمبهای آتش زا در هر سوی پاریس آتش برپا نموده بود .

بیرون که رفتیم دیدم خیابان پرازدود بود چنانکه نتوانستم آن سمت میدان « پلاس دولا کونکورد » را ببینم وبر زود سن دیدن پلی ازپل دیگر امکان نداشت .

در هر جا سکون و آرامش حکمفرما و گوئی پاریس تبدیل به گورستان شده بود .

سبب این دو درا ندانستم و گمان میکردم پاریس آتش گرفته است و نیز تصور می

کردم شاید چند روز دیگر یکی از قشنگترین شهر های اروپا - پاریس ، با خاك یکسان شود و از بنا های زیبای آن بجز لوله های دود کشی مانند سنگهای گورستان چیز دیگری برجا نماند. خوشبختانه ازاین اندیشه های گوناگون راحت شدم زیرا یکساعت پیش از ظهر باد شروع دود ها پراکنده و خورشید نمایان شد .

در باره دودها افکار و عقاید گوناگون به میان آمد .

یکی این بود که فرانسویها دود را درهوا پخش کردند که ترن های حامل آن‌هارا بمب افکن های آلمانی نبینند و فراریان را نیز در راهها در زیرپرده همین دود از خطر محفوظ بدارد .

بگمانم این فکر درست نبود زیرا مأمورین بفرار مردم از پاریس کمك نمی کردند ، بلکه برعکس تقریبا همه ترن هارا از حرکت باز داشته بودند .

احتمال داشت باد دودهائیرا که از سوختن حوضهای نفت نزدیك شهر «روان» و دود آتشبارهای آلمان بر رود «سن» بلند شده بود در فضا پراکنده نموده بود .

فعلا از کارکنان اداره رویتر چندی پیش از حرکت حکومت بشهر «تور» رفته و از همان‌جا بلندن خبر هارا میدادند پس بر ما نیز لازم بود که باقی اسباب خود را از اداره رویتر که در عمارت «هاواس» و تقریبا تهی شده بود برداریم و برویم .

از کارمندان رویتر سه نفر ماندیم و همهٔ پرونده های رویتر را آتش زدیم تا مبادا در آن چیزی باشد که بدست دشمن افتد .

برای آخرین دفعه در رستوران «مکسیم» ناهار خوردیم .

با اینکه هیچ مشتری در رستوران نبود ولی کارمندان سر جای خودوخدمت «سرویس» بر قرار بود .

ما که بیرون آمدیم دو سرباز زخمی را دیدیم که لنگان لنگان بسوی ما میآمدند و از میدان جنگ کرانه رود «سن» آمده بودند . تقریبا تمام دکان ها و رستوران ها بسته و خیابانها تهی ، هردم احساس میکردیم که تانکهای آلمان از پیچ و خم خیابان «روایال» پیدا خواهندشد ، معلوم نبود آلمان‌ها بکدام نقطه‌رسیده

بودند ، ما تصمیم گرفته بودیم فردا از پاریس برویم .

با اینکه اغلب دکان‌ها بسته و صاحبان آن فرار کرده بودند، چند دکانی برجا و مشغول داد وستد بودند ، از آن جمله دکانی که از آن شیر و کره و سبزی خود را میگرفتیم باز بود ، و چون با وضعیت کنونی راهها احتمال داشت مسافرت ما به «تور» چند روزی طول بکشد ، برای خودمان در پاریس توشه کافی تهیه کردیم .

یکروز بعد «سه شنبه» از هیچ ایستگاهی مسافرت ممکن نبود ، مگر از «گارد ولیون» زیرا همه ایستگاههای دیگر بسته بود .

بگمانم انگلیسیان مقیم پاریس خبر نداشتند که پاریس بزودی سقوط خواهد کرد شکی نیست انگلیسیان و یا سایر مردمی که از جنوب فرانسه میآمدند از این بابت خبر نداشتند .

سرگذشت مردمی که میخواستند از پاریس بروند شگرف بود .

یکی از دوستان من که با یکی از مأمورین ایستگاه راه‌آهن دوستی داشت در لباس بار بری بایستگاه «لئون» رفت .

چهار شنبه ۱۲ ژوئن ، یکروز پیش از تمرکز نیروی آلمان در «بوادوبولون» با دو دستگاه اتومبیل من و همقطاران براه افتادیم .

در جعبه پشت یکی از اتومبیلهای دو نفری «فورد» که با خود داشتیم ، ماشینهای تحریر ، پرونده های اداری وقایقی را که باز میشد جا دادیم .

میخواستیم اگر لازم بشود برای بیرون رفتن از فرانسه آن قایق را نیز بکار ببریم بدبختانه زود معلوم شد که یك تکه مهم قایق را در پاریس فراموش کرده ایم و از اینجهت قایق دیگر قابل استفاده نبود !

ما از دروازه «اورلئان» بیرون آمدیم و سمت جنوب را پیش گرفتیم در راه عده از پاسبانان مارا باز داشتند . این پاسبانان جوان و تازه وارد خدمت شده بودند و دستور داشتند در آن جا گرد آیند . نخست گمان کردیم شاید حکومت این جوانان را برای خدمت سربازی در آخرین دم ، گرد آورده است . ولی این گمان بجا نبود . پس احتمال میرفت زمامداران این جوانان را که اغلب از دانشجویان بودند

و ممکن بود اینها برای دفاع از پاریس خود را آماده کنند وارد خدمت شهربانی نمودند تا آن هارا در زیر فرمان خود در آورند .

پنج میل اول راهرا در ظرف سه ساعت طی کردیم . گاهی سرعت سیر ماساعتی از صد متر بیشتر نمیشد و گاهی بهساعتی دو یا سه میل میرسید .

وسایط بار بری صفهای منظمی را تشکیل داده و هرصفی عبارت ازسه یاچهار اتو مبیل بود . بعضی رانندگان تاب نیاورده و داخل درختان کنار خیابان میشدند

ساعت ٦ صبح دیدیم در جلو ما یك خط از اتومبیل بدرازی یك میل و در پشت ما خط دیگری بدرازی دو میل بود و هردم شماره آن افزون میگردید. چندین روز بود که اهل پاریس بهمین وضع از شهر فرار میکردند . نخست توانگران راه فرار پیش گرفتند و اکنون نوبت پیشه وران و دکان داران رسیده بود .

خیلی از این اتومبیلها سالها در گاراژ افتاده و کسی آن هارا بکار نمیبردولی اکنون همه طرف احتیاج واقع شدند !

میان هر شش اتومبیل یك اتومبیل دستگاه خودکارنداشت . هر پنجدقیقه و یاده دقیقه ناچار می ایستادیم . رانندگان برای صرفه جوئی درسوخت ماشین های خود را بازمیداشتند همینکه اشاره حرکت داده میشدمردان و زنان از جای خود میجستند که ماشین های اتو مبیل خود را بکار بیاندازند . اگر ماشین راه نمیافتاد داد و فریاد سوارانی که عقب بودند بلندو بسا میشدسواران پیاده شده و باهل دادن اتو مبیل بزور ماشین را راه میانداختند !

باری هنگامهٔ بود . تمام وقت بیك چنین وضعی دچار بودیم ولی از غرایب اینکه همه مسافرین شاد و خوش بودند .

پس از طی پنج میل اتومبیلهای خود را از خط اتو مبیلها که بیرون بردیم . سایرین بسوی «راومبویه» رفتند ازخط اتومبیلها که بیرون آمدیم راههای فرعی پر درخت و زیبا راپیش گرفتیم در این راهها همه چیز ساکن و آرام بود .

ولی همینکه بیك آبادی میرسیدیم بیدرنك برما معلوم میشد که تاچه اندازه بمیدان جنك نزدیك بودیم .

از جمله مناظر این بود که گروه زیادی از مردم برای گرفتن بنزین بنوبت ایستاده بودند و همینکه یکنفر کم حوصله میان آنها یافت میشد که میخواست از دیگران جلوتر بیافتد و نوبت خود را رعایت نمیکرد غوغائی برپا میشد.

مسافت ۷۰ میل میان پاریس و «اورلئان» را تقریبا در ۱۲ ساعت طی کردیم شب را در میدان عمومی اورلئان با صدها مهاجر بسر بردیم. یکی از همقطارانم «ماریوت» کارمند رادیوی لندن بیك هواپیمای انگلیسی که در فرودگاه اورلئان بود خود را رسانید و همان روز عصر بانگلستان رفت. ما نیز روز بعد در موقع ناهار به "تور" رسیدیم.

بخش پانزدهم - رینو و صلح خواهان

نقشی را که پول رینو در سیاست فرانسه بازی کرد تقریبا شبیه است به نقشی که «وینستن چرچیل» در سیاست انگلیس بازی کرد.

پیش گوئیهای رینو، که در باره اوضاع فرانسه بدبین بود، کاملا درست در آمد رینو مانند کلمانسو پیشوای بی‌باکی نبود و جنبه مسالمت بر او غالب بود.

وقتیکه آشکار شد فرانسه بتعهدات خود به چکوسلواکی وفا نخواهد کرد «رینو» و «کامپینشی» و «ماندل» خواستند استعفا کنند ولی با اظهار اینکه در چنین بحرانی ظهور اختلاف برای کشور زیان دارد آن هارا ازاستعفا باز داشتند.

پل رینو کوتاه قد و از حیث مزاج ضعیف بود با اینکه نوشته های او خوب و خواندنی است ولی چون ذاتا سخنران نبود طرف توجه فرانسویان واقع نشد. بعلاوه چوی مالیات‌را زیاد کرده بود مردم از او دلخوش نبودند درمجلس نیز پشتیبانی نداشت بنا بر این ناچار شد در هیئت دولت خود کسانی را داخل کندتا در جائیکه خودش پیشرفت نکند دست نشانده های او کاررا از پیش ببرند.

رینواشخاصی را وارد کابینه کرد که از دسته دست‌راست ومعارضین او بودند و آن‌ها با فرقه صلح خواهان تماس داشتند رینو در آغاز تصور میکرد که میتوانند همه‌آنهارا باخود متحد کند ولی دید بعکس آن ها او را از میان بردند، بزرگترین

اشتباه او این بود که وقتی که در ۷ ژوئن در کابینه خود تغییراتی بعمل آورد مارشال «پتن» را بنیابت نخست وزیر نامزد کرد. تعیین مارشال پتن پهلوان «وردن» از طرف ملت فرانسه حسن استقبال کرد.

در ماه مه سال ۱۹۳۵ هنگامیکه مارشال پتن برای تشییع جنازه «پیلسودسکی» حاضر شد مارشال گورینك و افسران دیگر ارتش آلمان برای پتن راه باز کردند و نسبت باو احترام بجا آوردند. همچنین هنگامیکه پتن از طرف دولت فرانسه برای تشییع جنازه «آلکساندر» پادشاه یوگوسلاوحاضر شد، مردان نامی حزب نازی و افسران ستاد ارتش آلمان نسبت باو احترام کردند.

دالادیه از فرستادن پتن بایتالیا بعنوان سفیر کبیر فرانسه اشتباه کرد زیرا آن جا با آلمان ها و ایتالیائیها بیشتر تماس پیدا کرد.

مارشال پتن همیشه پیش خود تصور میکرد که طبقه نظامی بخودی خود از طبقات دیگر ممتاز است و وقتی که دید درمقابل پیشرفت آلمان ها فرانسه شکست خورده است چنین پنداشت که ممکن است بین او و «ویگان» ازیك سو وسران ارتش آلمان از سوی دیگریك پیمان شرافتمندانه بسته شود.

ویگان که هفتاد و سه سال از عمرش میگذرد بااینکه مقاصد حقیقی آلمان را میدانست ولی نظریات اوبنظربات مارشال پتن بی‌شباهت نبود. هنگامیکه‌ویگان کار «کاملن» را بدست گرفت خوشش نیامد، زیرا گمان میکرد فرانسه جنك را سر انجام خواهد باخت. بااینکه بسمت فرماندهی کل ارتش های متفقین منتهای جد و جهد خود را بکار برد، ولی بعقیده نویسنده این‌سطورهمیشه نزد خوداحساس میکرد که برای فرانسه یك شدت و سختی لازم است و گناهان فرانسه با شکست و مغلوبیت او پاك میشود و چون ویگان یك نفر کاتولیك متعصب بود از گناهکاری های دولت فرانسه متألم بود.

باری فرمانده کل ارتش متفقین و نایب نخست وزیر فرانسه، که در پشت سر آن ها دستهٔ صلح خواهان قرار گرفته بودند که مدت ها پیش ازتأسیس انجمن مونیخ، در کشورخود کار میکردند، هر گاه اقدامات سختی‌لزوم پیدا میکرد، این

گروه همیشه بمیان میآمد و از احتیاط کاری دم میزد ، و در هر بار حکومت راهی را پیش میگرفت که کمتر دچار مخالفت شود .

در ماه سپتامبر همینکه اعلان جنگ داده شد ملت فرانسه دور هم گرد آمد و اختلافات سیاسی خود را فراموش کرد ، توده مردم در فرانسه حاضر بودند جنگ کنند . در آن دم دیگر کسی بحرف دستهٔ صلح خواهان گوش نمیداد . ولی پس از هشت ماه زد و خورد و پس از شکست های پی در پی در ماه مه و ژوئن ، دسته صلح خواهان در صحنه سیاست ظهور کرد . و در پیرامون کاخ « الیزه » باندازهٔ فعالیت نشان داد که توجه رئیس جمهوری وقت « لبرن » را بخود جلب کرد . این مردان سیاسی همیشه تصور میکردند جنگ با آلمان سودی ندارد ، زیرا آلمان حتما غالب خواهد شد ، و همچنین با جنگ با ایتالیا نیز مخالف بودند ـ گمان میکردند باتشکیل یك توده « فاشیست لاتین » ممکن است درمقابل آلمان ایستادگی کرد.

بیش از جنگ نفوذ هوا خواهان صلح با آلمان در فرانسه ، بیش از نفوذ هم فکران آن ها در انگلستان بود ، زیرا مسئلهٔ که احساسات بد را تحریك کرد بیشتر جنبه سیاست داخلی را داشت . همان هنگام که دستهٔ دست چپ در جنگ داخلی اسپانیا میخواست از جمهوری خواهان اسپانی هوا خواهی کند و میل داشت فرانسه بتعهدات خود به چکوسلواکی وفا کند ، گروه دست راست خواهی نخواهی بسوی صلح خواهان اظهار تمایل میکرد و این دسته نیز میخواست فرانسه برای خود زندگانی آرامی پیش گیرد . و در بیرون مرز وی هرچه بشود بوی کاری نباشد . بنا بر این تمام اختلافهای سیاسی گذشته یکبار دیگر بمیان آمد در عین حال نیز نقطه اختلاف میان این دو گروه هیچ واضح نبود .

در میان دسته سوسیالیست گروه متنفذی که « بولغور » در رأس آنها قرار داشت میخواست بهر قیمتی که باشد برقرار گردد در میان گروه دست راست میهن دوستانی مانند « لویس مارن » بودند که میخواستند تا دم واپسین بجنگد . انجمن « مونیخ » ملت فرانسه را به دو اردوی مختلف تقسیم کرده بود . از یك سو گروهی از مردم با کمال حرارت هنگام بازگشت دالادیه از « مونیخ » به پیشواز وی بفرود

گاه « لوبورژه » رفتند و تا وزارت جنگ اورا بدرقه کردند. گروه دیگری ازاو رو گردان شده و با دلهائی پر از بغض و کینه از فرودگاه بر گشتند. میان هواخواهان انجمن مونیخ و مخالفین آن ایجاد یك حسن تفاهم خیلی دشوار بود. از این رو درآخرین روز های جنگ در «بوردو» مردم میگفتند آلمان باشد و نه بلوم

در ایام جنگ این افکار روز بروز در فرانسه بیشتر انتشارپیدا میکرد. این اختلاف بخواص مردم وازآن جمله « لبرن »کارمندان ستاد ارتش، سیاستمداران، کارمندان بورژوازی، سوسیالیست های صلح طلب و گروه پیشه‌وران این اختلافات مستقیما ضربت سختی زد، زیرا افکار این گروه دراثرقرارداد دولت شوری باآلمان مضطرب گشت و پنداشتند که اگر آلمان جنك را ببرد بهتر است تا یك حکومت « پلوتوکرات » در فرانسه حکمفرما باشد.

ملت فرانسه برای جنك آلمان دور هم گرد آمد، ولی شکست فرانسه ملت را از یکدیگر گسیخته و در دم واپسین یکبار دیگر فرانسه عبارت از ملتی بودغیر متفق که اشخاص منفعت پرست که هر کدام برای خود راه ویژهٔ میپیمودند، بـر اختلافات میافزودند.

پول بودون اظهار کرد اگر شرایط آلمان شرافتمند نباشدفرانسه تادم‌واپسین خواهد جنگید ولی طولی نکشید که شرایط متارکه را پذیرفت.

« بودون » که پیش از رسیدن بمنصب وزارت امور خارجه چندان معروف نبود، در ایام « شرایط آشتی » نفوذ زیادی از خود نشان داد. قبلا مدیر بـانك فرانسه، سپس مدیر کل بانك هند و چین و سر انجام مدیر کانهای نمك فرانسه‌ـ ایتالیا بود. و بااین عنوان غالبا بایتالیا میرفت وازطرف « لاوال » سعی میکردبرای حصول تفاهم با ایتالیا راهی بیابد. رینو او را وارد وزارت کرد و باو خیلی اعتمـاد داشت، سر انجام رینواستعفا داد ولی «بودون» ماند. پتن بنوبت خود نیز بدیگران اعتماد داشت.

یك اشتباه دیگر رینو، انتخاب « ژان پرووست » مدیرروزنامه «پاری‌سوار» بود. ژان پرووست مدت ها پیرو سیاستی بود که گرچه هواخواهی از آلمان نبـود

ولی ضد آلمان نیزنبود . صاحبان کارخانه‌ها درشمال فرانسه که نظیر آنهادر آلمان « تیسن » و « کروپ » هستند ، پشتیبانان او بودند و اینها هیچ وقت نمیخواستند دسته دست چپ در کابینه نفوذ پیدا کنند و حاضر بودند ازحکومت فاشیستی تازه که فرانسه در نظر داشت تشکیل دهد همراهی نمایند .

تعیین « ایبارنگارای » کارمندحزب « کروا دوفو » نیزمناسبت نداشت . زیرا این‌همان نمایندهٔ بود که بتوسط سفیراسپانیا (لاکیریکا) مذاکراتی را آغاز کرد که بپذیرفتن شرایط صلح منتهی شد .

برای پیشرفت نقشهٔ گروه صلح خواهان مانعی درمیان بود : حکومت توسط نماینده خود رینو در جلسه شورای عالی جنگ پیمانی را امضاء کرد که پیمان صلح جداگانه بسته نخواهد شد .

پس از آنهمه انتقاد که در فرانسه از تسلیم شدن بلژیك نمودند برای صلح خواهان اشکال داشت همان رویه بلژیك را پیروی کنند بی آنکه عذری برای خود بتراشند، بنا بر این پس رفتن‌نیروی اعزامی انگلیس از دونکرك بانگلستان در اثرفشارآلمان ها بگروه صلح طلبان بهانه بدست داد که نگویند انگلیس در دم آخر متفق خود را رها کرد . درست است که فرانسه ناچار شد برای کشور خود دست تنها باآلمان رو برو شود و بجز عده ای از سربازان انگلیسی و لهستانی و چکوسلواکی از جای دیگری با اوهمراهی نشد ولی‌فرانسویها میدانستند که انگلیس‌نیروی اعزامی‌دیگری تهیه کرده و در همان دمی که پاریس سقوط کرد در راه بود ، سربازان انگلیسی با اینکه در نگاهداری خطوط دفاعی رود « سن » اشکالی نیافتند ولی بعقب نشینی ناچار شدند زیرا جناح آنها در معرض آتشبار دشمن واقع بود و مدت مدیدی پیش از وقت بفرانسوی ها دستور داده شد که عقب نشینی کنند .

پس از شکافتن خطوط دفاعی رود « سوم » و رود « این » بگمانم فرماندهی کل فرانسه برای جلوگیری از آلمانها بر رود « سن » و رود « لوار » اقدامات جدی بعمل نیاورد ، فرماندهی کل و گروه صلح طلب هر دودست ازجنگ کشیدند زیرا دفاع از پاریس و یا انتظار نیروی اعزامی انگلیس را بی فایده میدیدند .

مارشال پتن پس از جنگ ۱۹۱۴ ۱۹۱۸ پیش خود احساس میکرد که انگلیس چنانکه شاید و باید کار نکرده است و تمام زحمات جنگ بگردن فرانسه افتاده بود در پایان ژوئن ۱۹۴۰ برای اینکه برای پذیرفتن شرائط صلح عذری قائل شود همان قسمت را درباره انگلیس در رادیو تکرار کرد ، از این رو بخوبی آشکار بود که فرانسه به پیمان با انگلیس خود را مقید نمیدید .

رینو وقتی وضع را چنین دید و برای متحد نمودن حکومت با خود یکبار دیگر اقدام کرد ولی دراواسط ژوئن کاملا نومید گردید وبرای کمك بامریکا متوسل شد . اگر بجلب کمك امریکا موفق شده بود یقیناً زبان مخالفین خود را می بست ولی امریکا در مدت کمی نمیتوانست بیش از آنچه از دستش بر می‌آمد کاردیگری بکند . با این توسل رینو آخرین نقش خود را بازی و قطع امید کرد .

در این چند سال اخیر آلمان خیلی سعی داشت میان انگلیس وفرانسه‌تفرقه بیاندازد ولی اتفاق و اتحاد این دو کشور باندازه مقرون بمصالح و منافع هر دو بود که پیشرفت تبلیغات آلمانها غیر ممکن بنظر می‌آمد ولی آلمانها از تبلیغات دست بردار نبودند زیرا زمینه را برای تبلیغات خود مساعد میدانستند و بویژه مقاله ای‌را در نظر میگرفتند که « هانری برو » در سال ۱۹۳۵ در روزنامه گرنگوار در بارهٔ بد آمدن خود از انگلیسها نوشته بود در نظر میگرفتند .

در فرانسه بعضی روزنامه های یومیه و هفتگی نیز بر علیه انگلیسها تبلیغات میکردند ، از آن جمله « کاندید » ، «ژوسوی پارتو» ولوژور «آکسیون‌فرانسیز» و گاهی روزنامه «لوماتن» بود .

شاید آلمانها ملتفت شده بودند اگر فرانسه و انگلیس پیشرفتی بکنندنتیجه بدست نخواهند آورد ولی‌تصورمیکردند که اگر هردوبیك سلسله‌شکست‌دچار شوند وضع دگر گون خواهد شد پس لازم بود برای نگاهداری روحیات ومعنویات‌فرانسه بیدرنك پس از اعلان جنك و در همان مدت هشت ماه که هنوز آلمانها بر فرانسه مبادرت بهجوم نکرده بودند فرانسویها بیك سلسله هجوم اقدام کنند .

خیلی کسان که طالب اقدامات جدی بودند اشتباها تصور کردند همینکه

انگلیس و فرانسه داخل کارزار شوند ورق بکلی بر میگردد و متفقین هجوم خواهند کرد ولی افکار کهنه خیلی ریشه دوانیده بود چنانکه انگلیس را نیز نمیتوان در این باره بخشید زیرا با اینکه بهمان اندازه که ستاد ارتش فرانسه سرباز خواسته بود انگلیس سرباز فرستاد یعنی ۱۱ لشگر ولی بر انگلیس لازم بود بداند که فرانسه در بارهٔ استحکام خط ماژینو فریفته شده بود و بنا بر این هنگامی که هجوم بزرگ آغاز شد بسرباز انگلیس بیشتر احتیاج داشتند همچنین حکومت انگلیس لازم بود بداند که فرانسه بطوری که ادعا کرده بود پنج ملیون در زیر پرچم نداشت زیرا پس از سربازگیری فرانسه خیلی از سربازان خود را در کشتزار ها و کار خانها گماشت انگلیس نیز در باره محصول کارخانهای اسلحه سازی خود بی اندازه خوش بین بود و همیشه میگفت «وقت با ماست» در چندین ماه پیش از جنگ و در اوایل جنگ درمیدان نظامی اقدامات جدی بعمل نیاوردیم و پیوسته میگفتیم همه چیز درست میشود و باین سخنان خشك و خالی برای عدم فعالیت خود عذر می آوردیم جواب آلمان در مقابل این سخنان قضیه دو نکرك و شکست فرانسه بود.

پس از آنکه آلمانها خطوط دفاعی رود «موز» را شکافتند فرماندهی کل فرانسه فورا بارتش متفقین فرمان نداد که از بلژیك عقب نشینی کنند و معنای این دستور این بود که ارتش متفقین وقتی که در خاك فرانسه آغاز جنك نمود بیست و پنج لشگر کسر داشت. اگر هر آینه این عده لشگر بموقع خود فراهم بود بگفته مستر چرچیل متفقین برتری پیدا میکردند زیرا آلمان پس از پیشرفت سریع خود ممکن بود همان وضع ۱۹۱۸ در باره آنها تکرار شود زیرا در آن سال با اینکه آلمانها پی در پی پیش می بردند یك باره در ازای ایستادگی سخت متفقین از پای در افتادند.

بخش شانزدهم - روزهای آخر

ورود بشهر پر هیاهو و غوغای «تور» که از نقاط زیبا و آرام فرانسه بشمار می‌رفت مانند ورود بجائی میماند که بر دروازه آن این عبارت نوشته شده باشد: «کسانی

که داخل میشوید قطع امید کنید.»

از سخنانی که شنیدم معلوم شد نمایندگان مجلس سنا و پارلمان وسیاسیون و افسران ارشد ستاد هم قطع امید کرده بودند.

در آن ایام در اواسط ماه ژوئن سانسور یکباره برداشته شد.

برای نخستین بار توانستیم در باره آنچه که دیده ایم بنویسیم. بنابراین مقاله ای نوشتم و در آن ضمنا اظهار کردم که فرانسه مانند سال ۱۸۷۰ دچار شکستی خواهد شد. یکروز بعد همقطار من «هارلد کینک» نیز مقاله دیگری بخبر گزاری رویتر فرستاد و با اینکه بوی نومیدی از آن بیشتر محسوس میشد حتی یك کلمه آنرا نیز سانسور نکردند.

وقتی که این دو مقاله بلندن رسید اداره سانسور انگلیس باندازهٔ متعجب شد که تا مدتی از نشر آن خود داری کرد، زیرا تصور نمیکرد وضع فرانسه تا این اندازه وخیم باشد مگر وقتی که از مقامات مربوطه حقیقت امر را دریافت.

سرگرد «ووترون» که یك سرباز فعال و هواخواه سیاست رینو بود، در ۱۲ ژوئن روزنامه نگاران را نزد خود خواند.

سخنان او در پیرامون سخنرانی رینو در باره توسل بامریکا بود که در همان روز صبح آنرا نشر داده بودند.

«ووترون» وضع جبهه رود «سن» راصاف و پوست کنده برای ما گفت معنای سخنان او بجز یك شکست هولناك چیز دیگری نبود.

گفت خیلی از واحدهای فرانسوی مدت ده روز بدون استراحت در خطوط مقدم بودند در صورتیکه به آلمانها پیدر پی کمك میرسید. و شماره آلمان ها نسبت بفرانسوی ها یك برسه بود.

آلمان ها با ۱۵ لشکر بر جبهه «سن» حمله میکردند. و اگر در نظر بگیریم که در ایام جنگ هر لشکری عبارت از هفده هزار است شماره آنها به دو میلیون سرباز میرسد.

و بنا بگفته «ووترون» فرانسه بیش از ۷۰۰ هزار نفر نداشت و این نیزفقط

بثلث عده آلمانها میرسید .

افسران انگلیسی بر آن بودند که فرانسوی ها میتوانستند با همین عده خود بر جبهه « سن » بیشتر مقاومت کنند . زیرا بسیاری از واحد های توپخانه و پیاده نظام فرانسوی میخواستند بجنگند ولی چون اتصال خود را با واحد های دیگر از دست داده بودند ، و یا آنکه فرمانده نداشتند ، در کار خود حیران و سر گردان بودند .

بواحد های ارتش فرانسه نظریه قدیم را آموخته بودند : « همیشه دشمن را باید جلو خود نگاهدارید اگر دشمن بر جناح شما دست انداخت عقب نشینی کنید ، تا وقتیکه دوباره با جبهه او روبرو شود » .

ولی در این جنگ آلمانها با واحد های سریع موتوریزه و چتربازان خود همیشه ازحمله برجناح دشمن استفاده میکردند . پس با این وضع یگانه راه مقاومت این بود که واحد های فرانسوی بطور متفرق بجنگند و درجا های خود تامیتوانند ایستادگی کنند و درنظر بگیرند که بهمان نحوی که دشمن میخواهد بجناح آن ها حمله برد آنها نیز بجناح دشمن حمله نمایند در جنك رود سن همین قاعده تطبیق شد و فرانسوی ها در کار خود موفق شدند .

در منطقه « ورنون » بر رود « سن » و « لیزاندلیس » و « پون دیزارش که آلمانها خطوط دفاعی را شکافتند ، کرانه جنوبی رود خانه بلند و به آسانی قابل دفاع بود و سربازان انگلیس تا مدتی پس از رفتن فرانسوی ها از آن دفاع کردند . ولی فرماندهی کل فرانسه در این پیکار خود را مغلوب پنداشته فرمان عقب نشینی داد .

پس ازچهارهفته عقب نشینی حفظ روحیات و معنویات یك ارتش بسیاردشوار است با اینکه واحد های متفرق فرانسوی دلیرانه ازخود دفاع و پافشاری میکردند و از هوا ذخیره بآنها میرسید . ولی پیکر عمده ارتش عقب نشینی میکرد . افسرانی دیده شدند که سواره از میدان جنگ میآمدند و بر پشت زین خود دخترانی سوار کرده بودند .

گروهی ازسربازان سلاح خودرا ازدست انداخته ودرراهها گردآمده بودند .

فرانسوی ها اگر میتوانستند موقع خود را حفظ کنند ممکن بود شب ها هنگامیکه نیروی هواپیمائی آلمان در کارنبود نیروی کمکی بیاورند.

از سرگرد « ووترەن » پرسیدم آیا درست است که در این پیکار بزرگ انگلیس بفرانسه کمك نمیکرد ؟ »

گفت : درست نیست . متفقین دوش بدوش همدیگر دارند میجنگند »

بموجب خبری که رسیده بود از « ویلیام بولیت » سفیرامریکا درخواست‌شده بود که با فرماندهی کل آلمان ترتیبی بدهد که بی خونریزی آلمان ها واردپاریس شوند : همان روز عصر ، پنجشنبه آلمان ها در « بوادو بولون » گرد آمده بودند. از این چنین معلوم میشد که آن‌سربازان‌را تازه وبقصد تبلیغات درروز پیروزی ورود بپاریس در « ۱٤ ژوئن » آورده بودند.

برای خاطر افسران رستوان های خوب و عالی از نو باز شد . زنها وخانواده های آنها از آلمان آمدند.

در این ایام شهر تور غالباً بمباران شده و از این رو حکومت تصمیم گرفت به « بوردو » برود ، همچنانکه وضع را در پاریس دیده بودیم ، اینجا نیز ممکن نمیشد بدانیم آلمانها بکجا رسیده اند.

اخباری رسیده بود که آلمان ها خطوط دفاعی رود « ایزن » را شکافته ودر جنوب دو خط پیش میآمدند. یك خطی از خاور پاریس شروع و بسمت « تروی » و « دیزون » و مرز سویس میرفت ، و خط دیگری در غرب پاریس و از « شارتر » بسمت « لومان » و « تور » میگذشت.

نیمی از کارکنان رویتر با سر دبیر خود « مارتن هرلیهی » به بوردورفتند ، نمایندگی هاواس نیز دست و پای خود را جمع کرده و براه افتاد وهر کدام از کارمندان خود را که در اتومبیل برای اوجا نبود پاسخ میداد.

« اودی ورد » و « ورجینیا کاول » روزشنبه ۱۵ ژوئن بگروه ما ملحق‌شدند که بدنبال حکومت به بوردو برویم.

در راه « بوردو » بهیچ وجه بما بد نگذشت زیرا ازگروه مهاجرین وفراریان

دور بودیم شب‌را در کافه یك دهکده بروز آوردیم دهکده خیلی‌ساکت و آرام بنظر می‌آمد همچنانکه صد ها سال بدین منوال بر آن گذشته بود تنها ازصحبت مردم در کافه ، شخص میفهمید که جنك هست .

«ورجینیا کاول» غالباً در باره ساکنین یکجا و افکار آنهامینویسد بنا براین هر کس را که دیدم با او سخن گفتیم .

بهر دهکدهٔ که میرفتیم مردم آرام بودند ، هیچکس خیال فرار نداشت ولی گروه فراریان و مهاجرین در موقع عبور خود از دهکده ها سرانجام اهالی آن را نیز با خود میکشیدند

ما تنها بوسیله رادیو با عالم خارجی تماس داشتیم ، شنیدیم کارمندان دولت فرانسه همان روز در بوردو جلسه برپا نمودندولی چون به نتیجه نرسیدند ، روزبعد «یکشنبه» جلسه دیگری خواهند داشت .

رادیو مارا ناراحت میکرد زیرا بعوض اینکه در آن دهکده آرام بمانیم باید به بوردو بشتابیم و ببینیم در آنجا چه دست میداد .

وضع بوردو همچنانکه انتظار داشتیم غم انگیز بود تمام اوطاقهای مهمانخانه ها پر از جمعیت بود غالب مردم روی زمینها میخوابیدند میدان های عمومی پر از اتومبیل بود آن هائیکه خوشبختانه اوتومبیل داشتند در اوتومبیلهای خودشب‌را بپایان میرسانیدند و گرنه باید سنك و آجر را بستر خود نمایند .

در جنوب رود «لوار» فعلا هفت ملیون فراری و مهاجر بودند در مدت‌چند هفته شماره آن ها بده ملیون رسید از آن جمله یکملیون و دویست هزارسربازی بودند که آنها رااز خدمت‌مرخص کرده بودند و یکملیون و دویست هزاراسیر یکه آلمان ها رها کرده بودند .

شنیدیم که دولت هنوز مشغول مذاکره بود که آیافرانسه درخواست‌شرایط صلح کند و یاآنکه در شمال افریقا جنك را ادامه دهد ، خبرهای بدی بما میرسید که دسته صلحجویان دارند پیشرفت میکنند .

لاوال را میدیدیم که در کافه ها پلاس بود طرفداران صلح باشخاصیکه به

آنجامی آمدندمی گفتنددرخواست شرایط صلح ازآلمان ضرر نداردو اگرهرآینه آن شرائط برحذف‌شرافت باشد آنگاه جنگ درافریقای شمالی برقرارخواهدماند

طرف داران در خواست شرائط صلح بخوبی میدانستند همینکه حکومت به مذاکرات در بارهٔ آن شرائط شود فرار از زیر بار آن دشوار خواهد بود.

اعلام مغلوبیت «رینو» و «مونه» از دسته سوسیالیست و «لوی‌مارن» ودیگران که بر آن بودند فرانسه باید تا دم واپسین بجنگد. بعهده «ماندل» واگذار شده ماندل آدمی آرام ولی اندوهناك بود.

باری کابینه رینو ازکار افتاد پتن وزیر جنگ بود.

معنای از کار افتادن این کابینه این بود که جنگ موقوف شد و حکومت شرایط آلمان را در خواست کرده وآنچه که باشد بپذیرفتن آن ناچار خواهد شد و دیگر مسئله ادامه جنگ در شمال افریقا بمیان نخواهد آمد.

با وجود این «پول‌بودون» که وزیر خارجه بود چنین‌وانمودمی کرد که اگر شرائط صلح رضایتبخش نباشد در افریقا خواهند جنگید.

سر «رونالد کامبل»سفیرانگلیس نهایت کوشش خود را بکار برد که‌حکومت جدید را بقوت پیمان با انگلیس قانع کند و جدا کاند تقاضای صلح نکنند وجنك را در مستعمرات دنبال نمایند.

روز دو شنبه ۱۷ ژوئن مسیو (زالیسکی) وزیرمختار لهستان‌و نمایندگان سیاسی دیگر بدیدن کارمندان کابینه جدید رفتند، بودون به آن هامجدداً خاطر نشان کرد که کابینه پتن همان مسلك کابینه «رینو» را دارد و اگر شرایط صلح رضایتبخش نباشد خیال دارد سیاست مقاومت و ایستادگی را پیش گیرد و آنها را از ماموریت لورد لوید و مستر الکساندر که فرستاده مستر چرچیل بودند با خبر کرد و گفت که کارمندان حکومت تصمیم گرفته اند روز بعد به (پرپینیان)بروند و از آن‌جا بشمال افریقا رهسپار شوند.

اگر براستی میان کارمندان کابینه جدید کسانی بوده اند که چنین تصمیمی داشتند در همان روز که بوردو بمباران شد رأیشان بر گشت، باوجود این

طرفداران صلح هنوز از موقع خود اطمینان کامل نداشتند .

افسران و مردان سیاسی که از جریان اوضاع باخبر شدند ، خشمناك گردیده و تصمیم بدستگیری «ماندل» که او راپیشوای شورش مینگریستند ، گرفتند سرانجام در اثر اعتراضهای سخت روسای پارلمان و صنایعی «هریو» و «ژانینی» ماندل رارها کردند و پتن اظهار داشت که تمام این پیش آمد در نتیجه اشتباه بود .

شاید پتن از دسیسه کاری هائیکه در بوردو برای بر انداختن فرانسه است بی خبر بود بهرحال در این اثناء مسئله کوچ دادن اتباع انگلیس در فرانسه بمیان آمد در کنسولگریهای بنادر غربی دربوردو و (نانت) و (سان نازر) و (سن ژان دولوز) بسیاری از انگلیسیان گرد آمده بودند . بکشتیهای انگلیسی دستور داده شد که در هر بندر کوچکی که احتمال داشت آلمانها آن هارا نبینند ، بایستند ، هردم که این کشتیها میرسیدند انگلیسیان و عدهٔ از فرانسویهارا بنوبت سوار میکردند .

از نظر خبرگزاری لازم بود ما در فرانسه بمانیم و در باره اوضاع گزارشی بدهیم یعنی همان کاری که بعضی خبرگزاران کردند ما نیز بکنیم .

بنا بدستور سفارت انگلیس قرار شد روز دو شنبه ۱۷ ژوئن خبرگزاران در کشتی «مادورا» که در (اووردون) در شمال بوردو لنگر انداخته بود سوار بشوند

بمب افکنهای آلمانی پیوسته در جستجوی همه کشتیهائی بودند که نظامیان انگلیس را از کرانه های فرانسه سوار می کردند همان روز در سان نازر قدری دورتر از ما کشتی «لانکا ستریا» که ششهزار سرباز انگلیسی برداشته بود بوسیله بمب افکنهای آلمانی غرق و تقریبا چهار هزار نفر غرق شدند .

چند بمب نیز بنزدیکی کشتی ما «مادورا» افتاد ولی خوشبختانه بهیچکدام آسیبی نرسانید .

سر انجام روز سه شنبه از کرانه های فرانسه دور شدیم . و در عقب خود انگلیسانی را گذاشتیم که برای مسافرت دچارسخترین مشکلات شده وبرخی ناچار شده بودند در فرانسه بمانند زیرا تا نیمه آن هفته دیگر نمایندگان کنسولی انگلیسی برجا نمانده بودند تا روادید مسافرت بدهند ، با اینکه کنسول ها مانند کشتی بانان

می بایستی آخرین کسانی باشند که از آنجا بروند .

پیش از آنکه در کشتی سوار بشویم خبر رسید که جنگ میان فرانسه و آلمان بپایان رسید .

وقتیکه با اتومبیل بسوی کشتی میرفتیم در راه بدهکدهٔ رسیدیم و برای اینکه بپرسیم راه بندر گاه کدام سمت بود ایستادیم زنی را دیدیم که افسرده ودل شکسته از خانه بیرون آمد . معلوم شد سخنرانی پتن را شنیده بود که جنگ ترك شده است .

باری از توقف در فرانسه هیچکس خوشحال نبود . در آن هنگام احساسات بر ضد انگلیس نداشتند زیرا گمان میکردند یگانه وسیله رستگاری آن ها انگلیس خواهد بود . ولی چه فایده ما می‌دانستیم حکومت جدید فرانسه افکار مردم راتغییر خواهد داد .

وقتیکه در شب همان روز در رادیوی کشتی گفتار «پول بودون» را شنیدیم تعجب نکردیم . زیرا گفت چهل میلیون فرانسوی در جنگ برای فرانسه درمقابل هشتاد میلیون آلمانی که تهدید ارتش ایتالی نیز بدان اضافه شده‌بود خود رادست تنها یافتند .

« چون برای یك جنگ عمومی حاضر نبودند دوستان ما نتوانستند درموقع مناسب به ارتش فرانسه همراهی لازم بکنند از این رو حکومت بریاست مارشال پتن ناچار شد چگونگی شرایط دشمن را بپرسد . »

آخرین عبادات بودون باعث بهت و باعث ما شد . زیرا گفت : فرانسه حاضر نیست و هیچ وقت نیز حاضر نخواهد بود شرایطی که مخل شرافت باشد بپذیرد ، و از آزادی روحی ملت ما دست بر نمیدارد و روح فرانسه را از دست نخواهد داد .

گفتار در رادیو که بیچارگی ملیونها فراری و پناهنده حکومت را مجبور بقبول متار که کرد بیشتر مقرون بصحت بود .

در ازای گفتگوی بودون انگلیس یك اتحاد ملی فرانسوی انگلیسی راپیشنهاد که بموجب آن دارای وحدت ملی ودارای یك پارلمان جنگی بشوند وپارلمانهای

هر دو دولت با یکدیگر متحد و یکی شوند.

انگلیس در ضمن این پیشنهاد خود چنین اظهار داشت:

«ملل امپراتوری انگلیس در صدد تشکیل ارتش های تازه هستند، فرانسه نیروی خود را در میدان و در دریا و در هوا نگاه میدارد. این اتحاد ملی نیروی خود را برضد نیروی دشمن جمع میکند، بصرف نظر از اینکه جنگ در کدام سرزمین باشد و بهمین ترتیب پیروزمند خواهند شد»

برای جلوگیری از خونریزی بیشتری ممکن بود حکومت فرانسه موقتاً خود را در فرانسه مغلوب بشمارد ولی بشمال افریقا برود و همان جا جنگ را دنبال کند. البته نیروی دریائی انگلیس و فرانسه از سربازانیکه بقصد ادامه جنگ به شمال افریقا میرفتند، پاسبانی مینمودند. همینکه بشمال افریقا میرسیدند آنگاه ممکن بود برای شرکت در جنگ خشکی هر شرایطی را میخواستند از انگلیس درخواست کنند.

پس از آنکه انگلیس و فرانسه بایکدیگر دوست و متفق شدند یکباره تقریبا دشمن یك دیگر شده و طولی نکشید که میان هر دو روابط سیاسی قطع شد.

برای خیلی از ما، که مدت ها درفرانسه زندگی کرده بودیم این وضع بآن اندازه قابل تأسف بود که میان دو برادر یك باره دشمنی پدید گردد.

در محیط پرجمعیت کشتی، که یك هزار و ششصد مسافر اضافه بر گنجایش خود برداشته بود میان هواخواهان فرانسه و مخالفین آن نزاع میشد. همین نشان میداد که در خیلی جا های دنیا چنین وضعی تا مدت ها برقرار خواهد ماند. ایجاد تفرقه از هر کدام از دو گروه که باشد زیانبخش است. زیرا هم فرانسه هنوز بما احتیاج دارد و هم ما بفرانسه احتیاج داریم. این احتیاج البته صرف از روی احساسات مشترك میان این دو کشور نیست، بلکه برای این اهمیت دارد که با اشتراك مساعی تمدن مشترك را از گزند روزگار نگاه میداریم - بنابگفته چرچیل در سخنرانی خود در مجلس شورای انگلیس روز بعد از تصمیم حکومت فرانسه به خاتمه دادن جنگ « اگر نزاع میان گذاشته و حاضر را آغاز کنیم، آینده را از

دست داده بودیم . »

چرچیل پس از بیان علت توقف سه لشگر انگلیسی در فرانسه برای پیکار اخیر از شجاعت ارتش فرانسه تمجید کرد و گفت : « اگر اکنون بما تکلیف کنند همان سختی را که فرانسوی ها دیده اند متحمل بشویم ، با شجاعت با آن برابری خواهیم کرد . اگر ما پیروز شویم فرانسوی ها نیز از آن بهره مند خواهند شد - بلی آزادی بهمه مسترد خواهد شد - از مطالبات مشروع خودمان هیچ چیز کم نخواهیم کرد . چکوسلواکی ، لهستان ، نروژ ، هلند و بلژیك و تمام کشورهائیکه قضیه ملی خود را وابسته به قضیه ملی ما نموده‌اند استقلالشان مسترد خواهد شد .

« چیزی را که ژنرال ویگان « جنگ برای فرانسه » نامید بپایان رسید . منتظرم « جنگ برای انگلیس » قریبا شروع شود . برقراری تمدن وابسته بـاین جنگ‌است . همچنین برقراری زندگانی انگلیسی‌ما و تاریخ ممتد وطولانی مؤسسات و امپراتوری ما ، وابسته باین جنگ میباشد ، یقین است که دشمن بهمین زودی همه خشم و نیروی خود را بسوی ما متوجه مینماید . آلمان میداند یاباید درجزیره مارا شکست دهد و یا آنکه جنگ را ببازد .

اگر توانستیم ایستادگی کنیم همه اروپا آزاد خواهد شد و زندگانی گیتی رو بترقی سیر خواهد کرد که فروغ خورشید پیوسته بر آن میتابد .

« سپس باید وظیفه خود را اداوازخود نگاهداری کنیم‌تااگر کشورانگلستان و امپراتوری آن هزار سال دیگر پاینده بماند ، آنگاه مردم بگویند که بهترین ساعت آنها این بود »

بخش شانزدهم - نتیجه جنگ

درس عبرتی را که انگلیس از فرانسه آموخت این بود که در این جنك نمی توان قواعد جنگی قدیم را بکار برد . اگر تصور کنیم وقت با ما است و از این رو باید روحیه جنگ را از دست ندهیم ، اشتباه کرده ایم .

فرانسوی ها پی‌درپی‌ازنیروی خود دم میزدند ولی براستی گفتار خود چندان

ایمان نداشتند .

پاسبانان گردان فرانسوی دسته خوبی از مردان بودند که بخود اعتماد داشتند زیرا پیوسته با دشمن اتصال و میدانستند اگر خودشان از آنها بهتر نباشند کمتر نیز نیستند .

ممکن بود از این گروه دسته هائی تشکیل داد که بر خط ضعیف دشمن که از « نارویك » تا سلسله کوههای پیرنه امتداد داشت و بر خط دراز کرانه ایتالیا پیوسته حمله کنند . زیرا دستههای هجومی که بفوریت حمله وبفوریت عقب نشینی کنند میتوانند دشمن راخیلی پریشان کنند . تأثیراین نیزدرجنگ فرانسه دیدهشد.

درفرانسههمینکه یك چندمخابرهتلفونی چندی که اصلاًنداشت قطع شدتودهمردم بخودی خودسراسیمه گشته ودربارهوجود دشمن درخاك خود داستانهائی اشاعهدادند .

در این خصوص از دفتر یادداشت یك آلمانی باید سرمشق بگیریم .

سربازجوان و افسر جوان آلمانی خیلی تعصب ملی دارند ، چنانکه اگر در بیمارستان فرانسه زندگانی یکی از آنها در خطر و یگانه راه رستگاری او تزریق خون بود ، بیمار آلمانی ترجیح میداد که عکس پیشوای خود را ببوسد و بمیرد و بتزریق خون بیگانه در بدن خود تن در ندهد .

وقتیکه آلمان ها درجنگ پیشرفت میکردند هیجان آنها گاهی باعلیدرجه میرسید ، آلمانها مشق کرده بودند که بی آب وخوراك درروزی چهل میل راه بروند .

درباره پیروزی آلمان بر انگلستان دولت انگلیس از فرانسه عبرت گرفت ، ملت بخود فرمان داد که اگر هجومی بشود هر کس سرجای خودش بماند .

ژنرال دوگل بنماینده روزنامه « سندی اکسپرس » چنین اظهار داشت « بریتانیای کبیر از این مصیبت فرانسه باید درس بیاموزد ، اگر بمبارانهائی دست دهد و یا آنکه دشمن بخاك انگلیس برسد ، نباید گذاشت مردم راهها را ببندند ، باید هر کجا که هستند همانجا بمانند .

وقتیکه درباره شکست ارتش بزرگ فرانسه که ملت فرانسه و متفقین آن آنرا غیر قابل شکست میپنداشتند ، رای شخص ژنرال دوگل را پرسیدند ، پاسخ داد

شکست نتیجه حتمی پیکار ارتشی بود که سازمان آن برقواعد مندرس وقدیم استوار بود.

« ارتش فرانسه برای جنگ در یك جبهه ثابتی ایجاد شده بود. پس وقتیکه آن جبهه از میان رفت. نتوانست جنگ کند، ارتش فرانسه از سر تا ته شیرازه- اش گسیخته شد در واقع اضطراب وهرج ومرج در سر پیش از ته بود چنانکه فرمان دهی کل خود را قادر نیافت زمام امور را به کف گیرد »

این یك سبب دیگری که خیلی اهمیت داشت تخلیه عده زیادی از نفوس بود فرار میلیونها ازاین پناهندگان ترس وبیمی را که گریز آنهارا درسراسر کشور پدید می آورد و قطع وسائل ارتباطی داخلی نیز خیلی بمسئله شکست فرانسه کمك کرد.

رینو معنای پیروزمندی آلمان را میدانست ولی نتوانست اطرافیان خودرا قانع کند در آغاز ژوئن در یك سخنرانی خود چنین اظهار داشت » « خطری را که امروز در اروپا وجود دارد و همه دنیا فهمیده اند » و آنچه رینو پیش گوئی کرده بود امروزه فعلا در فرانسه دست میدهد.

با اینکه حس منفعت پرستی فردی بشکست فرانسه کمك کرد، ولی بزنده ماندن روح آن کمك خواهد کرد و با کشور انگلیس که عبارت از اتحاد ملل میباشد از جنگ دست نخواهد کشید تا آنکه پیروزی را نصیب خود گرداند.

« ایلی بوا » که بیست و پنج سال است دبیر روز نامه « پتی پاریزین » می باشد اخیراً چنین نوشت:

« امیدوارم این کابوس بمرور از میان برود و بجز یك یادگار غم انگیزی چیز دیگری ازآن برجا نماند »

گروهی که خود را رستگاران فرانسه معرفی کردند حتی انتظاردارند که مردم آنها را بنظر مردمانی مانند کلمانسو و پوانکاره و ژوفر و فوش بنگرندو آنها را قهرمان ملی بنامند و انگلستان باید از آنها سپاسگذار باشد. البته آینده- بگذارید بآینده ایمان داشته باشیم- شرافت انگلیس و فرانسه تمام این خطا ها را اصلاح خواهد کرد.

پایان